



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شکست اوهام (پاسخ به شبهات وهابیت)

نویسنده:

رحمت الله ضیایی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

- فهرست ۵
- شکست اوهام (پاسخ به شبهات وهابیت) ۱۱
- مشخصات کتاب ۱۱
- اشاره ۱۱
- مقدمه ۲۱
- فصل اول: توحید و شرک ۲۵
- اشاره ۲۵
۱. آیا نهادن نام هایی مانند «عبدالعلی» و «عبدالحسین» بر کسی شرک است؟ ۲۷
۲. «بدا» چیست؟ آیا این عقیده از کتاب و سنت سرچشمه می گیرد؟ ۲۸
۳. آیا روایات دعوت انبیای گذشته به امامت و ولایت امام علی (ع) ، با دعوت آنان به توحید سازگار است؟ ۳۳
- فصل دوم: ائمه اهل بیت (ع) ۳۵
- اشاره ۳۵
۱. نشانه ها و ویژگی های امامت چیست؟ آیا بزرگ تر بودن از دیگر پسران، آگاهی از غیب و ... هم از شرایط امامت است؟ ۳۷
۲. اگر بپذیریم آیه تطهیر عصمت اصحاب کساء را ثابت می کند، دلیل عصمت دیگر امامان چیست؟ ۳۸
۳. آیا اعتقاد به عصمت ائمه با خاتمیت پیامبر (ص) ناسازگار است؟ ۴۲
۴. دلایل برتری امام علی (ع) از دیگران در کار خلافت کدام اند؟ ۴۵
۵. آیا خوابیدن امام علی (ع) در بستر پیامبر (ص) فضیلت است یا همراهی کردن با پیامبر (ص) و رهاندن او از خطر؟ ۵۵
۶. آیا برخورداری ائمه (ع) از علم غیب با مسموم شدن آنان منافات ندارد؟ ۶۰
۷. مصداق های حدیث «دوازده خلیفه» از دیدگاه شیعه و دیگران چه کسانی اند؟ ۶۳
۸. چرا ائمه از قدرت الهی برای نابودی دشمنانشان بهره نمی گرفتند؟ ۶۵
۹. چرا شیعیان امامان خود را از فرزندان امام حسین (ع) انتخاب کرده اند؟ ۶۶
۱۰. چرا امام حسن (ع) با معاویه صلح کرد، ولی امام حسین (ع) با یزید جنگید؟ ۶۸
۱۱. آیا دوستی اهل بیت (ع) بدون عمل به احکام، برای نجات افراد کافی است؟ ۷۲

۱۲. مقصود از اهل بیت (ع) چه کسانی اند؟ آیا عباس عموی پیامبر و فرزندان او و دختران دیگر پیامبر نیز از اهل بیت به شمار می آیند؟ ۷۴
- فصل سوم: مهدویت ۷۷
- اشاره ۷۷
۱. آیا نام پدر امام زمان (عج) با نام پدر پیامبر اکرم (ص) یکی است؟ ۷۹
۲. روایت های گوناگونی درباره نام مادر امام مهدی (عج) هست. کدام یک از آنها صحیح است؟ ۸۱
۳. چرا نمی توان نام امام مهدی (عج) را بر زبان آورد؟ ۸۳
۴. چرا برخی از افراد مدعی اند که امام حسن عسکری (ع) فرزندی نداشته است؟ ۹۴
- الف) دلایل تولد امام مهدی (عج) ۹۴
- ب) روشن بودن ولادت حضرت نزد شیعه ۹۵
- ج) سفیران و توقیعات ۹۶
- د) نظارت و مراقبت دستگاه خلافت ۹۷
- ه) اعتراف تاریخ نگاران و تبارشناسان غیر شیعی ۹۷
۵. غیبت امام زمان با «قاعده لطف» سازگار است؟ ۱۰۰
۶. آیا امام دوازدهم به جهت ترس از مرگ غایب است؟ ۱۰۷
- اشاره ۱۰۷
- الف) راز بزرگ الهی ۱۰۷
- ب) شناختن مقام و منزلت امام ۱۰۸
- ج) ظلم و جور و گناهان مردم ۱۰۹
- د) امتحان الهی ۱۰۹
- ه) بیم از کشته شدن ۱۱۰
۷. اینکه امام حسن عسکری (ع) ، حضرت مهدی (عج) را پنهان می کرد، با روایات وجوب معرفت امام سازگار است؟ ۱۱۱
۸. بر پایه برخی از روایات، هرکس مدعی دیدار با امام مهدی (عج) شود، دروغگو است. این روایت ها با دیدار برخی از بزرگان با آن حضرت سازگاری دارد؟ ۱۱۶
۹. آیا امام مهدی (عج) هنگام ظهورش با مسیحیان و یهودیان صلح می کند و با عرب ها می جنگد؟ ۱۱۶
- فصل چهارم: قرآن و مهدویت ۱۲۰

- ۱۲۰ اشاره
- ۱۲۲ ۱. آیا قرآن تحریف شده است؟
- ۱۲۲ اشاره
- ۱۲۲ الف) افزودن کلمه یا جمله ای به آیات قرآن
- ۱۲۳ ب) حذف شدن حرف، کلمه، جمله یا سوره ای از قرآن کریم
- ۱۳۰ ۲. مقصود از مصحف فاطمه (س) چیست؟
- ۱۳۰ اشاره
- ۱۳۱ زمان و چگونگی نگارش
- ۱۳۳ جای مصحف
- ۱۳۴ ۳. کدام آیات قرآن درباره ولایت و امامتند؟
- ۱۳۴ اشاره
- ۱۳۴ الف) آیه تبلیغ
- ۱۳۶ ب) آیه ولایت
- ۱۳۷ ج) آیه تطهیر
- ۱۴۰ د) آیه اطعام
- ۱۴۲ ه) آیه مباحله
- ۱۴۴ ۴. چرا امام علی (ع) پس از به خلافت رسیدن، قرآن مدّون خود را به مردم ارائه نکرد؟
- ۱۴۷ ۵. چرا شیعیان به احادیث پیامبر (ص) استناد نمی کنند؟ آیا احادیث ائمه (ع) همان احادیث پیامبر (ص) است؟
- ۱۴۸ ۶. احادیث کتاب های وسائل الشیعه و بحارالانوار از چه منابعی گرفته شده اند؟
- ۱۴۹ ۷. آیا کتاب «کافی» به حضرت مهدی (عج) عرضه شده و همه روایات آن صحیح است؟
- ۱۵۲ ۸. آیا امام صادق (ع) از انتساب داشتن به ابوبکر افتخار می کند؟
- ۱۵۹ فصل پنجم: احکام
- ۱۵۹ اشاره
- ۱۶۱ ۱. آیا گریه کردن و عزاداری با روایاتی که به صبر و بردباری در رویارویی با مصیبت فرامی خواند، سازگار است؟

۲. چرا شیعیان شهادت امام حسین (ع) را مهم می‌شمارند و برای او آیین‌های سوگواری برگزار می‌کنند؟ ۱۶۴
۳. قمه زنی چه حکمی دارد؟ ۱۶۷
۴. اگر پوشیدن لباس سیاه مکروه است، چرا شیعیان در روز عاشورا سیاه می‌پوشند؟ ۱۶۹
۵. آیا ایستادن رو به قبله در نماز زیارت شرط است؟ ۱۷۳
۶. شیعیان پیش از امام باقر (ع) و امام صادق (ع)، احکام خودشان را از چه کسی می‌پرسیدند؟ ۱۷۴
۷. تقیه چیست؟ آیا مبنای دینی دارد؟ چرا ائمه (ع) با داشتن علم غیب تقیه می‌کردند؟ ۱۷۹
- مفهوم تقیه ۱۷۹
- اشاره ۱۷۹
- الف) نجات یافتن حضرت موسی (ع) از دست فرعون ۱۸۰
- ب) سرگذشت حضرت ابراهیم (ع) ۱۸۰
- ج) آمدن رسولان حضرت مسیح (ع) به سوی مردم انطاکیه ۱۸۰
- فصل ششم: خلفا و صحابه ۱۸۵
- اشاره ۱۸۵
۱. دیدگاه مذاهب درباره صحابه چیست؟ آیا افراد منافق در میان آنان بوده‌اند؟ ۱۸۷
۲. آیا خشنودی و رضایت خداوند از شرکت کنندگان در «بیعت رضوان» همیشگی است؟ چنانچه برخی از آنان از مسیر حق منحرف شود، باز هم این رضایت ۲۰۲
۳. آیا بیعت یا به رسمیت شناختن خلافت خلیفه اول و دوم توسط حضرت علی (ع) دلیل بر حقانیت خلافت آن دو است؟ ۲۰۲
۴. آیا پیامبر (ص) تخلف کنندگان از پیوستن به لشکر اسامه را لعنت کرد؟ ۲۰۴
۵. چرا هنگامی که عمر با نوشتن مطلبی از سوی پیامبر (ص) مخالفت کرد، امام علی (ع) و دیگر اصحاب در برابر او نایستادند؟ ۲۰۷
۶. آیا دفن شدن پیامبر (ص) در حجره عایشه، دلیل بر فضیلت عایشه است؟ ۲۰۹
۷. چرا صحابه به تصمیم سقیفه درباره خلافت اعتراض نکردند؟ ۲۱۴
۸. ارتداد مردم پس از رحلت پیامبر (ص) به چه معناست؟ ۲۱۷
۹. این فرموده امام علی (ع) را در نهج البلاغه درباره ابوبکر چگونه باید توجیه کرد: او پاک و با عیب اندکی از دنیا رفت، طاعت الهی را به جا آورد و به گونه ش ۲۲۰
۱۰. آیا همنامی برخ از فرزندان امام علی (ع) با خلفا نشانه داشتن روابط دوستانه با آنها نیست؟ ۲۲۰
۱۱. دیدگاه شیعه درباره عایشه چیست؟ ۲۲۱

- فصل هفتم: تاریخ ۲۲۳
- اشاره ۲۲۳
۱. داستان «افک» درباره کدام یک از همسران پیامبر (ص) بوده است؟ ۲۲۵
۲. چه کسی هنگام بیماری پیامبر (ص) به جای ایشان امامت نماز را برعهده گرفت؟ ۲۲۸
۳. چرا انصار در ماجرای سقیفه ابتدا با انتخاب ابوبکر مخالفت، ولی سرانجام با او بیعت کردند؟ ۲۳۲
۴. موضع امام علی (ع) در برابر انتخاب ابوبکر برای خلافت چه بوده است؟ ۲۳۶
۵. آیا فاطمه زهرا (س) فدک را ارث خود می دانست؟ ۲۴۳
۶. چرا امام علی (ع) در برابر ستم خلفا بر فاطمه (س) از ایشان دفاع نکرد و با خلفا همکاری کرد؟ ۲۴۶
۷. آیا امام علی (ع) در زمان خلافت ابوبکر در جنگ با مرتدان شرکت کرد؟ آیا مادر محمد بن حنفیه از طائفه بنی حنفیه در این جنگها بهره او شد؟ ۲۵۰
۸. آیا هنگامی که عمر به بیت المقدس رفت، امام علی (ع) را جانشین خود کرد؟ ۲۵۲
۹. آیا ازدواج امکلتوم، دختر امام علی (ع) ، با عمر صحت دارد؟ ۲۵۳
- اشاره ۲۵۳
- الف) افسانه ها و زشتی های خبر ۲۵۳
- ب) سن ام کلتوم به هنگام ازدواج ۲۵۵
- ج) تندخویی عمر ۲۵۶
- د) انگیزه این ازدواج ۲۵۷
- ه) بررسی اسناد این خبر در کتاب های اهل سنت و امامیه ۲۵۹
- و) تهدیدها و ضرورت ها ۲۶۰
۱۰. آیا عضویت امام علی (ع) در شورای شش نفره، نشانه علاقه عمر به امام علی (ع) نبود؟ ۲۶۳
۱۱. آیا کمک امام علی (ع) به عثمان در ماجرای قتل وی، نشانه دوستی میان آن دو است؟ ۲۶۷
- اشاره ۲۶۷
- الف) رفع اتهام ۲۶۷
- ب) جلوگیری از خلیفه کشی ۲۶۷
- ج) جلوگیری از فتنه ۲۶۸

۱۲. چرا امام علی (ع) در ابتدا از پذیرفتن خلافت خودداری کرد و فرمود: «دَعُونِي وَ اَلْتَمِسُوا غَيْرِي»؛ «مرا رها کنید و کسی دیگر جز من بجوئید»؟ ۲۷۰
۱۳. چرا امام علی (ع) در نامه اش به معاویه برای خلافت خود تنها به بیعت افراد با ابوبکر و عمر استدلال کرد و از ماجرای غدیر سخن نگفت؟ ----- ۲۷۳
۱۴. امام علی (ع) پس از رسیدن به خلافت با بدعت ها و انحراف های جامعه چگونه برخورد کرد؟ ----- ۲۷۷
۱۵. آیا خواجه نصیرالدین در سقوط خلافت بغداد نقش داشته است؟ ----- ۲۸۱
- فصل هشتم: فرق و مذاهب ----- ۲۸۵
- اشاره ----- ۲۸۵
۱. فرقه قادیانی عقیده به نبوت احمد قادیانی دارند؛ فرق شیعه با آنان در چیست با آنکه ویژگی های انبیا را برای امامان خود قائل اند ----- ۲۸۷
۲. دیدگاه شیعیان دوازده امامی درباره «زیدیه» چیست؟ ----- ۲۹۱
۳. چرا شیعه به فرقه‌های فراوان و گوناگون منشعب شده است؟ ----- ۲۹۳
۴. فرقه های بابی و بهائی چه ارتباطی با مذهب شیعه دارند؟ ----- ۲۹۶
۵. نقش شیعه در مبارزه با دشمنان اسلام ----- ۲۹۸
- کتابنامه ----- ۳۰۱
- درباره مرکز ----- ۳۱۳

شکست اوهام (پاسخ به شبهات وهابیت)**مشخصات کتاب**

سرشناسه : ضیایی، رحمت الله

عنوان و نام پدیدآور : شکست اوهام (پاسخ به شبهات وهابیت) / رحمت الله ضیایی.

مشخصات نشر : تهران: مشعر ، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری : ۲۹۹ ص.

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۳۷۴-۲

وضعیت فهرست نویسی : فیا

موضوع : وهابیه -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع : شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع : وهابیه -- پرسش ها و پاسخ ها

رده بندی کنگره : BP۲۰۷/۶ / ض ۹ ش ۸ ۱۳۹۱

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۱۶

شماره کتابشناسی ملی : ۲۷۴۷۱۳۸

ص: ۱

اشاره

ص: ۱۱

مقدمه

امروز استکبار با همه نیروی خود در برابر اسلام و مسلمانان صفآرایی کرده، به بهانه‌های سست و بیپایه، کشورهای اسلامی را یکی پس از دیگری، تهدید یا به آنها تجاوز می‌کند. صهیونیست غاصب، نمایان‌ترین چهره استکبار دنیای امروز است که با تصرف قدس و حمله به باورهای مسلمانان و توهین به قرآن و پیامبر اعظم، دل میلیون‌ها مسلمان را رنجانده است.

افسوس که در این اوضاع پر آشوب، گروهی از مسلمانان، آب به آسیاب دشمن میریزند و به جای اندیشیدن در سرنوشت مسلمانان و رسیدن به اقتدار و سرافرازی، میکوشند که به اختلافها دامن بزنند و از وحدت و همگرایی مسلمانان بکاهند.

آنان در این روزگار که حزب الله لبنان (شیعیان) با امکانات محدود و شمار اندک در برابر صهیونیستها ایستاده و هر روز حماسهای تازه آفریده و تحقیر شدن دولتهای عرب را در جنگ شش روزه و پس از آن جبران کرده‌اند، برای ستیز با آموزه‌های شیعه و برهم زدن وحدت مسلمانان تلاش و شیعیان را به همکاری با یهود متهم

ص: ۱۲

میکنند! گویی این فرقه پیشهای جز ستیز با مکتب اهل بیت (ع) و همسویی با دشمنان آنان ندارند.

زمانی ابن تیمیه، مقتدای آنان از یزید بن معاویه دفاع میکرد و او را از خلفای دوازدهگانه پیامبر اسلام (ص) و عملکردش را باعث عزت اسلام میدانست (۱) و اکنون پیروان او، کتاب درسی در فضائل «یزید» با عنوان «حقایق عن امیرالمؤمنین یزید بن معاویه» مینویسند! (۲)

این گروه؛ به جای ایستادگی در برابر مستکبران با تهمت و دروغ و تقطیع و تحریف باورهای شیعه، درباره آنها شبهه میافکنند و هر سال میلیونها کتاب تفرقه‌انگیز را با سرمایه بیتالمال مسلمانان چاپ و در کشورهای اسلامی به ویژه میان حجاج پخش میکنند و حج؛ یعنی عامل وحدت مسلمانان را به عامل نفاق مبدل میگردانند. یکی از کتابهایی که میان حاجیان پخش شده کتابی با عنوان «سؤالاتی که باعث هدایت جوانان شیعه شد» نام دارد که در چاپهای بعدی اندکی تغییر یافته است.

این روش ناپسند پیشینه درازی دارد؛ آن زمان که جهان اسلام در آتش حمله مغول میسوخت، مجد و عظمت تمدن اسلامی نابود میگردد و شهرهای پرافتخار و فرهیخته‌پوری چون بلخ، بخارا، نیشابور و بغداد ویران یا زیر سم اسبان متجاوز تحقیر میشد، ابنتیمیه حُرّانی در دمشق به نوشتن کتابهای تفرقه‌انگیز و تکفیر مسلمانان سرگرم بود.

شبهاتی که این گروه بدان‌ها دامن میزنند، پایه منطقی و علمی ندارد و بیشتر آنها ساختگی و با مغالطه، تحریف و تقطیع و تهمت و افترا آمیخته است.

۱- مجموع الفتاوی، ابنتیمیه، ج ۳، ص ۴۰۹.

۲- معالم المدرستین، مرتضی عسکری، ج ۱، ص ۲۵۳.

ص: ۱۳

با این وجود، برای آنان که از معارف و آموزه‌های اسلام آگاهی اندکی دارند، پرسش‌ها و شبهاتی پدید می‌آورد که نیازمند پاسخگویی است که این کتاب با این هدف تدوین شده است.

ص: ۱۵

فصل اول: توحید و شرکت.

اشاره

۱. آیا نهادن نام هایی مانند «عبدالعلی» و «عبدالحسین» بر کسی شرک است؟

نام گذاریها، گرایش های افراد را نشان می دهند. نام گذاری به عبدالحسین و عبدالعلی، گونه ای از استعاره و تشبیه به انگیزه اظهار ارادت است؛ یعنی چنان که عبد از مولای خود فرمان می برد، شخصی که عبدالعلی یا عبدالحسین نام دارد خود را مطیع اوامر امام و هادی و خلیفه و جانشین پیامبر اکرم (ص) می داند. ارزش و مقام امام حسین (ع) از پی آمدهای اوج گیری او در عبودیت و بندگی خالصانه حضرت به درگاه خداوند است و دل بستگی شیعیان به ایشان نیز برآمده از همین ویژگی است. کسی که از سر ارادت ورزی به امام حسین (ع)، فرزندش را عبدالحسین می نامد حسین (ع) را خدا و رب نمی داند، بلکه این نام گذاری از باب تشبیه رایج در ادبیات است؛ تشبیه رابطه خود با امام حسین (ع) به رابطه عبد و مولای عرفی. چنین کسی خود را مطیع و پیرو امام و خلیفه پیامبر می خواند. به کار بردن عبارت های استعاری و تشبیهی در عرف اهل زبان و در ادبیات همه ملل و اقوام رایج است. برای نمونه، هنگامی که دوست کسی پس از روزها یا سال ها ناگهان از در منزل وارد شود، به او میگوید: «ماه طلوع کرد» یا می گوید: «ستاره سُهیل دیده شد». همه این تشبیهات برای رساندن معانی ویژه ای به کار می روند. بنابراین عبدالحسین یعنی مطیع و پیرو امام حسین (ع)؛ چنان که عبد و غلام از مولای خود اطاعت و پیروی می کند.

۲. «بدا» چیست؟ آیا این عقیده از کتاب و سنت سرچشمه می‌گیرد؟

«بدا» واقع نشدن چیزی است که در ظاهر می‌بایست واقع می‌شد. بسیاری از رویدادها بر پایه ظواهر علل و اسباب باید رخ دهند یا وقوع چنین حوادث را یکی از پیامبران الهی خبر می‌دهد، اما آن حادثه روی نمی‌دهد، در این هنگام گفته می‌شود بدا حاصل شد؛ یعنی آنچه به ظاهر واقع شدنی و بی‌گمان تحقق یافتنی می‌نمود، رخ نمی‌دهد.

بدا در امور تکوینی همانند نسخ در امور تشریحی است و واژه نسخ نیز در قرآن و روایات به کار رفته است. میان بدا و نسخ رابطه‌ای وجود دارد که با کشف آن، تفسیر این دو واژه نیز روشن‌تر می‌شود. قرآن می‌فرماید:

مَا تَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِئُهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا . . . (بقره: ۱۰۶)

هر [حکم و] آیه‌ای را نسخ کنیم یا [نسخ] آن را به تأخیر اندازیم بهتر از آن یا همانند آن را می‌آوریم.

نسخ در لغت، در معنای «از میان بردن چیزی» به کار می‌رود؛ مانند از میان رفتن سایه با آمدن آفتاب. اما در اصطلاح، پایان یافتن حکمی را می‌گویند که از پیش، با وحی مشخص شده یا پایان یافتن شریعت پیامبری که پیامبر دیگر آن را نسخ کرده است؛ مانند نسخ شدن یهودیت و مسیحیت با آمدن اسلام. نسخ در خود احکام اسلام نیز رخ داده است؛ مانند نسخ نماز خواندن به سوی بیت المقدس که ظاهر حکم تداوم قبله بودن این مکان است، اما خداوند حکم دیگری را ظاهر نموده و کعبه را قبله قرار می‌دهد؛ بدا در امور تکوینی نیز چنین است؛ مثلاً خداوند برای شخصی مدت عمر معینی را تقدیر کرده است، ولی به سبب کارهای خیری مانند صدقه و صلّه رحم عمر

ص: ۱۹

او را افزایش می‌دهد.

واژه «بدا» بارها در قرآن و روایات اسلامی آمده است:

الف) وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا... (زمر: ۴۸)

[در آن روز] اعمال بدی را که انجام داده اند برای آنها آشکار می‌شود.

ب)... وَبَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ (زمر: ۴۷)

و از سوی خدا برای آنها اموری ظاهر می‌شود که هرگز گمان نمی‌کردند.

ج) بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ (انعام: ۲۸)

[آنها پشیمان نیستند] بلکه آنچه [از اعمال و نیت] که قبلاً پنهان می‌کردند، در برابر آنها آشکار شده [و به وحشت افتاده اند].

امام صادق (ع) فرمود:

«مَا عَظَّمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِمَثَلِ الْبِدَاءِ» (۱)؛ «خداوند عزوجل به مانند بدا تعظیم نشده است».

پاره ای از روایات نیز به محتوای بدا اشاره می‌کنند؛ چنان که امام صادق (ع) می‌فرماید:

مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَبْدُو لَهُ فِي شَيْءٍ لَمْ يَعْلَمْهُ أَمْسٍ فَأَبْرَأُوا مِنْهُ. (۲)

از کسی که بر این باور باشد که برای خداوند بزرگ چیزی آشکار می‌شود که در گذشته آن را نمی‌دانسته است، دوری جوید.

حضرت در روایت دیگر می‌فرماید:

مَا بَدَا لِلَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا كَانَ فِي عِلْمِهِ قَبْلَ أَنْ يَبْدُو لَهُ. (۳)

هیچ چیزی برای خداوند ظاهر نمی‌شود، جز آنکه پیش از وجود و ظهورش، برای خداوند آشکار بوده است.

۱- توحید، شیخ صدوق، ص ۲۷۲.

۲- بحارالانوار، ج ۴، ص ۱۱۱.

۳- کافی، ج ۱، ص ۱۴۸.

ص: ۲۰

در «صحیح بخاری» آمده است که رسول خدا (ص) فرمود:

سه نفر از بنی اسرائیل به پیسی، کوری و بی مویی دچار بودند؛ آن گاه برای خداوند بزرگ بدا حاصل شد، پس فرشته ای را به سوی آنان فرستاد. آن فرشته در آغاز، نزد کسی آمد که به بیماری پیسی گرفتار بود و به او گفت: «چه چیزی نزد تو با ارزش تر است؟» گفت: «رنگ و پوست زیبا». آن گاه فرشته به بدن او دست کشید و او سالم شد. سپس نزد فرد بی مو آمد و به او گفت: «چه چیزی را بیشتر دوست داری؟» گفت: «موی زیبا را». فرشته دستی بر سر او کشید و او نیز سالم شد. سپس نزد نابینا آمد و گفت: «چه چیزی نزد تو ارزشمندتر است؟» گفت: «اینکه خداوند به من بینایی را برگرداند». فرشته با دست کشیدن بر چشمان نابینا، او را بینا کرد. (۱)

بنابراین، تقدیر خداوند، بیماری این سه تن بوده، اما پس از مبتلا شدن آنان به این بیماری ها بدا حاصل شده است.

یهودیان معتقدند که خداوند پس از آفریدن نظام هستی، دخالتی در تدبیر آن ندارد و جهان خود به خود می‌چرخد؛ چنان که قرآن کریم می‌فرماید: *قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ...؛ «یهود گفتند: دست [قدرت] خداوند بسته است»*. (مائده: ۶۴)

این عقیده با باورهای مسلمانان درباره توحید ناسازگار است؛ زیرا هر مسلمانی باور دارد که خدای بزرگ نه تنها عالم هستی را پدید آورده است، بلکه هر روز در آن نقش آفرینی می‌کند: *... كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ* «او هر روز در شأن و کاری است». (الرحمن: ۲۹) و

«لَا يَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ» (۲)؛ «هیچ کاری او را از کار دیگر باز نمی‌دارد».

از این رو، قرآن کریم در پاسخ به باور باطل یهود فرمود:

۱- صحیح بخاری، ج ۴، باب ۱۴۷.

۲- بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۱۵۷.

... غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ (مائده: ۶۴)

دست هایشان بسته باد و به خاطر آنچه گفتند، از رحمت الهی دور شوند، بلکه هر دو دست [قدرت] او گشاده است.

بنابراین، تدبیر و تربیت، رشد و کمال، مرگ و حیات و هر دگرگونی دیگر، از دید مسلمانان در چارچوب قدرت و سیطره تدبیر خداوند بزرگ جای دارد.

روایات فراوانی درباره تأثیر دعا و صله رحم در افزایش عمر انسان‌ها آمده است. اگرچه بشر از تحولات و دگرگونی‌ها و علل آنها آگاه نیست، خداوند آنها را می‌داند و همه چیز برای او آشکار است. شاید عمر طبیعی کسی شصت سال باشد، اما در عالم بالا چنین تقدیر شده باشد که عمر او با کارهای خوب مانند صله رحم، افزایش یابد. این دو نوع از عمر، در علم الهی وجود دارد. این دگرگونی‌ها را در عالم تکوین، گاه محو و اثبات و گاه بدا و در عالم تشریح، آن را نسخ می‌خوانند.

بنابراین، خداوند بزرگ هر دگرگونی را بر پایه مصالح و اوضاع ویژه‌ای پدید می‌آورد که در آن عالم روشن است. البته طول عمر و اجل موجودات، در مقام مشیت الهی گاه مطلق و گاه مقید است و این مشیت گاهی برای برخی از پیامبران و اولیای خدا آشکار می‌شود و گاهی از آنان نیز پنهان می‌ماند. گاهی نیز خداوند، بنده اش را از مشیت مقید آگاه نمی‌کند، بلکه به طور کلی به وی خبر می‌دهد. برای نمونه، یکی از پیامبران خود را از مردن کسی در فلان شب یا فلان ساعت آگاه می‌کند، اما پس از رسیدن آن هنگام، رویدادی متفاوت با دانسته او تحقق می‌یابد و او درمی‌یابد که علت تغییر آن، کار خوب، صله رحم یا دادن صدقه است. برای خداوند در واقع هیچ دگرگونی پدید نمی‌آید، بلکه او تنها آنچه را از آن آگاه بوده است برای بندگانش روشن و آشکار می‌کند و این مفهوم و تفسیر بداست که امامان شیعه آن را بسیار مهم شمرده و کمال عقیده به توحید خوانده‌اند.

البته چنانچه کسی به این حقیقت باور داشته باشد، اما نام آن را چیز دیگری بگذارد

ص: ۲۲

که در قرآن یا روایات نیامده، از او پذیرفته است؛ زیرا اختلاف در این صورت لفظی خواهد شد؛ مانند اینکه به جای واژه بدا، محو و اثبات را به کار گیرد؛ چنان که قرآن می‌فرماید: *يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ*؛ «خداوند هر چه را بخواهد محو و هر چه را بخواهد ثابت نگه می‌دارد. . .» (رعد: ۳۹)

ص: ۲۳

۳. آیا روایات دعوت انبیای گذشته به امامت و ولایت امام علی (ع) ، با دعوت آنان به توحید سازگار است؟

آنچه از روایات استفاده میشود، بشارت انبیا به ولایت امام علی (ع) است نه دعوت به ولایت ایشان. این مسئله دعوت از دید عقل و شرع با دعوت به توحید و دیگر آموزه های انبیای گذشته در تضاد نیست؛ چنان که بشارت به نبوت پیامبر خاتم (ص) در کتاب های آنان با توحید سازگار است، بشارت به امامت وصی آن حضرت نیز با یکتاپرستی می سازد.

چنین چیزی در دین مقدس اسلام نیز وجود دارد. آموزه مهدویت که میان همه مذاهب اسلامی مشترک است و همه مسلمانان معتقدند که در آخرالزمان کسی از اهل بیت و از نسل امام حسین (ع) با ویژگی هایی ظهور و جهان را از عدل و داد پر می کند. کمابیش همه مذاهب اسلامی باور مهدویت را از ضروریات دین میدانند. این اعتقاد پیش از ظهور مهدی (عج) در روایات آمده است:

«مَنْ أَنْكَرَ الْمَهْدِيَّ فَقَدْ كَفَرَ» (۱)؛ «مُنْكَرِ مَهْدِي كَافِرٌ اسْت.» .

روایات بشارت انبیا به ولایت امام علی (ع) ، تنها در منابع شیعه نیست، بلکه محققان اهل سنت نیز مانند «حاکم حسکانی» در «شواهد التنزیل» ، روایات بسیاری در این باره آورده اند. (۲)

۱- موسوعه فی احادیث الامام المهدی، بستوی، ص ۸۳؛ لسان المیزان، ابن حجر، ج ۵، ص ۱۳۰.

۲- شواهد التنزیل، ج ۱، از ص ۲۳ به بعد.

ص: ۲۵

فصل دوم: ائمه اهل بیت (ع)

اشاره

ص: ۲۷

۱. نشانه ها و ویژگی های امامت چیست؟ آیا بزرگ تر بودن از دیگر پسران، آگاهی از غیب و . . . هم از شرایط امامت است؟

مهم ترین شرایط امامت چنین اند:

الف) وجود نص از پیامبر (ص) یا امام پیشین درباره او؛

ب) داناترین مردم زمان خود باشد؛

ج) معصوم بودن از گناه و خطا.

عقل و شرع این شروط را برای امام شدن لازم می دانند. اما اینکه کسی از همه پسران پدرش بزرگ تر باشد یا زره پیامبر بر او درست آید، از شرطهای ساخته خیال و پرداخته دشمنان مکتب اهل بیت (ع) به شمار می آید و اگر چنین سخنانی هم در کتابی آمده باشد، نظری شخصی یا درون مایه روایتی است که عقاید شیعه را در این باره بازگو نمی کند.

دانستن غیب، نیز شرط امامت نیست. اما امامان شیعه گاهی از غیب خبر داده اند و قرآن هم برخوردار کسی را از چنین علمی رد نکرده است. علم غیب یا ذاتی و نامحدود و ویژه خداوند است یا اکتسابی و محدود که به اولیا داده می شود. قرآن از خبرهای غیبی پیامبران و غیر پیامبران پر است و کسی آنها را انکار نمی کند. تنها در سوره یوسف چند خبر غیبی هست که یعقوب و یوسف از آنها گزارش داده‌اند.

۲. اگر بپذیریم آیه تطهیر عصمت اصحاب کساء را ثابت می‌کند، دلیل عصمت دیگر امامان چیست؟

آیه مبارکه تطهیر (۱) علاوه بر اثبات عصمت اصحاب کساء، دلیل عصمت و طهارت ائمه پس از آنان نیز به شمار می‌رود؛ زیرا آنان هم از اهل بیت شمرده می‌شوند.

عنوان «اهل البیت» بر پایه حدیث ثقلین (۲) و حدیث زیر، تنها افراد آن زمان را در بر نمی‌گیرد، بلکه تا قیامت استمرار دارد:

فِي كُلِّ خَلْفٍ مِنْ أُمَّتِي عُذُولٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَنْفُونَ عَنْ هَذَا الدِّينِ تَحْرِيفَ الضَّالِّينَ وَانْتِحَالَ الْمُبْطِلِينَ وَتَأْوِيلَ الْجَاهِلِينَ. أَلَا وَإِنَّ أَيْمَتَكُمْ وَفَدَكُمْ إِلَى اللَّهِ (عَزَّوَجَلَّ) فَانظُرُوا مَنْ تُوفِدُونَ. (۳)

در هر گروهی از بازماندگان امت من، مردان دادگری از اهل بیتم وجود دارند که دست تحریف گمراهان و نسبت‌های دروغین جاهلان و تأویل و تفسیر به رأی جاهلان را از دین کوتاه می‌گردانند. بدانید پیشوایان شما، نمایندگان خدا به سوی شمایند. بنگرید شما بر چه کسی وارد می‌شوید.

پیامبر (ص) با جمله

«لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضِ»؛ «[قرآن و عترت] از هم جدا نمی‌گردند تا بر سر حوض [کوثر] بر من وارد گردند» (در حدیث ثقلین) بر

۱- إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً «خداوند فقط می‌خواهد پلیدی (گناه) را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد». (احزاب: ۳۳)

۲- «أَنْتِ تَارِكٌ فَيْكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي؛ أَحَدُهُمَا أَعْظَمُ مِنَ الْآخَرِ، كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ عَتْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي وَ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهِمَا». سنن الترمذی، ج ۵، ص ۴۳۴.

۳- الصواعق المحرقة، ص ۱۸۰. ویژگی‌هایی که در این روایت برای «عدول» و «ائمه» ذکر شده است، جز در امامان معصوم نیست. .

ص: ۲۹

این استمرار تأکید کرده است. از این رو، شیعه، دیگر امامان معصوم (ع) را نیز از اهل بیت او می‌داند. امیرمؤمنان در روزگار خلافت عثمان در جمع مهاجران و انصار چنین فرمود:

درباره این سخن پیامبر که به ام سلمه فرمود: «آیه تطهیر درباره من و برادرم، علی و فاطمه و دو فرزندم حسن و حسین و نه فرزند حسین نازل شده است»، گواهی دهید...»

إِنَّمَا أُنزِلَتْ فِيَّ وَفِي أَخِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَفِي ابْنِي الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَفِي تَشِيْعِهِ مِنْ وُلْدِ ابْنِي الْحُسَيْنِ خَاصَّةً لَيْسَ مَعَنَا فِيهَا أَحَدٌ غَيْرُنَا...» (۱)؛ «همانا این آیه فقط درباره من و برادرم علی بن ابی طالب و دو فرزندم حسن و حسین و درباره نه تن از فرزندان حسین نازل شده و احدی غیر ما، در آن شریک نیست...».

امام صادق (ع) در پاسخ به چستی مقصود این آیه با اشاره به نزول آن درباره خمه طیبه فرمود:

نُزِلَتْ فِي النَّبِيِّ وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَ فَاطِمَةَ، فَلَمَّا قَبِضَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ نَبِيَّهِ (ص) كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ وَقَعَ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ: وَأَوْلُوا الْأَرْحَامَ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ

(۲) وَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ إِمَامًا ثُمَّ جَرَتْ فِي الْأَثْمَةِ مِنْ وُلْدِهِ الْأَوْصِيَاءِ فَطَاعَتْهُمْ طَاعَةُ اللَّهِ وَ مَعْصِيَتُهُمْ مَعْصِيَةُ اللَّهِ (عَزَّوَجَلَّ). (۳)

این آیه درباره پیامبر اکرم (ص)، امیرمؤمنان (ع)، امام حسن و امام حسین (ع) و فاطمه (س) نازل شد. پس از رحلت نبی اکرم (ص) نوبت امیرمؤمنان شد و پس از او نوبت حسن و سپس نوبت حسین و در پی آن، تأویل آیه و «أَوْلُوا الْأَرْحَامَ

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۲۷۸.

۲- انفال: ۷۵.

۳- علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۴۲؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۲۷۲.

ص: ۳۰

بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَرَأَيْتُمْ إِيَّاهُ إِذَا كَفَرُوا فَذُنُوبُهُمْ عَلَىٰ مَن يَدْعُونَ بِذُنُوبِهِمْ إِذْ حُكِمَ لَهُمْ نَزْلُ الْأَنْزَالِ فَذُنُوبُهُمْ أَوْلَىٰ حَتَّىٰ يُصِيبَهُمُ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ. پس اطاعت از آنان اطاعت از خداوند و نافرمانی آنان، نافرمانی خداوند است.

بنابراین، امامان از اهل بیت اند و ادعای شیعه در این باره اثبات میشود. برخی از بزرگان اهل سنت مانند حموینی نیز نقل کرده‌اند که ابوبکر و عمر از رسول خدا (ص) پرسیدند: «آیا ولایت تنها برای علی است؟» حضرت فرمودند: «برای علی و اوصیای من تا قیامت خواهد بود». پرسیدند: «اوصیای شما چه کسانی اند؟» فرمودند:

عَلِيٌّ أَخِي وَوَزِيرِي وَوَارِثِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَوَلِيِّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي ثُمَّ ابْنِي الْحَسَنِ ثُمَّ ابْنِي الْحُسَيْنِ ثُمَّ تَسَعَهُ مِنْ وُلْدِ ابْنِي الْحُسَيْنِ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ، الْقُرْآنُ مَعَهُمْ وَهُمْ مَعَ الْقُرْآنِ، لَا يُفَارِقُونَهُ وَلَا يَفَارِقُهُمْ حَتَّىٰ يَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضَ. (۱)

علی برادر و وزیر و وارث و وصی من و خلیفه ام در امتم می باشد. او بعد من سرپرست هر مؤمنی است؛ پس از او فرزندانم حسن و پس از او فرزندانم حسین و نه تن از فرزندان حسین یکی پس از دیگری سرپرست و ولی مؤمنانند. قرآن با آنان و آنان با قرآنند. از هم جدا نمی گردند تا بر حوض (کوثر) بر من وارد شوند.

همچنین هنگامی که آیه یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ (۲) (نساء: ۵۹) نازل شد و خداوند فرمانبری را از «اولی الامر» به طور مطلق واجب کرد و پیروی مردم را از ایشان هم سنگ اطاعت از پیغمبر اکرم (ص) دانست، جابربن عبدالله انصاری از آن حضرت پرسید: «این «اولوا الامر» کیانند که پیروی از آنان نزدیک به پیروی از شماست؟» پیامبر فرمود:

هُمُ خُلَفَائِي يَا جَابِرُ وَأَيْمَةُ الْمُسْلِمِينَ بَعْدِي أَوْلُهُمْ عَلَيَّ بِنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ

۱- غایه المرام، باب ۵۸، ح ۴، به نقل از فرائد حموینی.

۲- ای کسانی که ایمان آورده اید اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولوا الامر [اوصیای پیامبر] را..

ص: ۳۱

الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفُ فِي التَّوْرَةِ بِالْبَاقِرِ وَ سَتَدْرِكُهُ يَا جَابِرُ فَإِذَا لَقِيْتَهُ فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ سَيِّدِي وَ دُوكُنِّي حُجَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ بَقِيَّتُهُ فِي عِبَادِهِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ. (۱)

آنها جانشینان من می باشند که اول آنها علی بن ابی طالب (ع) است، بعد حسن سپس حسین بعد علی بن الحسین بعد محمد بن علی که در تورات معروف به باقر است و تو او را درک می کنی. ای جابر! هر وقت خدمتش رسیدی، سلام مرا به او برسان! بعد از او جعفر صادق بعد موسی بن جعفر و پس از او علی بن موسی و بعد از وی محمد بن علی و سپس علی بن محمد و بعد از او حسن بن علی بعد از او هم نام و هم کنیه من، حجت خدا در روی زمین فرزند حسن بن علی.

جابر بر پایه همین پیش گویی تا زمان امامت حضرت باقر (ع) زنده ماند و سلام رسول خدا (ص) را به ایشان رساند.

بنابراین، چنان که آیه تطهیر بر عصمت خمسه طیبه دلالت می کند، دلیل بر عصمت امامان پس از آنان به شمار می رود.

۳. آیا اعتقاد به عصمت ائمه با خاتمیت پیامبر (ص) ناسازگار است؟

عصمت در لغت معنای عامی دارد و حفاظت و دفاع از هر گزندی را در برمی گیرد. اما در مباحث کلامی در معنای حفظ و نگهداری در برابر گناه و اشتباه به کار می رود که پی آمد آن ترک گناه و خطاست.

شیعه، امام را نیز مانند پیامبر، معصوم می داند. امام صادق (ع) فرموده است:

«الأنبياء وأوصيائهم لا ذنوب لهم لأنهم معصومون مطهرون» (۱)؛ «بر انبیا و جانشینان آنان گناهی نیست؛ زیرا آنان پاک و منزهدند.»

امام سجاد (ع) نیز می فرماید:

«الأمم منا لا يكون إلا معصوماً...» (۲)؛ «امام از ما نیست مگر معصوم...»

همچنین امیرمؤمنان (ع) می فرماید:

«إنما الطاعة لله عز وجل ولرسوله ولؤلاه الأمر وإنما أمر بطاعه أولى الأمر لأنهم معصومون مطهرون لا يأْمرون بمعصية» (۳)

طاعت از آن خدای عزوجل، رسول او و والیان امر است، اطاعت از اولوالامر از این رو واجب شد که آنان معصوم و مطهرند و به معصیت خدا فرمان نمی دهند.

امام رضا (ع) نیز در پاسخ مأمون چنین نوشت:

«و لا يفرض الله تعالى طاعة من يعلم أنه يضلهم ويغويهم ولا يختار لرسالته

۱- بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۱۹۹.

۲- بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۱۹۴. در ادامه این حدیث آمده است: «عصمت امری ظاهری نیست که با قیافه شناسی معصوم را از غیر معصوم بتوان شناخت. چاره ای جز نصب آن از سوی (علام الغیوب) نیست.»

۳- بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۰۰.

ص: ۳۳

وَلَا يَصْطَفِي مَنْ عِبَادِهِ مَنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ يَكْفُرُ بِهِ وَبِعِبَادَتِهِ وَيَعْبُدُ الشَّيْطَانَ دُونَهُ. (۱)

خداوند متعال اطاعت کسی را که میدانند مردم را گمراه میکند، بر آنان واجب نمیکند و برای رسالت خود، کسی را برنمیگزیند که میدانند به او کفر میورزد و از شیطان پیروی میکند.

بنابراین، باور به عصمت امامان (ع) از امتیازات شیعه به شمار می آید. پیغمبر (ص) شئون گوناگونی دارد که برخی از آنها ویژه اوست و در دیگران یافت نمی شود. مانند نبوت، رسالت، دارا بودن شریعت و ارتباط با وحی. اما برخی از ویژگی های او مانند عصمت در وجود مقدس ائمه نیز محقق می شود.

برخورداری دیگران از «شئون خاصه» نبوت با پیغمبری، نبوت و خاتمیت او سازگار نیست، اما اتصاف امامان به «شئون عامه» پیامبر به اعتقاد شیعه بر برهان های عقلی استوار است و هیچ تردیدی در آن راه ندارد.

«استاد مطهری» در این باره می گوید:

اگر امامت را به این شکل تعریف کنیم که امری است متمم نبوت از نظر بیان دین؛ یعنی به آن دلیل وجودش لازم است که وظیفه پیامبر را در بیان احکام انجام دهد، به همان دلیل که پیغمبر باید معصوم از اشتباه و گناه باشد، امام نیز باید چنین باشد. (۲)

اهل سنت، «ابوحنیفه» را معصوم نمی دانند؛ زیرا شروط عصمت را در او و همانندانش نمی یابند.

بنابراین، اعتقاد به امامت حتی با توجهی گذرا به معنای خاتمیت و شئون امامت در تعارض با خاتمیت نیست. خاتمیت؛ یعنی بسته شدن باب تشریح و نیامدن شریعتی پس از شریعت اسلام. این معنا، با شأن امام؛ یعنی تبیین شریعت و حفظ آن و با مقامات او

۱- بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۱۹۹.

۲- امامت و رهبری، مرتضی مطهری، ص ۶۸.

در ارتباط با خدا از راه الهام ناسازگاری ندارد. الهام یا نزول ملک بر امامان ملازم نبوت آنان نیست. چنان که قرآن کریم می‌فرماید: *فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا* «او در شکل انسانی بی‌عیب و نقص بر مریم ظاهر شد». (مریم: ۱۷)

نبوغ عقلی بشر هر چند از علل خاتمیت به شمار می‌آید، خود شریعت به پایان رسیده و عقل بشر در دوره خاتمیت به اندازه‌ای رشد کرده است که انسان می‌تواند کار تبلیغ دین را سامان دهد؛ کاری که پیغمبران تبلیغی بدان می‌پرداختند، اما تنها برخورداری انسان از عقل، بدون راهنمایی کسانی که دین و روح وحی را از پیغمبر گرفتند، برای فهم دین بس نیست.

به هر روی، عقل نیز حکم می‌کند که انسان در احکام دین، بلکه در هر رشته‌ای به نزد کارشناس آن برود. این سخن، جز اثبات لزوم وجود امام معصوم، و خوب عقلی رفتن انسان را نزد او برای فهم دین و وحی تأیید می‌کند.

از دیگر حکمت‌های لزوم وجود امام (ع) این است که حتی عاقلان اندیشمند و عالمان دین در فهم خود از آموزه‌های وحی و گزاره‌های دینی با یکدیگر اختلاف دارند. از این رو، وجود امام متصل به پیغمبر (ص) که دین را از زبان او گرفته است، ناگزیر خواهد بود تا دین را از اختلاف‌ها برهاند و حفظ کند.

از سوی دیگر پیغمبر اکرم (ص) به سبب آمادگی نداشتن مردم برای پذیرش همه احکام و آموزه‌های آسمانی، برای بیان همه آنها فرصت نداشت. بنابراین، او می‌بایست کسی را پس از خود می‌گماشت که آن آموزه‌ها را فراگیرد تا در زمان فراهم آمدن زمینه، آنها را برای مردم بازگوید و کسی جز امام (ع) نمی‌توانست چنین مسئولیتی را به دوش بگیرد. پس امام همچون پیامبر «مبین دین» بود، اما پیغمبر دین را از وحی و امام (ع) آن را از پیغمبر می‌گرفت. پس امامت نه تنها در تعارض با خاتمیت نیست، که لازمه آن و متمم نبوت پیغمبر خاتم است و این مطلب را هر انسان «متفطن» و «سلیم النفس» به روشنی درمی‌یابد.

۴. دلایل برتری امام علی (ع) از دیگران در کار خلافت کدام اند؟

گرچه شمارش فضایل و مناقب امیرالمؤمنین علی (ع) محال نیست، کار بسیار دشواری است؛ زیرا تصویری از شخصیت آن بزرگوار در فکر محدود انسان های عادی نمی گنجد. ابن ابی الحدید معتزلی درباره اش چنین می گوید:

چه بگویم درباره بزرگ مردی که هر فضیلت به او باز می گردد و هر فرقه به او پایان می پذیرد و هر طایفه او را به خود می کشد. او سالار همه فضایل و سرچشمه آن و یگانه مرد و پیشتاز عرصه آنهاست. رطل گران همه فضیلت ها او راست و هر کس پس از او در هر فضیلتی، درخششی پیدا کرده است، از او پرتو گرفته است و از او پیروی کرده و در راه او گام نهاده است. (۱)

تاکنون نویسندگان و دانشمندان شیعه و اهل سنت حتی محققان و مورخان غیر مسلمان درباره حضرتش بسیار سخن گفته و به بیان گوشه ای از مناقب آن حضرت پرداخته اند.

هیچ کس همه اوصاف و فضایل آن حضرت را نمی تواند بشمرد؛ زیرا او به اقیانوس بزرگ و ژرفی می ماند که هر کس از ساحل آن بگذرد در مناقب و فضایل بی ماندش غرق خواهد شد.

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که تر کنم سرانگشت و صفحه بشمارم

پاره ای از این ویژگی ها که با پیشوایی و رهبری آن امام مرتبط است، بدین شرح عرضه می شود: امام علی (ع) در دوران کودکی و شکل گیری شخصیتش، در خانه

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱، مقدمه.

ص: ۳۶

پیامبر (ص) و در دامن تربیتی ایشان به سر برد. خود او در خطبه ای به این دوره تربیتی اشاره میفرماید:

شما از خویشاوندی من با رسول خدا و موقعیت خاصی که با آن حضرت داشتم آگاهید و می دانید موقعی که من خردسال بودم، پیامبر مرا در آغوش می گرفت. . . من همچون بچه‌های که به دنبال مادرش می‌رود، همه جا همراه او می رفتم. هر روز یکی از فضائل اخلاقی خود را به من تعلیم میکرد و دستور میداد که از آن پیروی کنم. (۱)

رسول گرامی اسلام (ص) درباره شخصیت و کمالات بی مانند و فضایل بی پایان علی (ع) احادیثی فرموده اند که به برخی از آنها اشاره می شود:

الف) پیامبر بزرگوار اسلام (ص) فرمودند:

لَوْ أَنَّ الرِّيَاضَ أَقْلَامَ وَالْبَحْرَ مِدَادًا وَالْجَنِّ حُسَابًا وَالْإِنْسَ كُتَابًا مَا أَحْصَوْا فَضَائِلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. (۲)

اگر تمام باغ ها قلم گردد و همه دریاها مرکب باشد و همه جن ها حساب گر و انسان ها نویسنده باشند تا فضایل و مناقب علی بن ابی طالب (ع) را شمارند، نمی توانند!

ب) عمر بن خطاب از رسول خدا (ص) نقل می کند که شنیدم می فرمود:

لَوْ أَنَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعَ وَالْأَرْضِينَ السَّبْعَ وَضِعَتَا فِي كَفِّهِ وَوُضِعَ إِيْمَانُ عَلِيٍّ فِي كَفِّهِ لَرَجَحَ إِيْمَانُ عَلِيٍّ. (۳)

اگر تمام هفت آسمان و زمین در یک کفه ترازو قرار بگیرد و ایمان علی (ع) در کفه دیگر، ایمان او سنگینی می نماید!

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۲- محجه البيضاء، ج ۴، ص ۲۰۶؛ الکفایه الطالب، گنجی شافعی، ص ۱۲۵؛ بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۷.

۳- مناقب خوارزمی، ص ۷۸؛ کفایه الطالب، ص ۱۲۹؛ بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۱۱۹؛ الغدير، ج ۲، ص ۲۹۹.

ص: ۳۷

ج) رسول خدا (ص) فرمودند:

وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْلَا أَنْ تَقُولَ طَوَائِفُ مِنْ أُمَّتِي فِيكَ مَا قَالَتِ النَّصَارَى فِي ابْنِ مَرْيَمَ، لَقُلْتُ الْيَوْمَ فِيكَ مَقَالًا لَا تَمُرُّ بِمَالٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا أَخَذُوا التُّرَابَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَيْكَ لِلْبُرْكَهِ. (۱)

سوگند به آن خدایی که جان من در دست قدرت اوست اگر نبود اینکه گروهی از امت من تو را مثل نصارا که عیسی پسر مریم را به خدایی اشتباه گرفتند، غلو کنند، در مورد فضایل و مناقب تو مطالبی می‌گفتم، که تمام مسلمانان خاک زیر پای تو را توتیای چشم خود می‌کردند.

د) ابن عباس از عمر بن خطاب نقل می‌کند که او می‌گفت:

كُفُّوا عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَإِنِّي سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: فِيهِ خِصَالًا، لَوْ أَنَّ خَصْلَةً مِنْهَا فِي جَمِيعِ آلِ الْخَطَّابِ، كَانَ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ... (۲)

هرگز در مورد علی بن ابی طالب بد نگویید؛ زیرا من از پیامبر خدا (ص) درباره وی فضایی را شنیدم که هرگاه فقط یکی از آن مناقب در آل خطاب بود، برای من از آنچه آفتاب بر آن می‌تابد بهتر بود...

علی (ع) می‌گوید:

روزی رسول خدا (ص) مرا مأمور کرد که در کوچه‌های شهر مدینه بانگ برآورم و اعلان کنم: «هرکسی به اجیر خود ظلم کند (۳) و هرکس جز

۱- مسند احمد حنبل، ج ۹، ص ۱۶۸؛ به نقل از ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۴؛ محجه البیضاء، ج ۴، ص ۲۰۵؛ بحارالانوار، ج ۳۵، صص ۳۱۵ و ۳۲۳ و ج ۳۹، ص ۱۸.

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، صص ۲۲۹ و ۲۳۰.

۳- «ألا من ظلم اجیرا اجره فعليه لعنة الله» ..

ص: ۳۸

از مولا و سرپرستش پیروی کند (۱) و کسی که پدر و مادرش را نفرین کند، ملعون است» . (۲)

حضرت می فرماید:

من این مأموریت را به خوبی اجرا کردم. پس گروهی گرد آمدند و عمر بن خطاب از میان آنان به من گفت: تفسیر و شرح این جملات چیست؟ من او را برای دریافت پاسخش نزد پیامبر (ص) فرستادم.

عمر با گروهی از اصحاب نزد پیامبر اکرم (ص) رفتند و از آن حضرت درباره مفاهیم جملات امیرالمؤمنین پرسیدند. نبی اعظم (ص) فرمودند:

مقصود از جمله نخست، آیه ۲۳ سوره شوری است: «ای پیامبر بگو من از شما در برابر رسالتم چیزی نمی خواهم جز احترام اهل بیتم» . (۳) بنابراین، هر کس به ما ستم کند، لعنت خدا بر او باد!

مقصود از جمله دوم، آیه ۶ سوره احزاب است: «پیامبر برای شما از خود شما اولی است» . (۴) پس هر کسی را من مولا و سرپرستم، علی بن ابی طالب، نیز مولا و سرپرست اوست. هر کس از علی اطاعت نکند، لعنت خدا بر او باد!

مقصود جمله سوم این است که من خدا و شما را شاهد می گیرم که من و علی بن ابی طالب، پدر این امتیم. هر کس به من یا علی ناسزا بگوید، لعنت خدا بر او باد! (۵)

عمر و اصحاب پیامبر این سخنان را شنیدند. عمر گفت: «ای اصحاب محمد! رسول خدا درباره ولایت علی (ع) نه در «غدیر خم» نه در جای دیگر، مؤکدتر از این

۱- «ألا من توالی غیر موالیه فعلیه لعنه الله» .

۲- «ألا و من سبّ ابویه فعلیه لعنه الله» .

۳- قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى

۴- النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ

۵- «أَنْتِ وَ عَلِيًّا أَبَوَا الْمُؤْمِنِينَ» . .

ص: ۳۹

بیان نکرده بود!» (۱)

«خباب» می گوید: «این ماجرا نوزده روز پیش از وفات پیامبر روی داد». (۲)

این احادیث فضایل بی مانند مولای متقیان را در بردارند و بنابر اعتراف عمر، نمونه ای از آنها در آل خطاب و دیگران یافت نمی شود!

علی بن ابی طالب (ع) از نظر معنوی به اندازه ای در پیشگاه الهی مقرب بود که پیوسته خداوند به او عنایت و لطف می کرد و ملائکه آسمان ها مانند «جبرئیل» و «میکائیل» در اوضاع ویژه و در مشکلات و جنگ ها، در کنار آن حضرت قرار می گرفتند و بسی یاری اش می کردند.

این آیه قرآن مجید که به صراحت می گوید: «خداوند شما را به سه هزار ملک در جنگ بدر کمک کرد» (۳)، درباره علی (ع) نازل شده است. آنان در کنار مولای متقیان بر دشمنان می تاختند. (۴)

شجاعت علی (ع) در جنگ «احد» شگفتی ملائکه را برانگیخت و جبرئیل در آسمان بانگ زد:

«لَا قِتَىٰ إِلَّا عَلِيٌّ، لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ»؛ «جوانمردی جز علی و شمشیری جز ذوالفقار نیست» و به نمایندگی آنان بر پیامبر خدا (ص) فرود آمد، و از جوان مردی و ایثار و فداکاری آن حضرت سپاس گزاری کرد. رسول گرامی اسلام فرمودند: «او از من و من از اویم». جبرئیل فرمود: «من هم از شمایم» و با این سخن علاقه و ارادت بسیارش را به علی (ع) اظهار کرد. (۵)

او در شب هجرت رسول خدا (ص)، (لیله المبیت) به جای ایشان در بستر خوابید و چهل نفر از او باش قریش که می خواستند پیامبر را بکشند، به علی حمله کردند. آن بزرگوار جان خود را با «رضای الهی» معامله کرد و آیه ۲۰۷ سوره «بقره» درباره اش

۱- «یا اصحاب محمد! ما أكد النبی لعلی فی الولاية فی غدیر خم و لا فی غیره، اشد من تأکید فی یومنا هذا».

۲- بحار الانوار، ج ۲۲، صص ۴۸۹ و ۴۹۰.

۳- وَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِنُذُرِهِ... بِثَلَاثَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ (آل عمران: ۱۲۳ و ۱۲۴)

۴- بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۹۹.

۵- شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۱۹.

ص: ۴۰

نازل شد (۱) و خداوند نزد ملائکه اش به ایثار علی (ع) و جوان مردی او مباحثات کرد و ملائکه و جبرئیل و میکائیل را به یاری علی (ع) فرستاد. (۲)

فرود آمدن ملائکه بر علی (ع) برای یاری کردن آن حضرت، نمونه های فراوانی دارد؛ یعنی ملائکه پیوسته در خدمت گزاری به آن بزرگوار بر یکدیگر پیشی می گرفتند و بدین کار افتخار می کردند.
امام علی (ع) می فرماید:

وَلَقَدْ وُلِّيتُ غُسْلَهُ (ص) وَالْمَلَائِكَةُ أَغْوَانِي فَضَجَّتِ الدَّارُ وَالْأَفْتِيَةُ مَلَأَ يَهْبِطُ وَمَلَأَ يَعْرُجُ... (۳)

متصدی غسل پیامبر (ص) من بودم و فرشتگان مرا یاری می کردند، گویا در و دیوار خانه فریاد می زد. گروهی از فرشتگان فرود می آمدند و گروهی دیگر به آسمان پرواز می کردند...

پس ملائکه، مولای متقیان را کمک می کردند و آن حضرت رفت و آمد آنان را با چشمان خود می دید.

امام خود در شرح این سخنان می فرماید:

من هرگز در هنگام غسل دادن پیکر رسول گرامی به زحمت نیفتادم؛ چون می خواستم بدن وی را به این طرف و آن طرف بگردانم، ملائکه خدا مرا کمک می کردند... (۴)

جبرئیل در «معراج» درباره علی بن ابی طالب (ع) به رسول اکرم (ص) فرمود:

يَا مُحَمَّدُ! وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ لِأَشَدُّ مَعْرِفَةً لَهُ مِنْ أَهْلِ

۱- وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ

۲- بحار الانوار، ج ۳۶، صص ۴۰ - ۵۰.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۷؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۱۷۹.

۴- «ما قلبت منه عضوا الا و انقلب! لا اجد له ثقلا كان معي من يساعدنني عليه و ما ذلك الا الملائكة». شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۱۸۵.

الأرض. ما كَبُرَ تَكْبِيرُهُ فِي عَزْوِهِ إِلَّا كَبُرْنَا مَعَهُ وَلَا حَمَلَ حَمْلَهُ إِلَّا حَمَلْنَا مَعَهُ وَلَا ضَرَبَ بِسَيْفٍ إِلَّا ضَرَبْنَا مَعَهُ... (۱)

ای محمد! سوگند به آن خدایی که تو را به حق مبعوث ساخته است، اهل آسمان ها علی را بهتر از ساکنان زمین می شناسند. علی هرگز در جنگی «تکبیر» نگفت، مگر اینکه ما نیز با او تکبیر گفتیم و هیچ وقت به گروهی حمله نکرد، جز اینکه ما نیز حمله کردیم و هر کجا او شمشیر زد ما نیز در کنارش به کمک وی شتافتیم.

علی (ع) با اشاره به مقام ائمه اثنا عشر (ع) می فرماید:

نَحْنُ شَجَرَةُ النَّبِيِّ وَمَحَطُّ الرِّسَالَةِ وَمُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ. (۲)

ما از درخت سرسبز رسالتیم و از جایگاه رسالت و محل آمد و شد فرشتگان برخاستیم.

ابن ابی الحدید در شرح این سخنان، احادیث نیکویی گرد آورده و گفته است:

اگر مراد از این «جمع» رسول خدا باشد، فرمایش او صحیح است و اگر مرادش از جملات بالا خودش باشد، باز هم صحیح است؛ زیرا جبرئیل در حق وی گفت: من از رسول خدا و علی هستم و در حدیث دیگری آمده است: ملائکه برای رسول خدا و امیرالمؤمنین هفت سال قبل از سایر مسلمانان درود فرستادند و این امر پیش از دوران رسالت نبوی بود و باز هم در حدیث دیگری آمده است: رسول خدا، علی (ع) را به هر جنگی می فرستاد، جبرئیل از طرف راست و میکائیل از طرف چپ علی را همراهی می کردند... (۳)

شیعه و اهل سنت نقل کرده اند که «ولایت علی»، مانع دخول به آتش جهنم است و

۱- بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۹۸؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۴۰۰.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹؛ شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۲۱۸.

۳- شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۲۱۹.

ص: ۴۲

اگر کسی به واقع شیعه علی باشد، هرگز به آتش جهنم گرفتار نخواهد شد و در برخی از احادیث آمده است که اگر همه مردم، ولایت آن حضرت را می پذیرفتند، خداوند آتش جهنم را خلق نمی کرد. علی (ع) می فرماید:

أَنَا قَسِيمُ النَّارِ، إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ قُلْتُ: هَذَا لَكَ وَ هَذَا لِي. (۱)

من تقسیم کننده اهل دوزخم، هنگامی که رستاخیز بر پا می گردد خطاب به آتش جهنم می گویم: این شخص مال تو و این دیگری مال من.

سرنوشت مردم در روز رستاخیز بر پایه پذیرش ولایت علی (ع) تعیین می شود؛ یعنی پیروان آن حضرت در بهشت و مخالفان ولایت او، به قهر خدا گرفتار خواهند بود.

پیامبر اسلام (ص) در این باره می فرماید:

«يَا عَلِيُّ! إِنَّكَ قَسِيمُ النَّارِ» (۲)؛ «یا علی! تو مردم را به آتش و بهشت تقسیم می کنی».

در شرح این احادیث چنین سروده اند:

عَلِيُّ حُبُّهُ جُنَّةٌ

محبت علی سپر آتش جهنم است، او تقسیم کننده مردم به آتش و بهشت است. او جانشین به حق پیامبر است. علی پیشوای تمام انسان ها و جن هاست.

امام رضا (ع) به نقل از اجداد بزرگوارش در حدیث قدسی می فرماید:

وَلَايَةُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي، فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي. (۳)

ولایت علی بن ابی طالب دژ من است. پس هرکس داخل دژ من گردد از عذابم در امان است.

۱- فرائد السمطين، ج ۱، صص ۳۲۵ و ۳۲۶.

۲- فرائد السمطين، ج ۱، صص ۳۲۵ و ۳۲۶.

۳- بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۲۴۶.

ص: ۴۳

پیامبر اکرم (ص) به علی (ع) فرمود:

يَا عَلِيُّ! لَوْ أَحْبَبَكَ أَهْلُ الْأَرْضِ كَمَحَبَّتِهِ أَهْلُ السَّمَاءِ لَكَ، لَمَا عُذِّبَ أَحَدٌ بِالنَّارِ... (۱)

یا علی! اگر تو را اهل زمین همانند اهل آسمان دوست می داشتند، هیچ کس به آتش جهنم گرفتار نمی شد.

بنابراین، ولایت علی (ع)، «صراط مستقیم» است و رهروان آن سرانجام به بهشت می رسند و هر کس از آن منحرف شود، به اندازه انحرافش از آن، از حقیقت دور خواهد افتاد و چنانچه کسی از سر بغض با آن حضرت دشمنی کند، بی گمان به آتش دچار خواهد شد. رسول گرامی اسلام (ص) می فرمایند:

عَلِيُّ بَابُ حِطَّةٍ. مَنْ دَخَلَ مِنْهُ كَانَ مُؤْمِنًا وَمَنْ خَرَجَ مِنْهُ كَانَ كَافِرًا. (۲)

علی «در حطه» است. هر کس از آن وارد گردد، مؤمن و کسی که از آن خارج شود، کافر است.

«حطه» در معنای ریزش و پایین آمدن به کار می رود و در استعمال قرآن و حدیث به معنای درخواست ریزش گناه آمده است. (۳) مقصود پیامبر در این حدیث، ولایت علی (ع) است و گرنه، وارد شدن بر آن حضرت مفهومی ندارد.

این حدیث که از طریق اهل سنت رسیده است، «ولایت امیرالمؤمنین» را میزان ایمان و کفر می شمارد؛ یعنی هر کس ولایت او را بپذیرد و از وی پیروی کند، مؤمن و کسی که از او بگریزد، کافر است.

رسول خدا (ص) به عایشه فرمودند:

وَاللَّهِ لَا يُبْغِضُهُ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَلَا مِنْ غَيْرِهِمْ مِنَ النَّاسِ إِلَّا وَهُوَ خَارِجٌ

۱- روضه المتقين، ج ۱۳، ص ۱۳۹.

۲- الجامع الصغیر، سیوطی، ج ۲، صص ۱۷۶ و ۱۷۷.

۳- تفسیر سمرقندی، ج ۱، ص ۸۲.

ص: ۴۴

مِنَ الْإِيمَانِ. (۱)

سوگند به خدا هرکسی از خانواده من یا کسان دیگر از مردم، علی (ع) را دشمن دارد، از ایمان خارج گردیده است.

این حدیث که از عایشه نقل شده و در منابع معتبر اهل سنت آمده است، بر عظمت علی (ع) و پذیرش ولایت او دلالت می‌کند.

هنگامی که علی در جنگ «احزاب» در برابر عمرو بن عبدود ایستاد، رسول خدا (ص) فرمودند:

«بَرَزَ الْإِيمَانَ كُلَّهُ إِلَى الشُّرْكِ كُلِّهِ» (۲)؛ «همه ایمان در برابر همه شرک قرار گرفت». (۳)

امیرالمؤمنین علی (ع) در این حدیث نیز تجسم کامل ایمان خوانده شده است. بنابراین، پذیرش ولایت علی (ع) و پیروی از آن حضرت ایمان و دشمنی با او و نپذیرفتن ولایت او کفر و خروج از ایمان به شمار می‌رود.

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۲۱۷.

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۶۱؛ بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۱.

۳- مولانا جلال الدین بلخی در این باره سروده نغز و دل نشینی دارد: ای علی که جمله عقل و دیده ای شمه ای و گو از آنچه دیده ای تیغ حلمت جان ما را چاک کرد آب علمت خاک ما را پاک کرد باز گو دانم که این اسرار هوست زانکه بی شمشیر کشتن کار اوست باز گو ای باز عرش خوش شکار تا چه دیدی این زمان از کردگار چشم تو ادراک غیب آموخته چشم های حاضران بردوخته راز بگشا ای علی مرتضی ای پس از سوء القضاء، حسن القضاء ماه بی گفتن چو باشد رهنا چون بگوید شد ضیا اندر ضیا چون تو بایی آن مدینه علم را چون شعاعی آفتاب حلم را باز باش ای باب بر جویای باب تا رسد از تو قشور اندر لباب باز باش ای باب رحمت تا ابد بار گاه ما له کفوا احد تو ترازوی احد خو بودهای بل زبانه هر ترازو بودهای

ص: ۴۵

۵. آیا خوابیدن امام علی (ع) در بستر پیامبر (ص) فضیلت است یا همراهی کردن با پیامبر (ص) و رهاندن او از خطر؟

شاید کسانی این آیه را دلیل فضیلت ابوبکر بدانند:

(إِلَّا تَضَيَّرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا. . .) (توبه: ۴۰)

اگر او [پیامبر] را یاری نکنید خداوند او را [در سخت ترین لحظات] یاری کرد. آن هنگام که کافران او را [از مکه] بیرون کردند، در حالی که یکی از دو نفر بود [و یک نفر بیشتر همراه نداشت]. در آن هنگام که آن دو در غار بودند، و او به همسفر خود می گفت: غم مخور، خدا با ماست. آن گاه، خداوند آرامش خود را بر او فرستاد و بالشرک‌هایی که مشاهده نمی کردید، او را تأیید نمود. . . .

این افراد چنین استدلال می کنند:

الف) خداوند در این آیه ابوبکر را «ثانی اثنین» خوانده؛ یعنی وی یکی از دو نفر بوده و چه فضیلتی از این بالاتر که ابوبکر قرین پیغمبر (ص) شمرده شده است.

ب) ابوبکر در این آیه یار پیامبر (ص) خوانده شده است. همراه بودن با پیامبر در این وضع ویژه، منزلت بزرگی به شمار می رود.

ج) پیامبر (ص) به او گفت: «خداوند با ماست»؛ یعنی خداوند آنان را حمایت و نصرت خواهد کرد و کسی که در نصرت و یاری خداوند، شریک پیامبر (ص) باشد، از

ص: ۴۶

بزرگ ترین مردم است.

(د) از این آیه به دست می آید که سکینه (آرامش) بر ابوبکر فرو فرستاده شد؛ زیرا او محتاج آرامش بود، نه پیامبر (ص). پیامبر (ص) می دانست که خداوند بزرگ او را حفظ می کند. (۱)

هیچ یک از این دلایل نمی تواند فضیلت ابوبکر را در این قضیه ثابت کند؛ زیرا:

الف) عایشه می گوید: خداوند در قرآن چیزی درباره ما نازل نکرد. (۲)

ب) «ثانی اثنین» بودن ابوبکر جز خبر دادن از شمار افراد نیست و بر فضیلت وی دلالت نمی کند؛ یعنی چنانچه دومی کودک یا هر کس دیگری می بود، باز هم قرآن چنین می فرمود. قرآن کریم، فضیلت را تنها در تقوا و پرهیزگاری نه در دوم بودن می داند: (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ) (حجرات: ۱۳)

علامه «محمدحسن مظفر» می گوید: «اگر مقصود دوم بودن در فضیلت و شرافت باشد، ابوبکر از پیامبر (ص) نیز برتر است؛ زیرا با توجه به آیه مبارکه، او اول و پیامبر (ص) دوم بود». (۳)

ج) این آیه تنها به خطری که پیامبر (ص) را در غار تهدید می کرد اشاره می کند. کسی در آنجا نبود که از او حمایت و دفاع کند. همراه وی نه تنها از او دفاع نمی کرد، بلکه با اندوه، خوف و وحشت خود، بار سنگینی بر دوش پیامبر (ص) می گذارد و به جای اینکه به آن حضرت کمک کند و از خطر بکاهد، خود به دل داری پیامبر (ص) نیازمند بود. به عبارت دیگر نه تنها از مشکلات و سختی های پیامبر نتوانست بکاهد، بلکه تنها بر شمار افراد افزود و عدد را به دو رساند.

د) همراهی با پیامبر (ص) نیز فضیلتی برای وی به شمار نمی رود؛ زیرا «ثانی اثنین» تنها

۱- دلائل الصدق، محمدحسن مظفر، ج ۲، صص ۴۰۵ و ۴۰۴.

۲- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۲۱؛ فتح القدير، محمد بن علی بن محمد شوکانی، ج ۴، ص ۲۱.

۳- دلائل الصدق، ج ۲، ص ۴۰۴.

ص: ۴۷

بر جمع بودن و با هم بودن در یک مکان دلالت می‌کند که چه بسا یکی از آنان بزرگ و دیگری کوچک یا یکی عالم و دانشمند و دیگری جاهل و نادان بوده باشد. بنابراین، همراهی به خودی خود فضیلت نیست.

ه) به گفته مورخان اندوه ابوبکر پس از دیدن معجزات آشکار و آیات باهره الهی پدید آمد. (۱) بنابراین، با دیدن آنها، به پیروزی و حفظ جان پیامبر (ص) و خودش می‌بایست مطمئن می‌شد نه اندوهگین. اما خداوند فرمود: «اندوهگین مباش!»

و) این عقیده که ابوبکر در نصرت الهی با پیامبر (ص) شریک است و این فضیلتی بزرگ به شمار می‌رود، باطل است؛ زیرا بر پایه نص صریح آیه، نصرت الهی تنها از آن رسول خدا (ص) بود و ابوبکر تابع محض بود.

ز) فرود آمدن «سکینه» بر ابوبکر نیز نادرست است، بلکه این آرامش بر خود رسول خدا (ص) نازل شد؛ زیرا همه ضمایر متأخر و متقدم در این آیه مبارکه به رسول اکرم (ص) بازمی‌گردد و کسی در این باره سخنی ندارد. از این رو، اینکه ضمیری در میان آیه به کسی جز پیامبر (ص) بازگردد، خلاف ظاهر است و اثبات آن به قرینه قاطع نیاز دارد.

درباره خفتن امام علی (ع) در بستر پیامبر (ص) در شب هجرت باید گفت که از شگفت‌انگیزترین فداکاری‌ها، جانبازی‌ها و از خودگذشتگی‌ها در تاریخ است و معنای اخلاص و ماهیت فداکاری و حقیقت ایمان و ایثار را به توده‌ها در گذر تاریخ می‌آموزد.

خداوند به دلیل این فداکاری و از خودگذشتگی علی (ع)، به جبرئیل و میکائیل فرمود که به زمین فرود آید و او را از گزند دشمن حفظ کنید. آن دو فرشته به زمین فرود آمدند. جبرئیل بالای سر علی (ع) و میکائیل پایین پای او ایستاد. آن‌گاه جبرئیل

۱- السیره النبویه، ج ۱، ص ۳۸۷؛ المنتظم، ج ۲، ص ۳؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۶۱؛ البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۳۸۰؛ تاریخ اسلام، ذهبی، ج ۱، ص ۳۲۲؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۷۸.

ص: ۴۸

گفت: «خوشا به حال کسانی چون تو ای فرزند ابوطالب! خدای بزرگ در برابر فرشتگان به تو مباحثات می کند». آن گاه خداوند عزوجل این آیه را نازل کرد:

(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ) (بقره: ۲۰۷)

بعضی از مردم [با ایمان و فداکار همچون علی (ع) در «لیله المیبت» به هنگام خفتن در جایگاه پیامبر (ص)] جان خود را به خاطر خشنودی خدا می فروشند و خدا نسبت به همه‌ها بندگان مهربان است.

به روایت «اسکافی» همه مفسران گفته اند که این آیه درباره علی (ع) نازل شد، هنگامی که در شب هجرت در بستر پیغمبر (ص) خوابید. (۱)

آورده اند: «معاویه» صد هزار درهم به «سمره بن جندب» (۲) داد تا حدیثی در این باره وضع کند که آیه (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ) در شأن ابن ملجم علیه اللعنه - و آیه (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ) (۳)؛ در شأن علی بن ابی طالب نازل شده است!

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۶۲.

۲- سمره که پیامبر اکرم (ص) وی را جهنمی دانست، همان کسی است که هنگام امارت بر بصره هشت هزار نفر را کشت و گفت: اگر دو برابر این میکشتم، ترسی به دل راه نمی دادم. او در یک روز ۴۷ قاری و حافظ قرآن را کشت. ماجرای بودن نخل وی در باغ یکی از انصار و پیش نهاد پیامبر اکرم (ص) درباره فروش آن به چند برابر بهای آن و تعویض آن با نخلی در بهشت و نپذیرفتن او و دستور پیامبر (ص) به کندن آن درخت بر پایه «لا ضرر ولا ضرار فی الاسلام» در تاریخ معروف است. هنگامی که معاویه وی را از امارت عزل کرد، چنین میگفت: خدا معاویه را لعنت کند که نمک شناسی کرد. اگر من به مقداری که پیروی از او کردم، خدا را اطاعت میکردم، هرگز مرا عذاب نمیکرد. شرح نهج البلاغه، ج ۲، صص ۷۷ و ۷۸؛ قاموس الرجال، ج ۵، ص ۳۱۲.

۳- «بعضی از مردم گفتارشان در زندگی دنیا مایه اعجاب تو می شود؛ (در ظاهر، اظهار محبت شدید می کنند) و خدا را بر آنچه در دل دارند گواه می گیرند. درحالی که آنان، سخت ترین دشمنانند. (نشانه آنها این است که) هنگامی که روی برمی گردانند [و از نزد تو خارج می شوند]، در راه فساد در زمین، کوشش می کنند و زراعت ها و چهارپایان و انسان ها را نابود می سازند؛ [با اینکه می دانند] خدا فساد را دوست نمی دارد». (بقره: ۲۰۴ و ۲۰۵)

ص: ۴۹

سمره این کار را نپذیرفت. معاویه دویست هزار درهم برایش فرستاد و او نپذیرفت؛ سپس سیصد هزار درهم فرستاد و او باز هم نپذیرفت؛ پس چهارصد هزار درهم فرستاد و او پذیرفت. (۱)

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۷۳.

۶. آیا برخورداری ائمه (ع) از علم غیب با مسموم شدن آنان منافات ندارد؟

درباره علم امامان (ع) باید چند نکته را در نظر گرفت:

الف) پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع) در مسائل عادی، فردی و اجتماعی، از علم عادی استفاده می کردند. علت این رفتار نیز الگوبودن آنان برای بشر است و اگر در زندگی و کارهای اجتماعی، راهی جز این میبموندند، اسوه بودن خود را از دست میدادند و جهانیان به بهانه اینکه آنان با «علم لدنی» عمل می کرده اند، از حرکت های سازنده، انقلابی و اصلاحی باز می ایستادند. از اینرو، پیامبر اکرم به رغم اینکه با علم غیب همه منافقان را میشناخت و حتی نامهای آنان را به حذیفه بن یمانی فرموده بود (۱)، به او اجازه نداد که آنان را بشناساند.

ب) برخی از افراد بر این باورند که علم غیب برای پیامبر (ص) و امامان (ع) «شأنی» است؛ یعنی آنان همواره هر چیز را «بالفعل» نمیدانند، بلکه اگر بخواهند به چیزی از راه غیب آگاه شوند، آن را خواهند دانست یا اگر خدا بخواهد، آنان را از حوادث و وقایع آگاه خواهد کرد. در برخی از روایات، مفهوم «قبض» و «بسط» در اینباره به کار رفته است:

يُبْسِطُ لَنَا الْعِلْمَ فَنَعْلَمُ وَيُقْبِضُ عَنَّا فَلَا نَعْلَمُ. (۲)

آنگاه که دانش بر ما گسترده می شود، می دانیم و هنگامی که از ما باز داشته می شود، نمی دانیم.

-
- ۱- «و كان النبي قد اسر إلى حذيفة اسماء المنافقين». سیر اعلام النبلاء، شمسالدین ذهبی، ج ۲، ص ۳۶۴؛ عمد هالقاری، عینی، ج ۲۲، ص ۲۶۳؛ جامع البیان، طبری، ج ۱۱، ص ۱۶؛ تفسیر ثعلبی، ثعلبی، ج ۵، ص ۷۹؛ المحرر الوجیز فی تفسیر کتاب العزیز، ابن عطیه أندلسی، ص ۷۶؛ تفسیر کبیر، فخرالدین رازی، ج ۱۶، ص ۱۷۴؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۳۹۹.
- ۲- خصال، شیخ صدوق، ص ۵۳۸.

ص: ۵۱

یکی پرسید از آن گمگشته فرزند

ج) علم غیب گاهی به حوادث محتوم و تغییرناپذیر تعلق می‌گیرد. بنابراین، برخی از چیزهایی که پیامبر (ص) و امامان به آنها علم غیب دارند، همان چیزهایی اند که بیگمان تحقق خواهند یافت. مانند کسی که از عمارت بسیار بلندی پرتاب شده است و در میانه راه می‌داند که بیگمان به سرعت بر زمین خواهد افتاد. اینگونه از علم غیب در حوادث تغییری پدید نمی‌آورد و نمی‌توان سرنوشت چیزی را با آن تغییر داد.

ولی علم، گاه تعلیقی و شرطی است. مانند اینکه انسان میدانند که اگر از منزل بیرون رود، با خودرویی برخورد خواهد کرد. این قضیه شرطی است و شاید فرد با بیرون رفتن از خانه، خود را حفظ کند، اما چنانچه بداند در روز معینی فلان حادثه روی خواهد داد و چیزی اختیاری در دگرگونی آن تأثیر نمی‌گذارد، از تحقق آن نمیتواند جلوگیری کند. علم ائمه را به چگونگی مرگشان چنین می‌توان تفسیر کرد؛ یعنی آنان تا آن هنگام که میدانستند قضا و حکمت خداوند به شهادتشان تعلق نگرفته است، از هر وسیله‌ای برای نجات خود از مرگ استفاده میکردند.

برای نمونه، نقل شده است که امام هادی (ع) برای شفایافتن خود از بیماری، کسی را برای دعا به کربلا فرستاد یا امام کاظم (ع) خرمای زهرآلود هارون الرشید را نخورد و فرمود: «هنوز وقتش فرا نرسیده است» یا امام باقر (ع) میفرمود: «ما برای دفع شر سلطان، فلان دعا را میخوانیم». (۱)

این روایتها بر این نکته دلالت میکنند که آن ذوات مقدسه برای حفظ جان

۱- مقتل الحسین، مرقم، ص ۵۷.

ص: ۵۲

شریفشان از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کردند، اما چنانچه قضای حتمی الهی به مرگ آنان تعلق می‌گرفت، راهی جز تسلیم در برابر آن نبود.

امام باقر (ع) در این باره می‌فرماید:

این مصیبتها که برای ائمه گذشته پیش آمد، قضای حتمی خداوند و با انتخاب امامان بود و همگی به آن علم داشتند. . . و همه اینها به خاطر درجات و کراماتی است که خداوند اراده کرده به آنها عطا کند. (۱)

جلوگیری کردن از بهترین مرگ که با خواست حتمی خداوند سازگار است، معنایی جز ناخشنودی از خواست او ندارد که تصور وجود چنین چیزی در آنان پنداری بیش نیست؛ زیرا چنین مرگی یعنی شهادت در راه خدا، بزرگترین آرزوی آنان بوده و هر لحظه برای رسیدن به این آرزو دعا و روزشماری می‌کردند. برای نمونه، امام حسین (ع) از شهادت خود و یارانش آگاه بود، اما از آن استقبال کرد؛ زیرا شهادت آن حضرت آثار و برکات مثبت و تأثیرگذاری برای جهان اسلام در پی داشت و موجب احیای دین می‌شد.

بنابراین، هنگامی که ائمه اطهار (ع) از قضای حتمی خداوند آگاه می‌شدند به دلیل برخورداری از مقام تسلیم و رضا، به آن راضی بودند و به استقبال مرگ می‌رفتند، در غیر این صورت، از جان شریفشان بسیار محافظت می‌کردند.

۷. مصداق های حدیث «دوازده خلیفه» از دیدگاه شیعه و دیگران چه کسانی اند؟

پیامبر (ص)، بارها ائمه پس از خودش را دوازده نفر شمرده است:

لَا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ أَوْ يَكُونَ عَلَيْكُمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ. (۱)

همواره دین تا برپایی قیامت برقرار است و بر شما [آن زمان] دوازده خلیفه حکومت می کنند که همه آنان از قریشند.

علمای اهل سنت با تأکید بر اینکه این روایات، شرط قریشی بودن حاکم را بیان میکنند، دو واکنش متفاوت در برابر شمار خلفای مطرح شده در آنها داشته اند. این واکنشها از ناسازگاری درون مایه این روایات، با تاریخ خلافت در اسلام سرچشمه می گیرد. برخی از آنان انحصار شمار خلفا را در دوازده نفر منکر شده (۲) و در تطبیق این روایات اختلاف کرده و معاویه و یزید و بنی مروان را نیز مصداق هایی از آن دوازده امام به شمار آورده اند (۳)، اما محققان آنان متوجه بوده‌اند که این روایات، معنایی جز انحصار خلفا در دوازده نفر ندارند؛ زیرا برداشتن عدد دوازده، این روایات را بی معنا میسازد. روایات «جابر بن سمره»، بر برپایی دین اسلام و عزت جامعه مسلمان با آمدن دوازده خلیفه دلالت می کنند. همچنین در برخی از آنها مانند روایت پیش گفته، استمرار خلافت آن امامان تا قیامت پیش بینی شده است.

۱- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۰.

۲- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۵۳.

۳- تاریخ الخلفاء، صص ۱۰-۱۲.

«سیوطی» و دیگر علمای اهل سنت، با توجه به انحصار شمار خلفای پیامبر در دوازده نفر و با پیش آوردن ملاک‌هایی، به گزینش خلفای تاریخ اسلام پرداخته‌اند. او در کتاب «تاریخ خلفا» (۱) در آغاز این بحث، از «قاضی عیاض» نقل می‌کند که وی ملاک گزینش خلیفه را «اجتماع مردم بر خلافت او» می‌داند.

این نظریه پذیرفتنی نیست؛ زیرا مردم بر خلافت هیچ یک از خلفا اجماع نداشتند یا مطیع آنان نبودند. «شام» و «معاویه»، حتی لحظه‌ای با حضرت علی (ع) بیعت نکردند و عثمان با شورش مردم کشته و امام حسین (ع) در مخالفت با حکومت «یزید» شهید شد.

«سیوطی» نیز این نظریه را نپذیرفته و خود نظر دیگری عرضه کرده است. او ملاک گزینش دوازده خلیفه را عدالت آنان میدانند و تنها ده خلیفه را برخوردار از این ویژگی می‌شمارد: «خلفای چهارگانه»، «امام حسن»، «معاویه»، «ابن زبیر»، «عمر بن عبدالعزیز»، «مهدی عباسی» و «طاهر». دو خلیفه دیگر در آینده خواهند آمد که یکی از آنان «مهدی» و از اهل بیت پیامبر اکرم (ص) خواهد بود.

وی همچنین احادیثی از پیامبر (ص) می‌آورد که بر بیم دادن از حکومت بنی امیه دلالت دارد:

پیامبر در خواب دید که بنی امیه همچون میمون‌هایی بر منبر او بالا می‌روند که موجب اندوهش گشت و همین باعث شد که تا زمان مرگ لبخندی بر حضرت ندیدند. (۲)

«ابن تیمیه» و «ابن قیم» حتی «یزید بن معاویه» را از خلفای دوازدهگانه دانسته و پس از نقل روایت یادشده، سند آن را تأیید کرده و گفته‌اند: «یزید بن معاویه از ائمه دوازده گانه یادشده در حدیث سمره است». آنان افزوده‌اند: «برخی از اهل سنت یزید بن معاویه را از «کبار صالحین» و «ائمه هدی» می‌دانند!» (۳)

۱- تاریخ الخلفاء، ص ۱۱.

۲- تاریخ الخلفاء، ص ۱۳.

۳- مجموع الفتاوی، ج ۳، ص ۴۰۹.

۸. چرا ائمه از قدرت الهی برای نابودی دشمنانشان بهره نمی گرفتند؟

پیامبر اسلام (ص) از نظر قرآن، قدرت شگرفی داشته و ماجرای معراج، شق القمر و دیگر معجزات و کرامات او که در کتاب های حدیث متواتر نقل شده است، بر این گفته گواهی می‌دهد. اما دندان او به رغم این قدرت فرا طبیعی اش در جنگ احد با تیر یا سنگ دشمن شکست و چهره اش خونین شد (۱) و هفتاد نفر از یارانش به شهادت رسیدند. (۲) وی در جنگ خندق از گرسنگی سنگ بر شکم می بست (۳) و در حدیبیه ناگزیر شد که با مشرکان مکه صلح کند. آرایش نظامی او در جنگ هوازن به هم ریخت و نیروهایش گریختند. او در محاصره طائف پیروزی به دست نیاورد، و قبیله های بسیاری پس از درگذشتش، در جزیره العرب شورش کردند.

چرا پیامبر با آن قدرت شگرفش با این مشکلات روبه رو شد؟

پاسخ این است که انبیا به شیوه های عمومی و روش های عادی به تبلیغ می پرداختند و با دشمنانشان می جنگیدند و تنها برای اثبات نبوتشان یا هنگامی که وضع ویژه ای پیش می آمد، از نیروی غیبی کمک می گرفتند. امیرمؤمنان (ع) و امامان بعدی نیز با وجود برخورداری از امدادهای غیبی جز در موارد اندک و استثنایی از آن بهره نمی گرفتند.

۱- السیره النبویه، ابن هشام، ج ۳، ص ۸۲.

۲- السیره النبویه، ابن هشام، ج ۳، ص ۹۸.

۳- طبقات الکبری، ج ۲، ص ۷۱؛ المغازی، ج ۴، ص ۴۴۹؛ دلائل النبوه، ج ۳، ص ۴۱۳.

۹. چرا شیعیان امامان خود را از فرزندان امام حسین (ع) انتخاب کرده اند؟

شیعه بر پایه آیات قرآن، سنت پیامبر (ص) و روایات اهل بیت (ع) معتقد است که مسئله امامت به تعیین الهی است نه به انتخاب مردم.

«مفضل بن عمر» نقل می کند که از امام صادق (ع) درباره این سخن خداوند پرسیدم: (وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ)؛ «هنگامی که پروردگار ابراهیم، او را با دستوراتی آزمود و او به طور کامل از عهدهه آنها برآمد». (بقره: ۱۲۴) امام فرمود:

آنها سخنانی بود که حضرت آدم از پروردگارش دریافت و سپس توبه کرد. این کلمات چنین اند:

«يَا رَبِّ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ إِلَّا تُبَتَّ عَلَيَّ فَتَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (۱)؛ «پروردگارا! به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین از تو درخواست می کنم که توبه مرا بپذیری! پس خداوند توبه او را پذیرفت که او بسیار توبه پذیر و مهربان است».

به آن حضرت گفتم: «ای پسر پیامبر! مقصود از فَأَتَمَّهُنَّ چیست؟» فرمود: «آن را تا قائم تمام کرد»؛ یعنی دوازده امام، که نه تالی آنان از فرزندان حسین (ع) به شمار می روند [را یکی یکی نام برد].

مفضل می گوید: به آن حضرت عرض کردم: ای پسر پیامبر! به من خبر بده از سخن خداوند که می فرماید: «آن را کلمه ای پایدار در نسل او قرار دادم». (۲) فرمود: «مقصود از

۱- بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۳۲۳؛ خصال، ج ۱، ص ۳۰۵.

۲- زخرف: ۲۸..

ص: ۵۷

آن، امامت است که خداوند آن را تا روز قیامت در نسل حسین (ع) قرار داده است.» .

گفتم: «ای پسر پیامبر! چرا امامت در نسل حسین (ع) قرار گرفت و در نسل حسن (ع) قرار نگرفت؟ هر دو فرزند و نوه پیامبر و سرور جوانان بهشتی بودند!»

حضرت فرمود:

موسی و هارون (ع) هر دو برادر و نبی مرسل بودند و خداوند نبوت را در نسل هارون نه در نسل موسی (ع) قرار داد و کسی نباید بگوید که چرا خدا چنین کرد. امامت نیز جانشینی خداوند است و کسی را نسزد که بگوید: «چرا آن را در نسل حسین (ع) و نه حسن (ع) قرار داد»؛ زیرا خداوند بر پایه حکمت کار می کند و از آنچه می کند، پرسیده نمی شود، اما دیگران پرسیده می شوند.

[\(۱\)](#)

در روایات دیگری آمده است:

خداوند به دلیل شهادت امام حسین (ع) و سختی هایی که او در عاشورای سال ۶۱ ه. ق به جان خرید، چند چیز را به او عطا کرد: امامت را در نسل او قرار داد؛ در خاک و تربتش شفا قرار داد؛ دعا در کنار قبرش مستجاب و بر عمر زائران قبرش افزوده می شود.

[\(۲\)](#)

از این رو خداوند امامت را در نسل حسین (ع) قرار داد نه در نسل امام حسن (ع) .

۱- خصال، ج ۱، ص ۴۴۳.

۲- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۲۱.

۱۰. چرا امام حسن (ع) با معاویه صلح کرد، ولی امام حسین (ع) با یزید جنگید؟

قیام امام حسین (ع) سه دلیل مهم داشت که هر یک از آنها در زمان امام حسن (ع) به شکل دیگری رخ نمود:

الف) حکومت ستمکار وقت از امام حسین (ع) بیعت می خواست:

«خذ الحسین بالبیعه اخذاً شدیداً لیسَ فیه رخصه» (۱)؛ «از حسین بیعت محکم بگیر و هیچ گذشت هم نباید داشته باشی». اما تنها پاسخ ایشان این بود: «نه، بیعت نمی کنم» و نکرد. هنگام صلح امام حسن (ع)، معاویه از امام بیعت نخواست؛ یعنی بیعت کردن از مواد صلح نبود و هیچ مورخی هم ادعا نکرده است که امام حسن (ع) یا کسی از کسان او یا برادران و اصحاب و شیعیانش، با معاویه بیعت کرده باشد. پس بیعت که یکی از عوامل وادارنده امام حسین (ع) به مقاومت شدید بود، در جریان امام حسن (ع) نبود.

ب) یکی از علل قیام امام حسین (ع)، دعوت مردم کوفه بود. این مردمان بیست سال حکومت معاویه را چشیدند. در دوره او زجر دیدند و ستمهایش را تاب آوردند، اما سرانجام بی تاب شدند. حتی برخی از مورخان معتقدند که زمینه قیام امام، در کوفه صد درصد آماده بود، اما رویدادهایی پیشینی نشده، اوضاع را دگرگون کرد. مردم کوفه هجدههزار نامه برای امام فرستادند و آمادگی خود را به او اعلام کردند. اما هنگامی که امام حسین (ع) آمد، کوفیان یاریاش نکردند. همه می گویند که زمینه قیام فراهم نبوده است. اما از دید تاریخی اگر امام آن نامه ها را نادیده می‌گرفت، بیگمان در تاریخ محکوم میشد؛ یعنی آیندگان می گفتند که زمینه بسیار خوبی را از دست داد. اوضاع

۱- لهوف، صص ۹ و ۱۰؛ الفتوح، ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۰؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۰.

کوفه در دوره امام حسن (ع) چنین نبود، بلکه مردم کوفه خسته، ناخشنود و پراکنده بودند و میانشان اختلاف عقیده پیدا شده بود.

اعلام آمادگی مردم کوفه، حجت را بر امام حسین (ع) تمام کرد و اگر زمینه هم آماده نبود، ایشان نمی توانست آن اتمام حجت را نادیده بگیرد. اما در زمان امام حسن (ع) مردم کوفه برای قیام آمادگی نداشتند. وضع داخلی کوفه به اندازه ای بد بود که خود امام حسن (ع) از بسیاری از مردم کوفه پرهیز میکرد و هنگامی که بیرون میرفت، در زیر لباسهایش زره می پوشید تا خوارج و دست پروردگان معاویه به او آسیب نرسانند. چنانکه روزی در حال نماز به سوی آن حضرت تیر انداختند، اما چون در زیر لباس هایش زره پوشیده بود، تیر کارگر نشد. (۱)

ج) عامل سومی که در قیام امام حسین وجود داشت، عامل امر به معروف و نهی از منکر بود؛ یعنی با قطع نظر از اینکه از امام حسین (ع) بیعت می خواستند و او حاضر نبود بیعت کند و قطع نظر از اینکه مردم کوفه از او دعوت کرده بودند و اتمام حجتی بر امام حسین شده بود و او برای اینکه پاسخی به آنها داده باشد، اعلام آمادگی کرد. قطع نظر از اینها مسئله دیگری وجود داشت که امام حسین (ع) تحت آن عنوان قیام کرد. آن مسئله امر به معروف و نهی از منکر بود. مسئله اینکه معاویه در دوره بیست ساله خلافتش، بر خلاف اسلام عمل کرد، احکام اسلام را تغییر داد، بیتالمال مسلمانان را حیف و میل کرد، خونهای محترم را ریخت و سرانجام پسر شرابخوار، قمارباز و سگباز خودش را به ولایتعهدی برگزید. امام حسین (ع) در برابر مخالفت های معاویه با سنت پیامبر (ص) فرمود:

بر ما لازم است که به اینان اعتراض کنیم؛ زیرا پیغمبر چنین فرموده است:

مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ نَاكَثًا لِعَهْدِهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ

يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعَيْدِ وَإِنْ تَمَّ لَمْ يُعَيِّرْ عَلَيْهِ بِقَوْلٍ وَلَا فِعْلٍ كَانَ حَقِيقًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ وَفَدَّ عَلِمْتُمْ أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ. (۱)

هر کس پادشاه ستمگری را بنگرد، که حرام خدا را حلال کرده، دین خدا را فرو افکنده، با سنت پیامبر خدا مخالفت می کند و در میان مردمان با گناه کاری و ستم حکم می راند، سپس با سخنرانی و اقدام بر او نشورد، سزاوار است که خداوند آن کس را نیز به سرانجام [خواری و عذاب] آن پادشاه دچار سازد و به تحقیق می دانید که این گروه (حاکمان وقت) از شیطان پیروی می کنند.

بنابراین، اوضاع زمان امام حسن (ع) با شرایط زمان امام حسین (ع) متفاوت بود؛ یعنی معاویه میگفت: من حاضریم به کتاب خدا و سنت پیغمبر و سیره «خلفای راشدین» صددرصد عمل کنم و برای خود جانشینی معین نکنم. البته امام حسن (ع) به ماهیت معاویه خوشبین نبود و چنانچه در آن اوضاع صلح را نمیپذیرفت، امروز در تاریخ محکوم میشد. اکنون تاریخ، معاویه را محکوم می کند؛ زیرا او همه این شروط را پذیرفت و تنها از دید سیاسی پیروز شد و هنگامی که بر مسند خلافت و قدرت نشست، این شرطها را زیر پا گذاشت و به هیچیک از آنها عمل نکرد و آشکار ساخت که آدم دغلباز و مردی صددرصد سیاستمدار است و چیزی جز سیاستمداری در وجودش نیست. هنگامی که او به کوفه آمد به صراحت گفت:

مردم کوفه! من در گذشته با شما جنگیدم برای اینکه شما نماز بخوانید، روزه بگیرید، حج بکنید، زکات بدهید، »

ولكن لأمرٍ عليكم» (۲)؛ «من جنگیدم برای اینکه امیر و رئیس شما باشم» .

معاویه در زمان امام حسن (ع) دست به کاری نزد که ماهیتش را آشکار کند و

۱- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۲.

۲- مقاتل الطالبیین، ص ۴۶.

زمینه ای برای قیام به انگیزه امر به معروف و نهی از منکر یا به اصطلاح تکلیفی بالفعل به وجود آید، اما این زمینه در زمان امام حسین (ع) بود.

بنابراین، وضعیت دوران امام حسن (ع) و امام حسین (ع) را از هیچ دیدی با یکدیگر نمیتوان سنجید؛ زیرا امام حسن (ع) میبایست مدتی کناره میگرفت تا ماهیت پنهان و مستور امویان آشکار شود و قیامی که در آینده انجام میگردد، از نظر تاریخ موجه باشد. برخی از شیعیان پس از همین قرارداد صلح که پایبند نبودن معاویه به آن آشکار شد، به امام حسن (ع) عرض کردند که اکنون این قرارداد صلح «کأن لم یکن» است، بنابراین شما قیام کنید. آنان درست میگفتند؛ زیرا معاویه آن را نقض کرد. امام فرمود: «نه». قیام پس از معاویه صورت می پذیرد؛ یعنی کمی بیش از این به آنان باید مهلت داد تا وضع خودشان را خوب روشن کنند. آنوقت، زمان قیام است. معنای سخن امام این است که اگر تا دوران پس از معاویه زنده می بود و در همان وضعی قرار می گرفت که امام حسین (ع) در آن قرار گرفت، بیگمان قیام می کرد. بنابراین، وضع امام حسن (ع) بر پایه سه عاملی که انگیزه های مهم، صحیح و مشروع قیام امام حسین (ع) به شمار می رفت، با وضع برادرش متفاوت و متغایر بود؛ یعنی از او تقاضای بیعت کردند و از وی بیعت نمی خواستند. مردم کوفه حجت را بر امام حسین (ع) تمام کردند و گفتند کوفه پس از بیست سال بیدار شده و کوفه پس از دوران معاویه با کوفه پیش از آن متفاوت است. هنگامی که نام امام حسین (ع) میان مردم کوفه برده شد، آنان اشک ریختند و گفتند که درختها میوه داده اند و زمینها سرسبز شده‌اند، بیا که آمادگی ما کامل است. این دعوتها برای امام حسین (ع) اتمام حجت بود. اما امام حسن (ع) در وضع دیگری به سر می برد. هرکس وضع کوفه را در آن زمان میدید، آماده نبودن مردمان آن را درمییافت.

۱۱. آیا دوستی اهل بیت (ع) بدون عمل به احکام، برای نجات افراد کافی است؟

امام محمد باقر (ع) در این باره می‌فرمایند:

يَا جَابِرُ بَلِّغْ شَيْعَتِي عَنِّي السَّلَامَ وَاعْلَمْهُمْ أَنَّهُ لَا قَرَابَةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ اللَّهِ -عَزَّوَجَلَّ- وَلَا يَتَقَرَّبُ إِلَيْهِ إِلَّا بِالطَّاعَةِ لَهُ. يَا جَابِرُ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ أَحَبَّنَا فَهُوَ وَوَلَّيْنَا وَمَنْ عَصَى اللَّهَ لَمْ يَنْفَعَهُ حُبُّنَا. (۱)

ای جابر! از طرف من به پیروانم سلام برسان و به آنها اعلام کن که هیچ قرابت و خویشاوندی بین ما و خدای -عزوجل- نیست و فقط به اطاعت و بندگی به درگاه الهی تقرب جسته می‌شود. ای جابر! هر کس اطاعت خدا را کند و [افزون بر آن] به ما محبت ورزد، دوست و محب ماست و هر کس خدا را معصیت کند، حب ما برایش نافع نیست.

بنابراین، نخستین شرط حب اهل بیت (ع)، اطاعت حق و پرهیز از گناه است. شاید کسی محبت اندکی، (میل باطنی و رغبت درونی) به اهل بیت داشته باشد و در عمل از اهل معصیت به شمار آید؛ چنین محبتی چندان سودبخش نیست.

حضرت علی (ع) می‌فرماید:

أَنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَمَعِيَ عِثْرَتِي وَسِبْطَايَ عَلَى الْحَوْضِ فَمَنْ أَرَادَنَا فَلْيَأْخُذْ بِقَوْلِنَا وَلْيَعْمَلْ عَمَلِنَا. (۲)

من با رسول الله (ص) در حالی که عترت من هم با من هستند بر حوض [کوثر]

۱- بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۷۹.

۲- خصال، ج ۲، ص ۶۲۴.

ص: ۶۳

اشراف داریم. پس هرکس ما را می خواهد، هم باید گفتار ما را بگیرد و هم در عمل از ما پیروی کند. . .

بنابراین، دوستی و محبت اهل بیت (ع) در عمل باید آشکار شود.

۱۲. مقصود از اهل بیت (ع) چه کسانی اند؟ آیا عباس عموی پیامبر و فرزندان او و دختران دیگر پیامبر نیز از اهل بیت به شمار می آیند؟

واژه «اهل البیت» دوبار در قرآن کریم آمده است:

الف) فرشتگان به همسر ابراهیم چنین گفتند: رَحِمْتُ اللَّهَ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ (هود: ۷۳)

ب) خداوند درباره برخی از نزدیکان رسول الله (ص) فرمود: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (احزاب: ۳۳)

آیه دوم به آیه تطهیر معروف است و مقصود از آن، پنج تن آل عبا است.

مسلمانان، به پیروی از قرآن، کلمه اهل بیت را درباره خاندان حضرت رسول (ص) به کار برده اند و از این رو، اهل بیت به اصطلاحی برای آنان تبدیل شده است و به کارگیری اش در معنای دیگر به قرینه نیاز دارد.

بیش از هفتاد روایت در این باره وارد شده و اهل سنت بیش از شیعه، از چهل طریق، به روایت «ام سلمه»، «عایشه»، «ابوسعید خدری»، «سعد»، «وائله بن اسقع»، «ابوحمره»، «ابن عباس»، «ثوبان» (غلام حضرت رسول (ص))، «عبدالله بن جعفر بن ابی طالب» و «حسن بن علی ۸» آن را نقل کرده اند. شیعه نیز، در بیش از سی حدیث از علی (ع)، امام سجاد (ع)، امام باقر (ع)، امام صادق (ع)، «ابوذر»، «ابولیلی»، «ابوالاسود»، «عمرو بن میمون اودی» و «سعد بن ابی وقاص» آن را نقل کرده اند. (۱)

خداوند متعال می فرماید:

۱- قاموس قرآن، سید علی اکبر قرشی، ج ۱، ص ۱۳۹..

ص: ۶۵

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (احزاب: ۳۳)

خداوند تنها می خواهد رجس و پلیدی را از شما اهل بیت دور نماید و شما را کاملاً پاک و مطهر گرداند.

این آیه به گفته همه مفسران و اندیشمندان اسلام، در شأن و مقام والای اهل بیت پیامبر گرامی اسلام (ص) نازل شده است. همچنین روایات بسیاری درباره شأن نزول آیه تطهیر و انحصار آن به «خمسه طیبه» در منابع اهل سنت وجود دارد که برخی از آنها چنین گزارش می شود:

یک - «حاکم نیشابوری» در «مستدرک» می نویسد:

عبدالله بن جعفر از رسول خدا (ص) روایت می کند که آن حضرت هنگامی که رحمت الهی را در حال نزول دیدند، فرمودند: «به سوی من بخوانید!» «صفیه» گفت: «چه کسی را ای پیامبر اسلام (ص)؟» آن حضرت فرمود: «اهل بیتم را؛ علی، فاطمه، حسن و حسین (ع) را». آنان را آوردند. آن حضرت عبای خویش را روی آنان افکند. سپس دستانش را بالا برد و عرض کرد: «خداوندا! اینان اهل بیت من اند». سپس بر محمد و آل محمد صلوات فرستاد. در این هنگام خدای حکیم این آیه را نازل فرمود: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً. (۱)

دو - «ام سلمه» می گوید:

آیه تطهیر در خانه من و در حالی که پنج تن آل عبا در آن بودند، نازل گردید و رسول خدا (ص) آنان را با عبایی که بر روی آنان افکند، پوشانید. سپس عرضه داشت: «اینان اهل بیت من اند. پروردگارا! رجس و پلیدی را از آنان دور کن و ایشان را پاک و مطهر گردان». (۲)

۱- مستدرک علی الصحیحین، ج ۳، صص ۱۴۷ و ۱۴۸.

۲- سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۵۰.

ص: ۶۶

سه - «ابوسعید» می گوید:

رسول خدا) ص (پس از ازدواج علی (ع) با فاطمه (س) به مدت چهل روز صبح ها به درب خانه علی (ع) می آمد و می فرمود:

«السلام علیکم یا اهل البیت. إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» . (۱)

چهار - امام سجاد (ع) نیز با همین آیه بر فضایل اهل بیت احتجاج کرد. هنگامی که اسیران خاندان پیامبر (ص) را به شام بردند و در آستانه مسجد در جایگاه اسیران جایشان دادند، امام سجاد (ع) جوانی بالغ و رشید و در آن روز آنجا حاضر بود. مردی از اهل شام نزد آنان آمد و گفت: «حمد و سپاس خدای را که شما را نابود کرد و ریشه فتنه را خشکاند!» امام سجاد (ع) به او فرمود: «آیا کتاب الهی را نخوانده ای؟» وی پاسخ داد: «خوانده ام». حضرت فرمود: «آیا آیه شریفه قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى و آیه إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً را نخوانده ای؟» او گفت: «خوانده ام». حضرت فرمود: «ما آنان هستیم» .

آن مرد شامی دستش را به سوی آسمان برداشت و گفت: «خداوندا! من توبه کرده، به سوی تو باز می گردم» و سه بار این جمله را تکرار کرد: «خدایا! من از دشمنان آل پیامبر (ص) به سوی تو بیزاری می جویم. من قرآن را می خواندم، ولی تا امروز آن را درک نکرده بودم» . (۲)

بنابراین، مقصود از اهل بیت، رسول خدا (ص)، امام علی (ع)، فاطمه (س)، امام حسن (ع) و امام حسین (ع) است و دیگر کسان در آن نمی گنجد. البته بستگان پیامبر عنوان «بنی هاشم» را دارند و همه آنان حقوق ویژه ای دارند که یکی از آنها حرام بودن صدقه دادن به آنان است.

۱- بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۲۰۸.

۲- احتجاج، ص ۱۵۷.

ص: ۶۷

فصل سوم: مهدویت

اشاره

۱. آیا نام پدر امام زمان (عج) با نام پدر پیامبر اکرم (ص) یکی است؟

الف) در «سنن ترمذی» (۱)، «سنن ابن ماجه» و کتاب های «ابونعیم» درباره امام زمان و در «مسند احمد بن حنبل» (۲) به نام امام زمان اشاره شده است، اما این عبارت در آنها نیست: «اسمه اسمی و اسم ابيه اسم ابی». چنین تعبیری در روایات اهل بیت (ع) نیز

۱- ترمذی میگوید: «این حدیث از علی ۷، ابوسعید خدری، ام سلمه و ابوهریره، فقط با لفظ «نام او، نام من است» روایت شده است» . او پس از نقل حدیث ابن مسعود با این لفظ، میافزاید: «در این باب، از علی [۷]، ابوسعید، ام سلمه و ابوهریره روایت شده و این حدیث نیکو و صحیح است»؛ ر. ک: سنن ترمذی، ج ۴، ص ۵۰۵. طبرانی در المعجم الکبیر آن را از ابن مسعود، از چند طریق فقط با لفظ «نام او نام من است» در حدیث های ۱۰۲۱۴ به بعد نقل کرده است. حاکم نیز در مستدرک، حدیث را از ابن مسعود فقط با جمله «اسمه اسمی» نقل کرده و گفته است: «این حدیث با شرط شیخین صحیح است و آنان آن را نقل نکرده‌اند». ر. ک: المستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۴، ص ۴۴۲. بغوی در مصابیح السنه حدیث را بدون اضافه نقل کرده و گفته است: «حدیث نیکو است». ر. ک: مصابیح السنه، ص ۴۹۲. مقدسی شافعی تصریح میکند: این افزوده را بزرگان حدیث روایت نکرده‌اند و پس از نقل حدیث بدون آن اضافه مینویسد: «گروهی از بزرگان حدیث، در کتابهای خود چنین آورده‌اند»؛ مانند ابوعیسی ترمذی در جامع، ابی داود در سنن و حافظ ابوبکر بیهقی و شیخ ابوعمر و دانی؛ ر. ک: عقد الدرر، مقدسی شافعی، ص ۵۱. او سپس حدیثهای دیگری در تأیید درستی نقل خود از بزرگانی مانند طبری، احمد بن حنبل، ترمذی، ابوداود، حافظ ابوداود و بیهقی به نقل از عبدالله بن مسعود، عبدالله بن عمر و حذیفه می‌آورد؛ ر. ک: عقد الدرر، مقدسی شافعی، صص ۵۱ - ۵۶.

۲- مسند احمد بن حنبل، ج ۱، صص ۳۷۶، ۳۷۷، ۴۳۰ و ۴۴۸.

ص: ۷۰

وجود ندارد.

«حافظ ابونعیم اصفهانی» (م ۴۳۰ه. ق) در «مناقب المهدی» این حدیث را با سلسله ای از ۳۳ راوی گوناگون تا عاصم، نقل کرده است. این عبارت که «و نام پدرش نام پدر من است» حتی در یکی از آنها هم دیده نمی شود، بلکه جمله با عبارت «نام او نام من است» پایان می یابد.

«گنجی شافعی» (م ۶۳۸ه. ق) متن «ابونعیم اصفهانی» را نقل میکند و می افزاید: «این حدیث را غیر از عاصم، دیگران نیز مانند عمرو بن حره، از زر نقل کرده‌اند و همگی با عبارت «نام او نام من است»، آن را به پایان برده‌اند».

بنابراین، چنین افزوده ای پذیرفتنی نیست با توجه به اینکه «احمد بن حنبل» با دقتی که در ضبط حدیث دارد، این حدیث را چند بار در مسندش با جمله «و نامش نام من است» نقل کرده است. (۱)

ب) به گمان قوی، روایت ادعایی، از مجعولات عباسیان است؛ زیرا شکی نیست که دولت عباسی برای تأیید سلطنت خود و برانگیختن مردم به بیعت با «محمد بن عباس»، ملقب به «مهدی عباسی»، سومین خلیفه دولت عباسی، به هر کاری مانند جعل حدیث و نسبت دادن آن به رسول خدا (ص) دست می زدند.

«منصور عباسی» که «عبدالله» نام داشت، فرزندش محمد را خلیفه و جانشین خود خواند و مردم را به بیعت کردن با او برانگیخت. او برای ترغیب بیشتر مردم به این کار، فرزندش را مهدی لقب داد تا آنان به گمان اینکه او مهدی منتظر و موعود است با وی بیعت کنند. اما نام خودش عبدالله بود و از این رو، فرمان داد تا حدیثی جعل کنند و در آن پدر مهدی اَمّت را عبدالله بنامند. (۲)

۱- البیان فی اخبار صاحب الزمان، ص ۴۸۲.

۲- مجموعه آثار، مرتضی مطهری، ج ۱۸، صص ۱۷۳ و ۱۷۴؛ الأغانی، ج ۱۲، ص ۸۱.

ص: ۷۱

۲. روایت های گوناگونی درباره نام مادر امام مهدی (عج) هست. کدام یک از آنها صحیح است؟

مادر امام مهدی (عج) ، بانویی گرامی به نام «نرجس» است که از او با نام «ریحانه» ، «سوسن» و «صیقل» نیز یاد کرده اند. (۱)

برخی از محققان میگویند که شاید نام اصلی او همان نرجس باشد و دیگر نام ها را جز صیقل، «حکیمه» ، دختر امام جواد (ع) بر او نهاده باشد؛ زیرا مردم آن روزگار کنیزان خود را برای خوش آمدگویی به نام های گوناگونی میخواندند و نرجس، ریحانه و سوسن، نام برخی از گل هایند. (۲)

روایت صدوق در این باره، همین گفته را تأیید میکند. او به سند خود از «غیاث» چنین روایت کرده است:

جانشین امام حسن عسکری (ع) در روز جمعه به دنیا آمد. مادر او «ریحانه» بود که نرجس، صیقل و سوسن نیز نامیده میشد. او هنگام حاملگی درخشش و نورانیت ویژه ای داشت و از همین روی «صیقل» نام گرفت. (۳)

این بانوی گرامی، «ملیکه» دختر یوشع، پسر قیصر روم و مادرش از نسل شمعون، از حواریان مسیح بود. مسلمانان در جنگ با رومیان او را اسیر کردند و به بازار برده فروشان بغداد بردند.

۱- ر. ک: ارشاد، مفید، ص ۴۵۲؛ اثبات الوصیه، مسعودی، ص ۲۴۷؛ کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۳۲؛ الغیبه، ص ۱۴۳.

۲- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، جاسم حسین، ص ۱۱۴.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۳۲.

ص: ۷۲

فرستاده حضرت امام هادی (ع) این کنیز را خرید و برای امام هادی (ع) در سامرا فرستاد. (۱)

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۳۱۷. بشر بن سلیمان نخّاس از فرزندان ابویوب انصاری و دوستان ابوالحسن و ابومحمد (امام دهم و یازدهم) گفت: شبی حضرت هادی ۷ مرا فرا خواندند. خدمتشان مشرف شدم. ایشان سرگرم گفت و گو با فرزندشان، امام حسن و خواهرشان، حضرت حکیمه بودند. چون نشستیم، فرمودند: «ای بشر! تو از سران انصاری و ولایت ائمه، همواره پشت در پشت، در میان شما بوده است و ما به شما اعتماد داریم. می خواهیم شرف یکی از اسرار امامت را بهره تو کنم و تو را برای خرید کنیزی بفرستم». حضرت، نامه ای به خط رومی نوشتند و به من دادند. آن گاه فرمودند: «به بغداد برو، در فلان روز و فلان مکان، متوجه برده فروشی به نام «عمر بن یزید نخّاس» باش. کنیزی با این ویژگی ها میان بندگان و کنیزان اوست و خریدار را، خود او انتخاب می کند و به هیچ خریداری راضی نمی شود. نزد صاحبش برو و بگو: «نامه را به کنیز دهد». بشر گوید: «چنان کردم که امام فرموده بود. کنیز، چون نامه را خواند، سخت گریست و صاحب خود را سوگند داد که اگر مرا به این شخص نفروشی، خود را خواهم کشت». بشر گوید: «سرانجام او را با همان پولی خریدم که امام ۷ در کیسه گذاشته بودند و به منزل خود در بغداد بردم». «نرگس» در این هنگام داستان خود را برای بشر بیان می کند که من دختر یشوعا، فرزند قیصر روم و مادرم نیز از نسل شمعون، حواری حضرت مسیح ۷ است. آن گاه، به تفصیل سرگذشت خویش را بازگو می فرماید. .

۳. چرا نمی توان نام امام مهدی (عج) را بر زبان آورد؟

«مهدویت» از پر رمز و رازترین معارف اعتقادی در آموزه های مذهبی شیعه به شمار می رود. اسرار زندگی امام مهدی (عج) از ولادت پنهان تا پنهان زیستی او، از چگونگی زندگی آن حضرت تا عمر دراز، از چگونگی غیبت ایشان تا ظهور، قیام و حکومت جهانی اش بر کره زمین و... بر همه مردم، پوشیده مانده و برخی از آنها از اسرار الهی دانسته شده اند.

یکی از این رازها، نام بردن آن حضرت به نام ویژه او (م ح م د) است. دانشمندان و بزرگان شیعه همواره به این موضوع پرداخته اند و روایات فراوانی از معصومان در این باره در دست است. امام صادق (ع) به یکی از یارانش به نام «صفوان بن مهران» چنین فرمود:

«وَلَا يَجِلُّ لَكُمْ تَسْمِيَّتُهُ» (۱)؛ «بر شما روا نیست که نام [امام مهدی (عج)] را [بر زبان جاری کنید].»

امام باقر (ع) در پاسخ به پرسش «ابو خالد کابلی» درباره نام حضرت مهدی (عج) فرمود:

... سَأَلْتَنِي وَاللَّهِ يَا أَبَاخَالِدٍ عَنْ سُؤَالٍ مُّجْهِدٍ وَ لَقَدْ سَأَلْتَنِي عَنْ أَمْرٍ مَا كُنْتُ مُحَدِّثًا بِهِ أَحَدًا وَ لَوْ كُنْتُ مُحَدِّثًا بِهِ أَحَدًا لَحَدَّثْتُكَ وَ لَقَدْ سَأَلْتَنِي عَنْ أَمْرٍ لَوْ أَنَّ بَنِي فَاطِمَةَ عَرَفُوهُ حَرَّضُوا عَلَيَّ أَنْ يَقْطَعُوهُ بَضْعَهُ بَضْعَهُ. (۲)

به خدا سوگند ای اباخالد! پرسش سختی پرسیدی که مرا به تکلیف و زحمت می اندازد. همانا از امری سؤال کردی که [هرگز آن را به هیچ کس نگفته ام و]

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۳۳.

۲- الغیبه، ص ۲۸۸؛ کتاب الغیبه، محمد بن حسن طوسی، ص ۳۳۳.

ص: ۷۴

اگر آن را به کسی گفته بودم، مسلماً، به تو می گفتم. همانا تو از من چیزی را سؤال کردی که اگر بنی فاطمه او را بشناسند، حرص ورزند که او را قطعه قطعه کنند.

بر پایه این روایت اگر زیان و آسیبی به آن حضرت نرسد دانستن و نقل نامش مشکلی ندارد.

خود حضرت مهدی (عج) در توقیعی نوشته است:

... فَإِنَّهُمْ إِنِ وُقِفُوا عَلَى الْأَسْمِ أَذَاعُوهُ وَإِنْ وُقِفُوا عَلَى الْمَكَانِ دَلُّوا عَلَيْهِ. (۱)

آنان اگر اسم را بدانند، آن را رایج ساخته و اگر بر مکان آگاهی یابند، آن را نشان خواهند داد.

«شیخ حر عاملی» ذیل این روایت نوشته است: «این دلالت میکند بر اینکه نهی اختصاص به ترس و ترتب مفسده دارد». (۲)

بنابراین، منع از ذکر نام آن حضرت بر پایه ترس و تقیه استوار است و با نبود آن، حرمت نام بردن نیز از میان خواهد رفت.

مقصود امام صادق (ع) در این حدیث که «کسی جز کافران نام او را نمیبرد»، این است که هرکس در آن اوضاع ویژه که حکومت عباسی به دنبال او بود، نام ایشان را ببرد، به آن حضرت آسیب خواهد رساند.

البته در برخی روایات، به نام آن حضرت تصریح شده است:

الف) «شیخ صدوق» در «کمال الدین و تمام النعمه» از حضرت علی (ع)، چنین نقل کرده است: پیامبر (ص)، نام امامان را بعد از حضرت علی یکی پس از دیگری برای آن حضرت برشمرد تا اینکه فرمود:

۱- کتاب الغیبه، ص ۳۶۴.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۴۰.

ص: ۷۵

... مَهْدِيُّ أُمَّتِي مُحَمَّدٌ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا... (۱)

... مهدی امتم [در میان ایشان] محمد است که زمین را از عدل و داد آکنده سازد...

ب) حضرت علی، از پیامبر نقل کرده که او هنگام نام بردن از ائمه دوازده گانه فرمود: «

... فَإِذَا حَضَرْتَهُ (الحسن) الْوَفَاءَ فُلَيْسَلْمَهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدٍ... (۲)؛ «پس هنگام رحلت حسن، آن [اسماء] را تسلیم به فرزندش محمد می کند...».

همچنین «طبرسی» در «الاحتجاج» از رسول اکرم (ص) چنین نقل می کند: از جبرئیل شنیدم: «

... ثُمَّ ابْنُهُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ مَهْدِيُّ أُمَّتِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ صَاحِبُ الزَّمَانِ... (۳)؛ «... سپس فرزندش قائم به حق، مهدی امتم، محمد بن حسن صاحب الزمان...».

ج) «شیخ صدوق» در «کمال الدین و تمام النعمه» آورده است: حضرت علی (ع) بر فراز منبر درباره حضرت مهدی چنین فرمود:

... لَهُ اسْمَانِ اسْمٌ يَخْفَى وَ اسْمٌ يُعْلَنُ فَأَمَّا الَّذِي يَخْفَى فَأَحْمَدُ وَ أَمَّا الَّذِي يُعْلَنُ فَمُحَمَّدٌ... (۴)

... برای او دو نام است: یکی نهان و دیگری آشکار؛ اما نهان احمد و نام آشکار محمد است...

د) در بخشی از حدیث «لوح» حضرت زهرا (س) (که هدیه ای از پیامبر به حضرت زهرا (س) بود) آمده است:

... وَ أَكْمِلُ ذَلِكَ بِابْنِهِ مُحَمَّدٍ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى وَ بَهَاءُ عِيسَى وَ صَبْرُ أَيُّوبَ... (۵)

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۲۸۴.

۲- کتاب الغیبه، ص ۱۵۰.

۳- الاحتجاج، شیخ طبرسی، ج ۱، ص ۶۸.

۴- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۶۵۳. ر. ک: اعلام الوری، ص ۴۶۵؛ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۴۴.

۵- کافی، ج ۱، ص ۵۲۷.

ص: ۷۶

... و اوصیا را به وجود فرزندش محمد، رحمت بر جهانیان، تکمیل خواهم کرد؛ کسی که کمال موسی و بهای عیسی و صبر ایوب را داراست. ...

ه) امام باقر در تفسیر آیه شریفه: إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا (۱) یک یک ائمه را نام برد تا اینکه فرمود:

... وَإِلَىٰ آئِنِهِ الْحَسَنِ وَإِلَىٰ آئِنِهِ مُحَمَّدٍ الْهَادِي الْمَهْدِيَّ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا. ... (۲)

... و به فرزندش حسن و به فرزندش محمد، هدایت کننده هدایت شده، دوازده امام هستند. ...

و) امام صادق (ع) نیز هنگام شناساندن حضرت مهدی (عج) گاه به نام «محمد» تصریح فرموده است:

الْخَلْفُ الصَّالِحُ مِنْ وُلْدِي هُوَ الْمَهْدِيُّ، اسْمُهُ مُحَمَّدٌ وَكُنْيَتُهُ أَبُو الْقَاسِمِ يَخْرُجُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ يُقَالُ لِأُمَّه صَقِيلٌ. (۳)

خلف صالح از فرزندانم مهدی است. نامش محمد و کنیه اش ابوالقاسم، در آخرالزمان خروج می کند و مادرش صقیل نامیده می شود.

ز) امام صادق (ع) در پاسخ «زید شحام»، نام امامان معصوم (ع) را برشمرد و فرمود:

نَحْنُ اثْنَا عَشَرَ. هَكَذَا حَوْلَ عَرْشِ رَبِّنَا - جَلَّ وَعَزَّ - فِي مُبْتَدَأِ خَلْقِنَا أَوْلَانَا مُحَمَّدٌ وَأَوْسَطِنَا مُحَمَّدٌ وَأَخْرَانَا مُحَمَّدٌ. (۴)

ما دوازده تن بدین گونه [اشاره با دست به صورت دایره] از آغاز آفرینش گرداگرد عرش پروردگارمان قرار داشته ایم، نام اولین فرد ما محمد و نفر میانه محمد و آخرین فرد ما نیز محمد است.

ح) امام عسکری (ع) به نام آن حضرت بسیار تصریح کرده است. هنگامی که مادر

۱- توبه: ۳۶.

۲- کتاب الغیبه، ج ۲، ص ۱۴۹.

۳- کتاب الغیبه، ج ۲، ص ۴۷۵.

۴- الغیبه، ص ۸۵.

ص: ۷۷

حضرت مهدی (ع) حامله شد، امام عسکری (ع) به او فرمود: «

سَتَحْمِلِينَ ذَكَرًا وَأَسْمَةً مُحَمَّدٌ وَهُوَ الْقَائِمُ مِنْ بَعْدِي» (۱)؛ «تو حامل پسری هستی که نامش محمد است و او قائم پس از من است».

همچنین آن حضرت فرمود:

... ابْنِي مُحَمَّدٌ، هُوَ الْإِمَامُ وَالْحُجَّةُ بَعْدِي مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً... (۲)

فرزندم محمد، اوست امام و حجت پس از من. هرکس بمیرد و او را نشناسد، به مرگ جاهلی از دنیا رفته است... .

پدر آن حضرت و یاران او پس از ولادت امام مهدی (عج)، از آن حضرت با نام محمد یاد کرده اند:

الف) «ابراهیم کوفی» نقل کرده است که امام عسکری (ع) گوسفندی سربرید و برای من فرستاد و فرمود:

«هَذَا مِنْ عَقِيْقَةِ ابْنِي مُحَمَّدٍ» (۳)؛ «این بخشی از عقیقه فرزندم محمد است».

ب) «محمد بن یعقوب کلینی» از «احمد بن محمد بن عبدالله»، نقل کرده است:

«... وَوُلِدَ لَهُ (ابی محمد) وَوُلِدَ سَمَاءُ مُحَمَّدًا...» (۴)؛ «... برای او (امام عسکری) فرزندی به دنیا آمد که او را محمد نامید».

ج) «شیخ طوسی» در «الغیبه» در بخشی از حکایتی نقل کرده که حضرت مهدی (عج) با نام «محمد بن الحسن» از خود یاد کرده است. (۵)

۱- کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۷۵.

۲- کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۰۹.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۳۲.

۴- کافی، ج ۱، صص ۳۲۹ و ۵۱۴.

۵- کتاب الغیبه، ص ۲۶۹.

ص: ۷۸

(د) از «ابی غانم خادم» نقل شده است:

«وُلِدَ لِأَبِي مُحَمَّدٍ مَوْلُودٌ فَسَمَّاهُ مُحَمَّدًا وَ...» (۱)؛ «برای ابو محمد (امام عسکری) فرزندی به دنیا آمد که او را محمد نام نهاد...» .

(ه) «شیخ صدوق» به نقل از «عبدالله سوری»، در داستانی درباره دیدارش با حضرت مهدی (عج) در دوران غیبت صغری نوشته است:

... پس دیدم جوانانی را که در برکه، آب بازی می کردند. جوانی بر سجاده ای نشسته بود و آستین لباس خود را مقابل دهان قرار داده بود. پس گفتم: «این جوان کیست؟» گفتند: «محمد بن الحسن است» و شبیه پدرش بود... (۲)

(و) در «کمال الدین و تمام النعمه» در بخش سرگذشت مادر حضرت مهدی (عج)، آمده است: «

... وَعَلَى قَبْرِهَا مَكْتُوبٌ عَلَيْهِ هَذَا قَبْرُ أُمِّ مُحَمَّدٍ» (۳)؛ «و بر آرامگاه او نوشته شده بود، این قبر مادر محمد است» .

مادر آن حضرت را با کنیه «ام محمد» نمی خواندند و بنابراین، روایت پیش گفته بر جواز یاد کردن از آن حضرت با نام ویژه او دلالت می کند.

افزون بر این روایات برخی از دانشمندان شیعه، از حضرت مهدی (عج) با نام های «محمد»، «محمد المهدی»، «محمد بن الحسن» و «محمد بن الحسن العسکری» یاد کرده اند. این خود بر جایز بودن ذکر نام آن حضرت نزد آنان گواهی می دهد:

(الف) «شیخ مفید» درباره امام دوازدهم مینویسد:

... مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ وَ أَنَّهُ الْمَهْدِيُّ الْمُنْتَظَرُ خُرُوجُهُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ وَ أَنَّهُ غَائِبٌ بَعْدَ فِتْرَةٍ مِنْ وِلَادَتِهِ... (۴)

... محمد فرزند حسن عسکری (ع) و اوست مهدی (عج)؛ همو که خروجش در آخرالزمان انتظار کشیده می شود و مدتی بعد از ولادتش غایب شد... .

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۴۳.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۴۱؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۹۵۹.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۳۱.

۴- الرسائل فی الغیبه، شیخ مفید، ج ۱، ص ۴۰۴.

ص: ۷۹

ب) «سید مرتضی» در بیان اعتقادات شیعه درباره ائمه مینویسد:

وَيَذْهَبُ الْإِمَامِيَّةُ - بِأَجْمَعِهِمْ - إِلَى أَنَّهَا بِالنَّصِ الْجَلِيِّ عَلَى الْأَئِمَّةِ الْإِثْنِي عَشَرَ أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَآخِرُهُمْ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْمَهْدِيُّ الْمُنْتَظَرُ... (۱)

اعتقاد امامیه - بنا بر نص آشکار - این است که امامان دوازده نفرند؛ نخستین ایشان علی بن ابی طالب (ع) و آخرین آنان، محمد فرزند حسن، مهدی (عج) منتظر است...

ج) «شیخ طوسی» درباره ولادت امام مهدی (عج) از زبان اسماعیل بن علی نوبختی نوشته است:

«... مَوْلِدُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى...» (۲)

د) «شیخ صدوق» آورده است:

«... أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ هُوَ حُجَّةُ اللَّهِ الْقَائِمُ...» (۳)

ه) «علامه حلی» در «تحریر الاحکام» (۴) و «شرح منهاج الکرامه» (۵)، و «الرساله السعديه» (۶) از حضرت مهدی (عج) با نام «محمد بن الحسن العسکری» یاد کرده است.

و) «علی بن یوسف حلی» پس از نام بردن از امامان دوازده گانه، از امام زمان چنین نام می آورد:

«... حَتَّىٰ انْتَهَىٰ إِلَىٰ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْحُجَّةِ الْقَائِمِ...» (۷)

ز) «محقق کرکی» مینویسد:

ثُمَّ الْخَلْفُ الْحُجَّةُ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْمَهْدِيُّ الْمُسْتَرَّ خَوْفًا مِنَ الْأَعْدَاءِ... (۸)

۱- الانتصار، سید مرتضی، ص ۲۵.

۲- کتاب الغیبه، ص ۲۷۱.

۳- عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۴۰.

۴- تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۱۰۹.

۵- شرح منهاج الکرامه، ص ۲۵۲.

۶- الرساله السعديه، ص ۱۹.

۷- العدد القویه، ص ۷۰.

۸- رسائل کرکی، محقق کرکی، ج ۱، ص ۶۳.

ص: ۸۰

سپس خلف، حجت، قائم، منتظر، محمد فرزند حسن، مهدی که به جهت ترس از دشمنان پنهان است. . . .

ح) «اربلی» نوشته است:

... وَأَمَّا اسْمُهُ فَمُحَمَّدٌ وَكُنْيَتُهُ أَبُو الْقَاسِمِ وَلَقَبُهُ الْحُجَّةُ وَالْخَلْفُ الصَّالِحُ وَقِيلَ الْمُنْتَظَرُ... (۱)

اما اسم او محمد و کنیه اش ابوالقاسم و لقبش حجت و خلف صالح و گفته شده منتظر است.

ط) «علامه مجلسی» به حرمت نام بردن از ایشان باور دارد، اما در جاهای فراوانی با نام ویژه از آن حضرت یاد می کند:

... الْمَهْدِيُّ الَّذِي بَشَّرَ بِخُرُوجِهِ النَّبِيُّ الْمَعْظَمُ (ص) فِي رَوَايَاتٍ مُتَوَاتِرَةٍ مِنَ الْخَاصَّةِ وَالْعَامَّةِ وَهُوَ الْإِمَامُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ الْمَهْدِيُّ الْمُنْتَظَرُ... (۲)

... آن مهدی که نبی معظم (ص) در روایات متواتر منقول از سنی و شیعه بشارت به خروجش داده همان امام محمد بن حسن عسکری، مهدی منتظر است. . . .

ی) «شهید اول» میگوید:

الثَّانِي عَشْرَ، الْإِمَامُ الْمَهْدِيُّ الْحُجَّةُ صَاحِبُ الزَّمَانِ أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ (ع)... (۳)

دوازدهمین امام و حجت و صاحب الزمان امام مهدی ابوالقاسم محمد بن حسن عسکری (ع) است. . . .

ک) «حسین عبدالصمد عاملی»، پدر «شیخ بهایی» با نام «محمد بن الحسن العسکری

۱- کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۳۷.

۲- بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۲۸۴؛ ج ۲۸، ص ۴۶.

۳- الدروس، شمس الدین محمد بن مکی عاملی (شهید اول)، ج ۲، ص ۱۶.

ص: ۸۱

المهدی القائم» از آن حضرت یاد کرده است. (۱)

ل) «قاضی نعمان مغربی» نوشته است:

«... وَ مِنْ الْمُتَوَقَّعِ أَنَّ هَذِهِ الرَّوَايَةَ وَرَدَتْ فِي الْمَهْدِيِّ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ...» (۲)؛ «به نظر می رسد که این روایت درباره مهدی یعنی محمد بن حسن عسکری وارد شده است».

م) «ط-ری-حی» مین-ویس-د:

«يَكْنَى بِهِ (اللق-ائم) عَنْ ص-احِبِ الْأَمْرِ مُحَمَّد-د-ب-ن-الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ...» (۳) و (۴)

همچنین از آن حضرت در دعاهاى فراوانی با نام محمد یاد شده است:

الف) بخش نخست دعای فرج رایج چنین است: «

اللهم کن لولیک الحجه بن الحسن»، اما در منابع اصلی، مانند «مصباح کفعمی»، چنین آمده است:

«اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْمَهْدِيِّ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ...» (۵)

«سید بنطاووس» نیز در «اقبال الاعمال» چنین نقل کرده است. (۶)

ب) در «البلد الامین» با عنوان دعای «کنز العرش» آمده است:

«وَأَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْقَائِمِ بِأَمْرِكَ وَالْحُجَّهِ عَلِيَّ عِبَادِكَ...».

ج) «علامه مجلسی» در دعای پس از زیارت «آل یس» آورده است:

«... اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، حَجَّتْكَ فِي أَرْضِكَ وَ...».

۱- وصول الاخبار الى اصول الاخبار.

۲- شرح الاخبار، نعمان بن محمد تمیمی مغربی، ج ۲، ص ۶۳.

۳- مجمع البحرين، طریحی، ج ۳، ص ۵۷۱.

۴- شیخ علی یزدی حایری از دیگر کسانی است که در نوشتار یا نقل قول های خود به کلمه محمد (نام حضرت مهدی) تصریح می کنند. برای آگاهی بیشتر در این باره، ر. ک: الزام الناصب، ج ۱، ص ۱۲۱؛ غایه المرام، سیدهاشم بحرانی، ج ۷، ص ۱۳۴؛ الشیعه فی المیزان، محمدجواد مغنیه، ص ۲۶۶؛ دراسات فی منهاج السنه، سیدعلی میلانی، ص ۴۱؛ منازل الآخره، شیخ عباس قمی، ص ۲۸۸؛

- الکنی و الالقاب، ج ۳، ص ۱۹؛ شرح اصول کافی، مولی صالح مازندرانی، ج ۶، ص ۲۶؛ اضواء علی عقاید الشیعه الامامیه، شیخ جعفر سبحانی، ص ۲۱۸.
- ۵- مصباح کفعمی، ص ۵۸۶؛ اقبال الاعمال، سید بن طاووس، ص ۵۸؛ بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۳۹۲.
- ۶- اقبال الاعمال، ص ۵۸.

وی این روایت را از «احتجاج» طبرسی نقل می کند، اما در آنجا «محمد بن الحسن» نیست. شاید نسخه «علامه مجلسی» چنین بوده و بعدها این کلمات از احتجاج حذف شده باشد.

برخی از بزرگان معاصر، پس از نقل روایات یادشده، نوشته اند:

شکی نیست که قول به منع نام بردن از روی تعبد، خالی از تحقیق است؛ اگرچه برخی از بزرگان بدان تصریح کرده اند. . . ظاهر این است که منع، دایر مدار وجود ملائک تقیه است. بنابراین، نام بردن از آن حضرت به این نام در زمان ما هیچ گونه منعی ندارد. به علاوه [آن] دسته [از] روایات که دلالت بر جواز می کرد، از دسته های دیگر به مراتب، هم از نظر عدد بیشتر و هم از نظر دلالت اقواست. [پس] حرمت تنها در هنگام تقیه بوده و تنها راه جمع بین روایات همین قول است، و گرنه باید هر دو دسته روایت را قبول نکنیم و به اصطلاح از اعتبار ساقط بدانیم یا قائل به تخییر شویم - اگر بگوییم روایات ظنی هستند - و حاصل این هم، این می شود که قائل به جواز شویم. (۱)

ایشان سرانجام قوی ترین قرینه را برای نظر خود (جواز نام بردن) روایات خواننده و احتیاط را نیز در اینجا لازم ندانسته اند:

«فتلخص عن جمیع ما ذکر، جواز التسمیه باسمه الشریف و هو محمد»؛ (۲) «خلاصه آنچه گذشت جواز نام بردن نام شریفش که محمد است می باشد» .

بنابراین، بردن نام آن حضرت در زمان غیبت کبری در صورتی که برای ایشان زیان در پی نداشته باشد، جایز است.

۱- قواعد الفقهیة، ناصر مکارم شیرازی، ج ۱، ص ۵۰۴.

۲- قواعد الفقهیة، ناصر مکارم شیرازی، ج ۱، ص ۵۰۴.

۴. چرا برخی از افراد مدعی اند که امام حسن عسکری (ع) فرزندی نداشته است؟

(الف) دلایل تولد امام مهدی (عج)

مجموعه ای از روایات، بر دیده شدن امام زمان (ع) دلالت می کنند، به رغم اینکه امامان معصوم (ع) بر پنهان ماندن نام و منتشر نشدن خبر ولادت امام مهدی (عج) تأکید و بدان سفارش می کردند، دستگاه حاکم، از احادیث نبوی و اخبار اهل بیت (ع) دریافته بود که امام حسن عسکری (ع) فرزندی خواهد داشت؛ کسی که زمین را از قسط و عدل پر می کند و حکومت های ظالم را نابود می گرداند.

همان گونه که فرعون از تولد حضرت موسی (ع) آگاه و مراقب زنان و قابلگان بود، «بنی عباس» هم در دوره «معتد عباسی» اوضاع را می پاییدند، اما به هر روی حضرت مهدی (ع) نیز همچون موسی (ع) دور از چشم جاسوسان به دنیا آمد و گروهی از شیعیان خالص، توفیق یافتند که او را در کودکی ببینند.

«ابوهاشم داود بن قاسم جعفری» از امام هادی (ع) چنین نقل می کند:

الْخَلْفُ مِنْ بَعِيدِي الْحَسَنِ ابْنِي، فَكَيْفَ لَكُمْ بِالْخَلْفِ مِنْ بَعِيدِ الْخَلْفِ؟ قُلْتُ: وَ لِمَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِتَاكًا؟ قَالَ: لِأَنَّكُمْ لَا تَرَوْنَ شَخْصَهُ وَلَا يَجِلُّ لَكُمْ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ قُلْتُ: فَكَيْفَ نَذْكُرُهُ؟ فَقَالَ: قُولُوا الْخُبْرَةَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ (ص). (۱)

جانشین من پس از من، فرزندانم حسن است. شما چگونه باشید در جانشین بعد از آن جانشین؟ عرض کردم. قربانت گردم، چرا؟ فرمود: شخص او را نبینید و

ص: ۸۴

بردن نام او برای شما روا نباشد. عرض کردم: پس چگونه او را ذکر کنیم؟ فرمود: بگوئید حجت از آل محمد (ص).

«شیخ طوسی» نقل نموده است:

چهل مرد از شیعیان دارای وجاهت، در خانه امام حسن عسکری (ع) جمع شدند تا از حجت بعد از ایشان سؤال کنند. «عثمان بن سعید عمروی» قیام کرد و گفت: «ای پسر رسول خدا (ص)! می خواهم از شما راجع به چیزی سؤال کنم که شما نسبت به آن، از من عالم تر هستی». امام به او فرمود: «ای عثمان! بنشین».

عثمان، ناراحت شد و خواست که خارج شود. امام فرمود: «هیچ کس خارج نشود». پس هیچ کس از ما خارج نشد. پس از لحظاتی، امام عسکری (ع) عثمان را صدا کرد. عثمان، روی زانو ایستاد. امام فرمود: «آیا شما را خبر دهم که برای چه آمده اید؟» گفتند: «ای پسر رسول خدا! بله». امام فرمود: «آمده اید تا از حجت بعد از من سؤال کنید». گفتند: «آری». در این حال، پسری که مثل قرص ماه و شبیه ترین مردم به ابی محمد (ع) بود، وارد شد. امام حسن عسکری (ع) فرمود: «این پسر، پس از من، امام شما و جانشین من بر شماست. از او اطاعت کنید و بعد از من متفرق نشوید که در دیتان هلاک می شوید. آگاه باشید که بعد از این روز، شما او را نمی بینید». (۱)

ب) روشن بودن ولادت حضرت نزد شیعه

اعتقاد به ولادت حضرت امام مهدی (عج)، اندیشه مهدویت و پنهان بودن حضرت مهدی (عج) از دیدگان، نزد همه شیعیان امری روشن و بدیهی است. از همین رو، فرقه ناووسیه، امام صادق (ع) را همان امام پنهان می دانستند. اما پس از وفات ایشان، این دعوی باطل شد. «واقفیه» نیز ادعا می کردند که امام موسی بن جعفر (ع) همان

ص: ۸۵

امام مهدی (عج) است. البته این ادعاها هرچند باطل است، این باور را استوارتر می‌کند؛ زیرا چنین ادعاها بر بدیهی بودن اندیشه مهدویت نزد همه شیعیان، دلالت می‌کنند و از این رو، مدعیان نسبت‌های نادرست به دیگر ائمه روا می‌داشتند.

«شیخ طوسی»، در «الغیبه» از شماری از وکیلان مذموم مانند «محمد بن نصیر نمیری» و «احمد بن هلال کرخی» و «محمد بن علی بن ابی‌العزافر شلمغانی» و... نام می‌برد. او، از بیش از ده تن از مدعیان دروغین و کالت و سفارت از امام مهدی (عج) یاد می‌کند که شیعیان آنان را لعن کرده و از آنان دوری جسته‌اند.

ج) سفیران و توقیعات

وجود چهار سفیر امام و صدور توقیعات از سوی آنان، موضوعی بسیار روشن و بدیهی شمرده می‌شود. کسی از زمان «علی بن الحسین» (پدر شیخ صدوق) و «مرحوم کلینی» (دانشمند هم عصر سفرا) تاکنون، وجود آنان را انکار نکرده و هیچ شیعه‌ای در این زمان در مقام و منزلتشان تردید نداشته و به صداقت آنان بدگمان نشده است.

سفیران امام مهدی (عج) اینان‌اند:

یک - «ابوعمر و عثمان بن سعید»؛ او فروشنده روغن بود. شیعیان، نامه‌ها و اموالشان را برای او می‌فرستادند و او آنها را در ظرف پنهان می‌کرد و برای امام می‌فرستاد. او وکیل امام هادی (ع) و امام حسن عسکری (ع) و پس از آن دو بزرگوار، سفیر امام مهدی (عج) بود.

دو - «محمد بن عثمان بن سعید»؛

سه - «حسین بن روح نوبختی»؛

چهار - «علی بن محمد سمري».

این سفیران توقیعات فراوانی صادر کردند که شماری از آنها در «کمال‌الدین» و

«الغیبه» آمده است. مسئله‌هه سفیر بودن آنان و صدور توقعاتشان دلیل و گواه روشنی بر مقوله مهدویت و ولادت امام و پنهان بودن ایشان از دیدگان است.

د) نظارت و مراقبت دستگاه خلافت

بر پایه گزارش های کتاب های تاریخی امامیه و دیگران، هنگامی که معتمد عباسی شنید فرزندی در خانه امام حسن عسکری (ع) زاده شده است، مأمورانش را بدان جا فرستاد و همه زنان خانه امام را دستگیر و بازداشت کرد تا مادر او را بشناسد. البته، برخی از مورخان می گویند این ماجرا به راهنمایی جعفر، عموی امام مهدی (عج) صورت پذیرفت.

بنابراین، نظارت و مراقبت دستگاه حاکم، نشانه روشن و آشکار ولادت آن حضرت (ع) شمرده می شود. و گرنه انگیزه ای برای این همه مراقبت و نظارت در کار نبوده است.

ه) اعتراف تاریخ نگاران و تبارشناسان غیر شیعی

سخنان تاریخ نگاران و تبارشناسان غیر شیعی درباره ولادت امام مهدی (عج)، آشکارا از ولادت او خبر می دهند:

یک - «ابن خلکان» می گوید: «ابوالقاسم محمد بن حسن العسکری (ع)، امام دوازدهم است که به «حجت» شهرت دارد و در روز جمعه، نیمه شعبان ۲۵۵هـ. ق متولد شده است». (۱)

دو - «ذهبی» می گوید: «شیعیان معتقدند که پسر امام حسن عسکری (ع)، یعنی محمد بن الحسن، قائم و جانشین و حجت است. ایشان، در ۲۵۸هـ. ق و بنا به قولی، در ۲۵۶هـ. ق متولد شده است». (۲)

سه - «ابن حجر هیتمی» نیز می گوید: «امام حسن عسکری (ع)، غیر از ابوالقاسم

۱- وفیات الأعیان، ج ۴، ص ۱۷۶.

۲- تاریخ الاسلام، ج ۱۹، صص ۱۱۳ و ۱۵۹.

ص: ۸۷

محمد الحجه، فرزندی به جا نگذاشت و آن هنگام که پدر بزرگوارش وفات یافت، او پنج سال داشت». (۱)

چهار - «خیرالدین زرکلی» هم می گوید: «در سامراء متولد شد و در پنج سالگی، پدرش وفات کرد». (۲)

نسب شناسان زیر تولد امام مهدی (عج) را تأیید کرده اند:

یک - «سهل بن عبدالله بن داوود بن سلیمان بخاری»، که در عصر غیبت صغری می زیسته است (۳)؛

دو - «سید عمری»، نسابه شهیر قرن پنجم هجری قمری (۴)؛

سه - «فخر رازی شافعی»، نسابه قرن پنجم هجری قمری (۵)؛

چهار - «مروزی ازورقانی» نسابه قرن ششم هجری قمری (۶)؛

پنج - «جمال الدین احمد» معروف به «ابن عنبه» (۷)؛

شش - «ابوالحسن محمد حسینی یمانی صنعانی زیدی»، نسابه قرن یازدهم هجری قمری (۸)؛

۱- الصواعق المحرقة، صص ۲۵۵ و ۳۱۴.

۲- الاعلام، ج ۶، ص ۸۰. برخی از دیگر علمای اهل سنت نیز به ولادت حضرت اعتراف کرده اند. برای نمونه، می توان افراد ذیل را نام برد. الف) ابن الوردی می گوید: «وُلِدَ محمد بن الحسن الخالص سنه خمس و خمسين و مائتين». ر. ک: نورالابصار، ص ۱۸۶. ب) الشبراوی الشافعی نیز در الاتحاف به ولادت امام مهدی در شب نیمه شعبان ۲۵۵هـ. ق تصریح کرده است. ر. ک: الاتحاف بحب الاشراف، ص ۶۸.

۳- سرّ السلسله العلویه، ص ۴۰.

۴- المجدی فی انساب الطالبین، ص ۱۳۰.

۵- الشجره المبارکه فی انساب الطالبیه، ص ۷۹.

۶- الفخری فی انساب الطالبین، ص ۸.

۷- عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص ۱۹۹.

۸- روضه الألباب لمعرفة الأنساب، ص ۱۰۵..

ص: ۸۸

هفت - «محمد امین سویدی» (۱)؛

هشت - «محمد ویس حیدری سوری» (۲)؛

نُه - «سید محمد بن حسین بن عبدالله حسینی سمرقندی مدنی» (۳)؛

ده - «شریف انس کتبی حسینی»، نویسنده تعلیقه های کتاب «تحفه المطالب» (۴)؛

یازده - «سید محمد بن احمد بن حمیدالدین نجفی». (۵)

۱- سبائك الذهب، ص ۷۸.

۲- الدرر البهیه فی الانساب الحیدریه والاویسیه، ص ۷۳.

۳- تحفه المطالب بمعرفه من یتنسب الی عبدالله و ابی طالب، ص ۵۵.

۴- تحفه المطالب بمعرفه من یتنسب الی عبدالله و ابی طالب، ص ۵۵.

۵- بحر الانساب، ص ۳۹.

۵. غیبت امام زمان با «قاعده لطف» سازگار است؟

«لطف» از دیدگاه علمای کلام این است که مکلف با وجود آن، به «فعل طاعت» نزدیک تر و از «فعل معصیت»، دورتر می شود، اما به مرز اجبار نمی رسد. لطف، گاهی محصل است؛ یعنی موجب می شود که فعل طاعت از مکلف و به اختیار وی حاصل شود.

(۱)

«غیبت» مصطلح، با غیبت به معنای رایجش متفاوت است. غیبت در عرف، در معنای ناپدید شدن و دور بودن از صحنه به کار می رود که فاصله گرفتن امام (ع) را از جامعه در پی دارد. اما «غیبت مصطلح»، به معنای فاصله گرفتن امام معصوم از جامعه نیست، بلکه امام (ع) در صحنه حاضر و با مردم مرتبط است. البته آنان از تشخیص و تطبیق نام و عنوان امام بر خود او محروم اند و در حقیقت گونه ای از احتجاج (پرده بر چهره داشتن) یک سویه در کار است؛ زیرا مردم آگاهانه و آشکارا با او ارتباط ندارند (۲)؛ اما او آنان را می بیند و می شناسد و با ایشان داد و ستد می کند.

چگونگی غیبت امام مهدی (عج) در برخی از روایات چنین آمده است:

يَسِيرُ فِي أَسْوَاقِهِمْ وَيَطَأُ بُسْطَهُمْ وَهُمْ لَا يَعْرِفُونَهُ. (۳)

در بازارهای آنان راه می رود و بر فرش های آنان می نشیند، در حالی که او را نمی شناسند.

استدلال های کلامی بر لزوم حضور پیوسته رهبر معصوم در جامعه بشری تا قیامت

۱- کشف المراد، ص ۲۵۴.

۲- در دوران غیبت صغری، ارتباط مردم با امام خود به واسطه سفیران سامان می یافت و گاهی کسانی به دیدار امام ۷ توفیق می یافتند. اما در غیبت کبری، ارتباط با واسطه نیز تحقق نمی یابد.

۳- منتخب الاثر، ص ۲۵۵ به نقل از کمال الدین..

ص: ۹۰

یا تا زمان مکلف بودن انسان ها، این تفسیر را از «غیبت» تأیید می کنند. دلایل نقلی یا متون روایات نیز مؤید همین اصل عقلی است:

أَللَّهُمَّ بَلَى لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّتِهِ إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا وَإِمَّا خَائِفًا مَغْمُورًا لِنَلَّا تَبْطُلَ حُجُّجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ. (۱)

آری. زمین خدا از فردی که بر اساس داشتن حجتی الهی برای خدا قیام کند، خالی نماند. حجتی که آشکار باشد و یا آنکه ترسان و ناشناس بوده تا اینکه حجت های خدا و نشانه های او باطل نگردد.

واژه «مغمور»، نشان دهنده نوع حضور امام (ع) در جامعه و علت یاد شده در این روایت، نشان دهنده حضور او در صحنه و تحقق «اتمام حجت» خداوند است و از این رو، فصلی در علم کلام با عنوان «ضرورت وجود حجت» و استمرار آن تا قیامت مطرح می شود. (۲)

حضرت علی (ع) می فرماید:

فَوَرَبِّ عَلِيٍّ إِنَّ حُجَّتَهَا عَلَيْهَا قَائِمَةٌ مَا شِئْتَهُ فِي طَرْفِهَا دَاخِلَةٌ فِي دُورِهَا وَقُصُورِهَا جَوَّالَةٌ فِي شَرْقِ هَيْدِهِ الْأَرْضِ وَغَرْبِهَا تَسْمَعُ الْكَلَامَ وَتُسَلِّمُ عَلَى الْجَمَاعَةِ تَرَى وَلَا تَرَى إِلَى الْوَقْتِ وَالْوَعْدِ وَنِدَاءِ الْمُنَادِي مِنَ السَّمَاءِ. (۳)

به خدا قسم! آن هنگام حجت خدا بر مردم در کوچه و خیابان، در داخل خانه هایشان تردد می کند و در شرق و غرب زمین، در رفت و آمد است، سخن آنان را می شنود و بر آنان سلام می کند. آنان را می بیند، ولی ایشان او را نمی بینند تا روزی که برای ظهور او تعیین شده و منادی ندای آسمانی را سردهد.

۱- منتخب الاثر، ص ۶۸.

۲- منتخب الاثر، ص ۷۳.

۳- منتخب الاثر، ص ۷۳.

ص: ۹۱

پس این غیبت، به معنای نبود امام میان مردم نیست؛ زیرا آنان او را می بینند، اما نمی شناسند و می دانند که امام دوازدهم وجود دارد و کردارشان را می بیند. آن حضرت بدین معنا نزد مردم و شیعیان، ناشناس است و چنین مخفی شدن و پنهان ماندن، غیبتی به شمار می رود که عین حضور است و زمینه تحرّک بهتر و بیشتر را برای امام (ع) فراهم می آورد.

«شیخ صدوق» از امام رضا (ع) چنین نقل می کند:

«لَا يُرَى جِسْمُهُ وَلَا يُسَمَّى بِاسْمِهِ» (۱)؛ «جسم او دیده نمی شود و نام او برده نمی شود».

او همچنین از امام صادق (ع)، روایت می کند:

يَفْقِدُ النَّاسُ إِمَامَهُمْ فَيَشْهَدُ الْمَوْسِمَ فَيَرَاهُمْ وَلَا يَرَوْنَهُ. (۲)

مردم امام خود را گم می کنند و از دست می دهند و او در موسم حج، حاضر می گردد و آنان را می بیند، اما مردم او را نمی بینند. روایات گوناگونی به صراحت یا اشاره، چگونگی حضور امام را بیان می کنند. شیخ طوسی \ از محمد بن عثمان عمری نقل می کند:

وَاللَّهِ إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ لَيُحْضِرُ الْمَوْسِمَ كُلَّ سَنَةٍ فَيَرَى النَّاسَ وَيَعْرِفُهُمْ وَيَرَوْنَهُ وَلَا يَعْرِفُونَهُ. (۳)

به خدا قسم! صاحب این امر در هر سال، در موسم حج حاضر می شود و مردم را می بیند و آنان را می شناسد. آنان [نیز] او را می بینند، اما نمی شناسند.

بنابراین، غیبت امام (ع) مستلزم کناره گیری و دوری او نیست. بلکه او حاضر است. ولی تا فراهم آمدن همه زمینه های لازم برای قیام جهانی اش جان او باید محفوظ بماند. از این رو، مردم او را نمی شناسند و نمی دانند که او مهدی آل محمد (ع) است. پس

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۷۰.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۴۶.

۳- الغیبه، ص ۳۶۲.

«غیبت»، معنایی جز ناشناخته بودن امام حاضر ندارد. البته شناخته شدنش برای شماری از افراد و در حد ضرورت و با فرض مصونیتش از هر آسیب امکان پذیر است.

برخی از روایات با عبارتی کامل و رسا، امام (ع) را به آفتابی عالم تاب تشبیه کرده‌اند که به جهان روشنایی میبخشد؛ چنان که جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر (ص) پرسید:

يَا رَسُولَ اللَّهِ فَهَلْ يَقَعُ لِشَيْعَتِهِ الْإِنْتِفَاعُ بِهٖ فِي غَيْبَتِهِ؟ فَقَالَ (ص): إِي وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالنُّبُوَّةِ إِنَّهُمْ يَسْتَضِيءُونَ بِنُورِهِ وَيَنْتَفِعُونَ بِوَلَايَتِهِ فِي غَيْبَتِهِ كَأَنْتِفَاعِ النَّاسِ بِالشَّمْسِ وَإِنْ تَجَلَّلَهَا سَحَابٌ. (۱)

ای رسول خدا! آیا در زمان غیبت مردم از وجودش بهره می‌برند؟ پیامبر فرمود: بله، قسم به خداوندی که مرا به پیامبری برگزید، مردم از او فیض می‌برند و از ولایتش بهره‌مند می‌شوند، همان گونه که از نور خورشید بهره‌مند می‌برند. هرچند در پشت ابر باشد.

رسول اکرم (ص) در این حدیث وجود امام (ع) را به خورشید و غیبت آن حضرت (مهدی موجود موعود) را به بودنش در پس ابر تشبیه می‌کند؛ یعنی چگونگی بهره‌مندی مردم از آن حضرت، همچون بهره‌مندی آنان از آفتاب پنهان است:

الف) چنان که خورشید در منظومه شمسی، محور حرکت کرات و سیارات به شمار می‌رود، وجود مبارک حجت خدا (ع) محور نظام هستی است:

ببقائه بقیت الدنيا و بیمنه رزق الورا و بوجوده ثبتت الارض و السماء. (۲)

بقا و هستی دنیا به بقا و هستی اوست و به برکت او جهانیان روزی می‌خورند و به جهت وجود اوست که زمین و آسمان برقرار است.

ب) موجودات منظومه شمسی تنها از تابش مستقیم خورشید بهره نمی‌گیرند تا اینکه با رفتن پشت ابرها، از آن بی‌بهره شوند. بلکه نیروی جاذبه، یعنی مایه ثبات و

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۳۶۵؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۹۳.

۲- مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، دعای عدیله.

بقای نظام کیهانی، وزش باد، ریزش باران، رویش گیاهان و... از برکات وجود خورشید و اشراق آن شمرده می‌شود. همچنین برکات وجود امام عصر (ع) بسی فراتر از آن است که غیبت ظاهری آن انسان کامل، موجودات را از فیض او بی بهره سازد. استواری آسمان و زمین، گردش چرخه عالم، روزی خوردن روزی خوران، هدایت یافتن مستعدان و...، بخشی از الطاف وجود مبارک آن حضرت به شمار می‌آید و پرده غیبت مانع افاضه آنها نیست.

ج) هنگامی که ابر چونان پرده‌های میان دیدگان آدمیان و قرص خورشید می‌آید، خورشید را پنهان نمیسازد، بلکه بیننده را میپوشاند و او را از دریافت نور و مشاهده پرتو خورشید محروم می‌کند؛ زیرا خورشید بزرگتر از این است که به ابر پوشیده شود و بهره هایش بیش از این است که با پنهان ماندنش از میان برود.

وجود مبارک امام زمان، یعنی مایه استمرار حیات عالم و آدم، بسی بزرگ تر از این است که چیزی او را از افاضه، محجوب دارد و رابطه میان وی و عالم هستی را از میان ببرد. موجودی که خلیفه خداست و عنان نظام هستی را به اذن خداوند در کف دارد و از نهان و آشکار آن آگاه است، دچار غیبت نمیشود.

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد (۱)

د) ابر، دیدگانی را می‌پوشاند که از زمین به خورشید مینگردند، نه چشم‌هایی را که از فراز ابرها بیننده آن‌اند. وجود مبارک ولی عصر (عج) نیز از چشم دنیاطلبانی پنهان است که سر از عالم طبیعت بیرون نمیکنند و از پس ابر تعلقات دنیوی او را می‌نگرند. اما آنان که از شہوتها گذشته و غبار هواهای نفسانی را از خود نشانده و به آسمان معنا سر کشیده‌اند، هر لحظه در محضر آن امام شریف به سر می‌برند.

ه) نورافشانی و افاضه خورشید، قطع ناشدنی و بی‌مرز و تبعیض است؛ یعنی هر

قابلی به اندازه آمادگی اش و پیوندش با خورشید، از فیض او بهره‌مند می‌شود. از این رو، موجودی که همه پوشش‌ها را برمی‌دارد و خود را بدون واسطه به شمس عرضه می‌کند، کامل تر از آن بهره خواهد برد.

وجود مبارک مهدی موجود موعود (عج) نیز که واسطه فیض الهی است، چونان خورشیدی به همه هستی فیض می‌رساند و در این کار میان بندگان خدا تفاوتی نمی‌بیند. اما هر کس به اندازه استعداد و قوت ارتباطش مستفیض می‌شود.

و نتابیدن خورشید حتی از پس ابر، به فراگیری تاریکی و سرمای سخت می‌انجامد و حیات زمین و زمینی را ناممکن می‌سازد. اگر عنایت و افاضه ولی خدا و انسان کامل عصر (ع) حتی از پس پرده غیبت نباشد، سختیها و تنگنای معیشت و کینه توزی دشمنان، دوستان خاندان عصمت را فرا می‌گیرد؛ چنان که امام عصر (عج) در توفیق مبارک خود به «شیخ مفید (رحمه الله)» فرمود:

إِنَّا غَيْرُ مُهْمِلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَلَا نَاسِينَ لِذِكْرِكُمْ وَلَوْلَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ اللَّأْوَاءُ وَاصْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ. (۱)

ما در مراعات حال شما سهل انگار نیستیم و هرگز شما را فراموش نمی‌کنیم. و گرنه، سختیها و تنگناهای فراوانی به شما میرسید و دشمنان، شما را نابود میکردند.

امام (ع) را چونان مغناطیسی می‌توان دانست که شاخص قبله‌نمای قلوب انسان‌ها و قطب‌نمای همه هستی به سوی آن وجود مبارک می‌گردد تا گمشدگان صحرای جهالت به خورشید وجودش راه یابند. (۲)

بنابراین، وجود امام غایب، به هر روی لطفی به مکلفان است؛ زیرا اعتقاد به این امام غایب و آگاه از گفتار و رفتار مردم و باور به اینکه غیبت او، به معنای

۱- الاحتجاج، ج ۲، ص ۵۹۸.

۲- امام مهدی موجود موعود، ص ۱۳۶.

ص: ۹۵

دوری اش از مردم و بی خبری اش از آنان نیست، در گرایش انسان ها به فضیلت و معنویت و دوری شان از تباهی و معصیت تأثیر می گذارد. پس خود وجود او، لطفی به مکلفان و تصرفش در امور و رهبری دینی و سیاسی او هنگام حضور، لطف دیگری است. محروم شدن از این لطف، نه از امام یا خداوند متعال، بلکه از بدرفتاری مردم سرچشمه می گیرد. محقق طوسی گفته است:

«وَجُودُهُ لَطْفٌ وَ تَصَرُّفُهُ لَطْفٌ آخِرٌ وَ عَدَمُهُ مِنَّا» . (۱)

۱- کشف المراد، ص ۴۹۱.

۶. آیا امام دوازدهم به جهت ترس از مرگ غایب است؟

اشاره

برخی از حکمت‌های غیبت در روایات چنین گزارش می‌شود:

الف) راز بزرگ الهی

غیبت امام زمان، مسئله‌ای غیبی و معنای غیب، پوشیده ماندن و مستور بودن است و از این رو، علت آن نیز پوشیده خواهد ماند. البته خداوند این علم را به اولیا و حجت‌های خود کرامت فرموده است؛ یعنی آن بزرگواران، علت غیبت امام زمان را می‌دانستند، اما برای پرده برداشتن از آن راز اجازه نداشته و تاکنون هم آن را فاش نکرده و تنها درباره برخی از حکمت‌های آن سخن گفته‌اند. برای نمونه، حکمت آن را به حکمت کارهای حضرت خضر تشبیه کرده‌اند و سرکارهای حضرت خضر تنها پس از جدا شدن موسی از او روشن شد.

«شیخ صدوق» از «عبدالله بن فضل هاشمی» چنین نقل می‌کند:

از امام جعفر صادق (ع) شنیدم که می‌فرمود: «برای صاحب این امر غیبتی است که می‌باید رخ دهد و هر فرد ناخالصی به شک و تردید دچار خواهد شد». عرضه داشتم: «فدایت کردم چرا چنین خواهد شد؟» امام فرمود: «به سببی که به ما اجازه آشکار کردن آن را نداده‌اند». عرض کردم: «حکمت آن چیست؟» امام فرمود: «به همان حکمتی که در غیبت‌های حجت‌های پیشین بوده است». سپس فرمود: «وجه حکمت روشن نمی‌شود، مگر پس از ظهور آن امام؛ چنان که وجه حکمت کارهای خضر برای موسی پس از جدایی آن دو از

یکدیگر روشن شد. سپس امام به عبدالله بن فضل فرمود: «ای فرزند فضل! این امری از سوی پروردگار و راز و سزای از اسرار الهی و غیبی از غیب‌های خداوند است. چنانچه بدانیم که خداوند حکیم است، حتی به رغم آشکار نبودن دلیل کارهای او، تصدیق خواهیم کرد که همه آنها از روی حکمت صورت می‌پذیرند». (۱)

ب) شناختن مقام و منزلت امام

مردم پس از بعثت پیامبر بزرگوار اسلام تا ۲۶۰ ه. ق، به پیامبر و امامان معصوم (ع) بسیار بی‌حرمتی کردند. قرآن و کتاب‌های تاریخی به برخی از اهانت‌های مردم به پیامبر رحمت اشاره می‌کنند که آن حضرت در راه تبلیغ چه سختی‌هایی کشید و در مدینه حتی از برخی یاران خود بسیار رنج می‌برد.

آنان سفارش‌های پیامبر را درباره اهل بیت مکرمش نشنیده گرفتند و بیشترین اهانت‌ها را به خاندان او روا داشتند که شرح آنها در اینجا نمی‌گنجد. اهانت‌ها و بی‌حرمتی‌ها به حجت‌های خدا پس از رسول الله فراوان است که شهادت فاطمه زهرا (س)، امیرالمؤمنین (ع)، امام حسن (ع) و امام حسین (ع) و دیگر امامان معصوم نمونه‌ای از آنها به شمار می‌آید. همین بی‌حرمتی‌ها سبب شد که خدای تعالی حجت دوازدهم خود را برای دوره نامعلومی از دید مردم دور نگه دارد تا زنگ خطری برای تنبیه مردم و زمینه‌ای برای محفوظ ماندن آخرین ذخیره الهی باشد و مردم، بیش از پیش، به قدر و منزلت امام معصوم پی ببرند.

«مروان انباری» می‌گوید: امام باقر (ع) فرمود: «اگر خداوند حضور ما را نزد مردمی کراهت داشته باشد، ما را از آنان جدا می‌کند» (۲).

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۸۱.

۲- بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۹۰.

ج) ظلم و جور و گناهان مردم

ظلم و جور و گناهان بیشتر مردم جامعه از دیگر حکمت‌های این غیبت شمرده شده و خداوند به دلیل همین گناهان، حجت خود را در پس پرده غیب نگه داشته است. امام صادق (ع) به «مفضل بن عمر» فرمود: «بدانید که زمین لحظه‌ای از حجت خدا خالی نمی‌ماند. اما خداوند در آینده بندگان خود را در پی ظلم و جور و گناهانی که می‌کنند، از داشتن این حجت محروم خواهد کرد». (۱)

د) امتحان الهی

خداوند مَنان از راه‌های بسیاری مانند مرگ و زندگی، گرسنگی، ترس، کمبود اموال، تشریح واجبات مالی، دستور به جهاد در راه خدا، انسان‌ها، به ویژه مسلمانان را می‌آزماید تا خوب و بد، خالص و ناخالص و مؤمن و غیر مؤمن از یکدیگر جدا شوند.

در این میان، خداوند انسان‌ها را بر پایه میزان قرب به او و ایمانشان می‌آزماید. از این رو، پیامبران و اولیای خداوند بیش از دیگران به امتحانات سختی دچار می‌شدند؛ مانند حضرت ابراهیم (ع) در قضیه ذبح فرزندش اسماعیل (ع) و حضرت ایوب (ع) در از دست دادن اموال و دچار شدن به بیماری. پس از پیامبران و اولیای خداوند، مؤمنان راستین بیش از دیگران در معرض امتحان قرار می‌گیرند. امتحان شیعه در دوران غیبت امام زمان نیز از همان آزمایش‌های بزرگ و سخت است که در روایت‌های بسیاری بدان اشاره شده است.

امام صادق (ع) در این باره می‌فرماید: «به خدا سوگند آنچه (انتظار فرج) را که گردن‌های خود را به سوی او کشیدید، نخواهد بود تا اینکه مورد آزمایش قرار بگیرید و از هم جدا شوید». (۲)

۱- الغیبه، نعمانی، ص ۱۴۱.

۲- بامداد بشریت، ص ۶۰.

ص: ۹۹

«جابر جعفی» از امام باقر (ع) پرسید: «چه وقت فرج شما فرا خواهد رسید؟» آن حضرت پاسخ فرمود: «هیئات هیئات! فرج ما نخواهد بود تا آنکه تصفیه شوید؛ پس تصفیه شوید [سه بار این جمله را تکرار کرد] تا آنکه خوب و بد از هم جدا شوند». (۱)

امیرالمؤمنین (ع) نیز بنا بر نقلی در این باره فرمود:

لَيُبْعَثَنَّ اللَّهُ رَجُلًا مِنْ وُلْدِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ يُطَالِبُ بِدِمَائِنَا وَ لَيُغَيِّبَنَّ عَنْهُمْ تَمَيزًا لِأَهْلِ الضَّلَالَةِ. (۲)

خداوند مردی را از فرزندانم در آخرالزمان برای خون خواهی ما برمی انگیزد و این شخص پیش از ظهورش غیبی خواهد داشت تا اهل ضلالت و گمراهی مشخص شوند.

ه) بیم از کشته شدن

ترس از کشته شدن آن امام نیز از حکمت های غیبت اوست. معصومان برپایه برخی از روایات، فرموده اند که: «برای امام مهدی غیبی پیش از ظهورش خواهد بود». از ایشان پرسیده شد: «برای چه؟» فرمودند: «بیم از کشته شدن». (۳)

این مسئله انکارناپذیر است؛ زیرا جباران و صاحبان قدرت از همان روزهای نخست در پی دستگیری و کشتن آن وجود مقدس بوده و هم اکنون اوضاع دگرگون نشده است، بلکه آنان به خون حضرت تشنه تر شده اند.

۱- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۶.

۲- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۴۰.

۳- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۷۶.

ص: ۱۰۰

۷. اینکه امام حسن عسکری (ع) ، حضرت مهدی (عج) را پنهان می کرد، با روایات و جوب معرفت امام سازگار است؟

شناخت ولی امر و امام زمان از مهم ترین تکالیف مؤمنان، پس از معرفت به خدا و رسول اوست. پیامبر گرامی اسلام (ص) درباره جوب و اهمیت معرفت امام می فرماید:

مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً. (۱)

کسی که از دنیا برود، درحالی که امام زمانش را نشناخته باشد، به مرگ جاهلی از دنیا رفته است.

دست یافتن به معرفت درباره چیزی، به معنای آشنایی با ویژگی های گوناگون آن است. خصلتها و ویژگی های شخصیتی و روحی و جایگاه والای اولیای الهی را باید شناخت تا بتوان به اندازه ای متناسب با فهم خود به آنان معرفت یافت.

دو چیز در معرفت امام واجب است: یکی شناخت شخصی امام به نام و نسب (شخصیت حقیقی) و دیگری شناخت شخصیت و صفات و ویژگی های او که با آنها از دیگران ممتاز می شود (شخصیت حقوقی). (۲)

البته مقصود از معرفت امام، شناخت شکل ظاهری او نیست؛ یعنی شناختن با دیدن متفاوت است. بسی موجودات که انسان آنها را نمی بیند، اما می شناسد. مانند ملائکه و دیگر مجردات نادیدنی که آدمی آنها را با دلایل عقلی و نقلی می شناسد. پس شناخت امام پنهان از دیده ها امکان پذیر است. بسی افرادی که پیامبر (ص) و ائمه اطهار را با چشم

۱- مسند احمد، ج ۴، ص ۹۶؛ معجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۳۳۶.

۲- مکیال المکارم، ج ۱، ص ۳۷ .

ص: ۱۰۱

خود دیدند و به شکل ظاهری آنان به خوبی نگریستند، اما کافر و گمراه شدند؛ چنان که بسیاری بودند و هستند که به دیدار پیامبر اسلام (ص) و ائمه توفیق نیافتند و آن حضرت را از نزدیک ندیدند، اما از مؤمنان واقعی شمرده می شدند و در شناخت و معرفت به رسول خدا و ائمه از دیگران بهتر بودند. نمونه این معرفت را می توان در اوئیس قرنی دید. وی در میان مسلمانان (عامه و خاصه) به ایمان و تقوا زبانه زد بود و کسی درباره اش اختلافی نداشت.

«اوئیس» در «یمن» به سر می برد و شتربانی می کرد و به کارهای مادر پیرش می رسید، اما سخت به دیدار پیامبر (ص) مشتاق شد و از مادرش اجازه خواست تا به حجاز آید و آن حضرت را ببیند. مادر اجازه داد، اما گفت: «اگر پیغمبر را در مدینه ندیدی، بیش از نیم روز در آنجا نمان.»

اوئیس آن راه دراز را پیمود و به مدینه و به خانه پیامبر (ص) رفت، اما آن روز حضرت در مدینه نبود. وی به حضرت سلام رساند و عذر خود را گفت و بازگشت. هنگامی که پیغمبر در رسید، چنین پرسید: «کسی به خانه ما آمده است؟» گفتند: «آری، شتربانی از یمن به نام اوئیس آمد». فرمود: «آری این نور اوئیس است که آن را در خانه ما به هدیه گذاشته است».

بنابراین، مقصود از معرفت امام، شناخت جایگاه و مقام و اعتقاد به امامت و ولایت الهی وی است، نه دیدن او

ص: ۱۰۲

۸. بر پایه برخی از روایات، هرکس مدعی دیدار با امام مهدی (عج) شود، دروغگو است. این روایت ها با دیدار برخی از بزرگان با آن حضرت سازگاری دارد؟

علما، دیدار اولیای خاص الهی را با امام مهدی (عج) ممکن دانسته و در این باره دلایلی عرضه کرده اند. البته شنیده نشده است که کسی محضر امام عصر را در دوره غیبت او درک کند و دیگران را از این رویداد آگاه کند. باری، اولیای الهی و افرادی که به مقامات عالیه معنوی رسیده اند، از مشاهده جمال نورانی و فیض حضور امام غایب و ناظر بی بهره نیستند.

هر که را اسرار حق آموختند مُهر کردند و دهانش دوختند

دیدن آن حضرت بر پایه توفیق شریف و روایات مستند به معصوم، از راه های عادی و با مشاهده حضوری امکان پذیر نیست. بدین معنا که افراد ویژه همچون دوران غیبت صغری هرگاه بخواهند، امام را بتوانند ببینند و شاید مقصود توفیق شریف نیز همین باشد. به هر روی، فیض بردن از محضرش از راه های غیر عادی و هرگاه امام بخواهد، برای اولیای بزرگ ممکن است.

«سید مرتضی»، از فقها و علمای بزرگ که نزدیک به هزار سال پیش می زیست، در این باره می نویسد:

ما ممکن می دانیم که گروه زیادی از اولیا و معتقدان به امامت ایشان، شرفیاب محضرشان شوند و بهره گیرند. ما یقین نداریم امام بر برخی از اولیا و شیعیان خود ظاهر نشود، بلکه این ممکن است و نیز ممکن است برای هیچ یک از

ص: ۱۰۳

آنان ظاهر نگردد. هرکس از حال خود آگاه است، اما حال دیگران برای ما معلوم نیست.

یکی از بزرگان معاصر میفرماید:

بی شک ملاقات و زیارت آن حضرت، امری محال نیست؛ همانگونه که برخی از انسانهای صالح در عصر غیبت به این سعادت رسیده‌اند و نیز بهره برداری از هدایت باطنی آن حضرت نیز امر مسلم و مقبول است که همواره شایستگان از آن مستفید گشته‌اند؛ چرا که امامان، مجاری فیض خدای سبحان اند و ذات اقدس الهی فیض لایق هر مستفیضی را به واسطه خلفای خود به آنها عطا می‌کند. . . . ارشاد و هدایت باطنی امام زمان درباره شیخ مفید و تصحیح فتوای ایشان، نمونه ای از این افاضه‌هاست. اما نباید از نظر دور داشت که میان چنین ملاقاتی یا چنان هدایتی با ادعای بابت و سفارت از آن جناب، تفاوتی به بلندای آسمان و زمین است.

بر اساس حکم عقل و برآیند دستوره‌های نقل، تکذیب مدعیان سفارت و تلقی حکم یا پیام از سوی آن امام، وظیفه دوستان و منتظران واقعی آن حضرت است (۱)؛ چرا که با گشوده شدن چنین بابی و پذیرفتن ادعای آنان، فضایی ساخته خواهد شد تا هر روز بلکه هر لحظه کسی با چنین داعیه‌های دیگران را به خویش و پیام ادعایی خود بخواند و چه بسا که در این میان، مدعی تغییر یا تبدیل یا جعل احکام اسلامی گردند که خود هرج و مرج می‌آفرینند. بر این اساس، نه تنها تکذیب چنین کسانی واجب است، بلکه هرگونه عملی که به تقویت آنان انجامد، به بداهت عقل و بر اساس «معاونت بر اثم» حرام خواهد بود.

۱- مانند آنچه در نامه آخرین امام ۷ به آخرین نائب خاص او آمده است: «سیأتی شیعتی من یدعی المشاهده ألامن ادعی المشاهده قبل خروج السفیانی و الصیحه فهو کاذب مفتر». کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۱۹۳؛ احتجاج، ج ۲، ص ۵۵۶ با اندکی اختلاف.

ص: ۱۰۴

در عصر غیبت کبری ولی عصر (عج)، برای رهایی از بی سر و سامانی و نجات از بلا- تکلیفی از سوی ائمه هدی (ع)، امت اسلامی به اطاعت از فقیه جامع شرایط مأمور و موظف گردیده است تا در فروع دین، با استناد به نظر کارشناس امین و عادل که توانایی استنباط احکام شرعی از ادله عقلی و نقلی را دارد، زندگی کرده و اعمال فردی و اجتماعی خویش را انجام دهند.

نه خواب و رؤیا و نه ادعای ارتباط و تلقی ارشاد از امام معصوم (ع)، هیچ کدام در تعیین تکلیف عملی جامعه در ارتباط با امام عصر ارزش و اعتباری ندارد؛ زیرا اولاً- امت اسلامی به تبعیت از آن امر نشده‌اند و ثانیاً هیچ ضابطه و قانونی برای اثبات صدق رؤیاها یا ادعاها وجود ندارد تا بتوان صحیح آن را از سقیم تشخیص داد و گرنه، باید پذیرفت که در هر گوشه‌های کسی سری بردارد و با ادعای دیدن رؤیایی یا تلقی امری، وظیفه شرعی تازه خاصی را بیان سازد که در این صورت بر هیچ عاقلی پوشیده نمی‌ماند که نه دین خدا از تحویل و تبدیل در امان می‌ماند و نه مسلمان منتظر، سیر نورانی انتظار را به سلامت می‌پیمایند؛ چون دیگر سنگ روی سنگ بند نمی‌شود و نظام فقهی و اجتماعی اسلام و جامعه اسلامی در هم می‌پاشد.

باید همواره به یاد داشت در عصر غیبت کبری باب سفارت و نیابت خاص آن حضرت بسته است و هیچ کس جز «کذاب مفتر» چنین ادعایی نخواهد داشت و ارتباط عاشقان منتظر با امام منتظر (عج) از طریق عمل به فتاوی نواب عام حضرتش تأمین می‌شود. (۱)

ص: ۱۰۵

۹. آیا امام مهدی (عج) هنگام ظهورش با مسیحیان و یهودیان صلح می کند و با عرب ها می جنگد؟

بر پایه برخی از آیات، دین یهود و نصارا تا قیامت استمرار خواهد داشت:

وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ (مائده: ۱۴)

و از کسانی که می گفتند: ما نصرانی [و یاور مسیح] هستیم [نیز] پیمان گرفتیم. ولی آنها بخش مهمی از آنچه را به آنان تذکر داده شده بود، به دست فراموشی سپردند. از این رو در میان آنها، تا روز قیامت [و پایان دنیا] دشمنی و کینه افکندیم.

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ إِنِّي فَتَوَّيْتُكَ وَ... وَ جَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ (آل عمران: ۵۵)

[به یاد آورید] هنگامی را که خدا فرمود: ای عیسی! من تو را برمی گیرم... و کسانی را که از تو پیروی کردند، تا روز رستاخیز، برتر از کسانی که کافر شدند، قرار می دهم.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُوبَةٌ... وَالَّذِينَ بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ... (مائده: ۶۴)

یهود گفتند: «دست خدا بسته است»... و ما در میان آنها تا روز قیامت عداوت و دشمنی افکندیم...

این آیات به استمرار دشمنی و کینه توزی میان یهود و نصارا تا قیامت اشاره می کنند و از این رو، دین یهود و نصارا تا آن هنگام پابرجا خواهند ماند. برخی از روایات نیز

ص: ۱۰۶

چنین درون مایه ای دارند:

عن ابی بصیر عن ابی عبدالله (ع) . . . قُلْتُ: فَمَا يَكُونُ مِنْ أَهْلِ الذَّمِّ عِنْدَهُ؟ قَالَ: يُسَالِمُهُمْ كَمَا سَالَمَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَ يُؤَدُّونَ الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَ هُمْ صَاغِرُونَ . . . (۱)

ابوبصیر گوید: «به امام صادق (ع) عرض کردم صاحب امر (مهدی (ع)) با اهل ذمه (یهود و نصارا) چه می کند؟» فرمود: «مانند پیامبر اکرم (ص) با آنان مصالحه می کند و آنها با ذلت و خواری جزیه می دهند» .

البته احادیثی هم وجود دارد که بر این نکته دلالت می کند: «دینی جز دین محمد (ص) نمی ماند» :

الف) «عبدالله بن بکیر» از امام موسی بن جعفر (ع) روایت می کند که از آن حضرت درباره تفسیر آیه وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ (۲) پرسیدم. او فرمود:

آیه مذکور در شأن حضرت قائم نازل شده است. وقتی آن حضرت ظاهر شد، دین اسلام را بر یهود و نصارا و صابئین و کفار شرق و غرب عرضه می دارد. پس هرکس با میل و اختیار اسلام بیاورد، به نماز و زکات و سایر واجبات امرش می کند و هرکس از قبول اسلام امتناع ورزد، گردنش را می زند تا اینکه در شرق و غرب زمین جز موحد و خداپرست کسی باقی نماند . . . (۳)

ب) «جابر» نیز از امام باقر (ع) چنین نقل می کند: «. . . خدا شرق و غرب جهان را برای صاحب امر مفتوح می کند [و او] آن قدر جنگ می کند تا اینکه جز دین محمد دینی

۱- بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۱.

۲- «و تمام کسانی که در آسمان ها و زمین هستند، از روی اختیار یا از روی اجبار، در برابر (فرمان) او تسلیم اند» . (آل عمران: ۸۳)

۳- بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۴۰ .

ص: ۱۰۷

باقی نماند». (۱)

ج) همچین امام باقر (ع) در تفسیر آیه شریفه لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (۲) فرموده است:

«يَكُونُ أَنْ لَا يَبْقَى أَحَدٌ إِلَّا أَقْرَبُ بِمُحَمَّدٍ» (۳)؛ «طوری می شود که احدی باقی نمی ماند، مگر اینکه به محمد ایمان بیاورد».

از این آیات و روایات به دست می آید:

یک - مقصود از ماندگاری زندگانی یهود و نصارا تا روز قیامت، ماندن آنان تا دوره «آخرالزمان» است که به دلیل نزدیکی ظهور امام زمان (عج) و برپایی قیامت با یک تعبیر از آنها یاد کرده اند؛ چنان که بسیاری از نشانه های آخرالزمان با علایم برپایی قیامت یکسان است.

بنابراین، یهود و نصارا تا آن دوران خواهند ماند، اما با ظهور امام زمان (عج) و اقتدای حضرت مسیح به ایشان، پیروان حق طلب ادیان با حق آشنا می شوند و زیر پرچم امام زمان (عج) گرد می آیند و حق ستیزان از میان خواهند رفت.

دو - یهود و نصارا در دوران حکومت حضرت مهدی (عج) خواهند بود و از عقاید شرک آلود خود مانند تثلیث دست برخواهند داشت و در حمایت حکومت اسلامی مهدوی خواهند زیست. اما دین جهانی اسلام بر همه دین ها پیروز خواهد شد.

بنابراین، حضرت مهدی نه با همه یهودیان و مسیحیان از در صلح درمی آید و نه با همه عرب ها می جنگد، بلکه حکومتی جهانی بر پایه عدل و قسط برپا می کند و اسلام واقعی پیامبر اکرم (ص) را زنده می کند. گروهی از پاک سرشتان یهود و نصارا در این هنگام به وی ایمان می آورند و گروهی از عربهای به ظاهر مسلمان با او مخالفت می ورزند و حضرت با گروه نخست از در صلح درمی آید و با شمشیر در برابر گروه دوم می ایستد.

۱- بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۹۰.

۲- «تا آن را بر همه آیین ها پیروز گرداند، هرچند مشرکان ناخشنود باشند». (توبه: ۳۳)

۳- بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۴۶.

ص: ۱۰۹

فصل چهارم: قرآن و مهدویت

اشاره

ص: ۱۱۱

۱. آیا قرآن تحریف شده است؟**اشاره**

تحریف در اصطلاح هفت معنا دارد که در اینجا به دو تای آنها اشاره می شود:

الف) افزودن کلمه یا جمله ای به آیات قرآن

همه مسلمانان شیعه و سنی بر آن اند که چنین تحریفی واقع نشده است؛ زیرا معجزه بودن الفاظ این کتاب آسمانی، زمینه ای برای مشابه سازی فراهم نمی آورد. قرآن درباره همه این کتاب، سپس به ده سوره و سرانجام به یک سوره آن تحدی می کند و هم آورد می طلبد:

قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَا كَانَتْ لَهُمْ لِبَعْضِ مَا ظَهَّرْنَا (اسراء: ۸۸)

بگو: اگر انس و جن دست به دست هم دهند که همانند این قرآن را بیاورند، همانند آن را نخواهند آورد؛ هرچند (در این کار) پشتیبان یکدیگر باشند.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (هود: ۱۳)

آیا می گویند: او به دروغ قرآن را [به خدا] نسبت داده [و ساختگی است]! بگو: اگر راست می گوید شما هم ده سوره ساختگی همانند این قرآن بیاورید؛ و هر کس را که می توانید - غیر از خدا - [برای این کار] دعوت کنید.

ص: ۱۱۲

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (بقره: ۲۳)

و اگر درباره آنچه بر بنده خود نازل کرده ایم تردید دارید، یک سوره همانند آن بیاورید و گواهان خود را - غیر خدا - [برای این کار]، فراخوانید اگر راست می گوید!

فریاد رسای این هم آوردخواهی، از بلندای منبر فرهنگ اسلام به گوش جهانیان می رسد، اما تاکنون کسی جرئت وارد شدن به این میدان و دست و پنجه نرم کردن با قرآن به خود راه نداده است و کسانی که وارد عرصه این پیکار شده‌اند، سرفکنده و شرم سار بازگشته‌اند. (۱)

ب) حذف شدن حرف، کلمه، جمله یا سوره ای از قرآن کریم

این نوع تحریف نیز از دیدگاه مسلمانان، به ویژه شیعیان مردود و ناپذیرفتنی است. اگر کسی کتاب های اعتقادی، تفسیری و فقهی و گفتار بزرگان شیعه را درباره تحریف ملاحظه کند، به روشنی در خواهد یافت که هیچ یک از آنان تحریف به نقیصه را همچون تحریف به زیاده نپذیرفته و نمی پذیرند. بلکه تحریف را با آوردن دلیل و برهان رد کرده و رساله‌های مستقل و غیرمستقلی در پیراستگی قرآن، از هرگونه کم و زیادی، نگاشته‌اند. (۲) قرآنی که امروزه در دست قشرهای گوناگون در بلاد مختلف اسلامی قرار دارد، از دیدگاه شیعه همان قرآن نازل شده بر پیامبر (ص) است بدون اینکه حتی کلمه یا حرفی از آن کم یا بر آن افزوده شده باشد.

سرچشمه باور به تحریف، روایات ضعیف و مردود برخی از کتاب های حدیثی

۱- البیان فی تفسیر القرآن، ص ۹۳.

۲- برای آگاهی بیشتر در این باره، ر. ک: کشف الارتیاب فی عدم تحریف الکتاب؛ حفظ الکتاب الشریف عن شبهه القول بالتحریف؛ البیان فی تفسیر القرآن، خویی؛ صیانه القرآن من التحریف، معرفت؛ سلامه القرآن من التحریف، نجارزادگان.

ص: ۱۱۳

فریقین (شیعه و سنی) است و افرادی که از بضاعت علمی کافی برخوردار نبوده یا اطلاعات ناقصی در زمینه قرآن داشته اند، این روایات را دلیل بر تحریف قرآن دانسته اند. گروهی از اهل سنت، تنها به گردآوری احادیث می پرداختند و محتوای آنها را کم اهمیت می شمردند. این گروه که در گذشته «حشویه» نامیده می شدند و امروز «سلفیون» نام دارند، همه روایات تحریف را جمع آوری و تدوین کردند؛ برای نمونه، «ابن خطیب مصری»، کتابی به نام «الفرقان فی تحریف القرآن» نوشت و علمای الازهر به شدت به او انتقاد کردند. (۱)

دو نفر از اخباریان شیعه نیز به روایاتی استدلال کردند که به ظاهر بر تحریف دلالت می کنند (۲)، اما علمای امامیه مدعی آنان را به شدت رد کردند.

اگرچه تنها وجود روایات ضعیفی در این باره در منابع روایی شیعه، دلیل بر اعتقاد برخی از شیعیان به تحریف است، چنین روایت هایی در منابع روایی معتبر اهل سنت (صحاح، سنن و...) نیز به گستردگی وجود دارد و برخی از بزرگانمان مانند عمر و عایشه، بر پایه این روایات به روشنی تحریف به نقیصه را باور دارند. اینک به برخی از این روایت ها اشاره میشود:

یک - خلیفه دوم همواره به نزول آیههه رجم (۳) معتقد بود و هنگام جمع آوری قرآن درصدد بود، آیه ادعایی خود را بر آن بیفزاید، ولی چون تنها او مدعی این آیه بود و شاهدهی نداشت، آن را از وی نپذیرفتند. (۴) و قرآن کنونی را به دلیل تهی بودنش از آیه

۱- برای آگاهی بیشتر از این روایات ر. ک: صحیح بخاری، ج ۸، صص ۲۰۸ - ۲۱۱؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۶۷؛ ج ۵، ص ۱۱۶؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۴، ص ۱۱۳؛ تفسیر الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۸۰.

۲- ر. ک: رساله منبع الحیاظ، جزایری، ص ۶۸.

۳- درباره متن آیه ادعایی وی اختلاف کرده اند. گاهی چنین گفته می شود: «الشیخ و الشیخه إذا زنيا فارجموهما ألبته». الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۷۸. گاهی نیز «نکالاً من الله عزیز حکیم» را به آخر آن افزوده اند؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۵۶۷.

۴- «فکان [زید بن ثابت] لا یکتب آیه إلا بشاهدهی عدل... و إن عمر أتى بآیه الرجم فلم یکتبها، لأنه کان وحده». الإیتقان، ج ۱، ص ۲۰۶..

ص: ۱۱۴

رجم، ناقص می دانست و پیوسته در حسرت افزودن آن به قرآن به سر می برد، اما زمینه را برای این کار آماده نمی دید. (۱) وی به اندازه ای نگران این آیه موهوم بود که در واپسین روزهای عمرش در خطبه ای چنین گفت:

وظیفه دارم پیش از آنکه مرگم فرا رسد (۲) مطلبی را به گوش شما برسانم و شما نیز وظیفه دارید به اندازه توان خود برای رساندن آن به گوش دیگران تلاش کنید. آن مطلب این است: «خداوند، محمد (ص) را برانگیخت و کتاب خود را بر وی فرو فرستاد. از آیاتی که بر وی فرو فرستاد، آیههه رجم بود که ما آن را قرائت و حفظ و در آن تعقل می کردیم. [بر اساس آن] رسول خدا (ص) رجم کرد و بعد از او ما نیز رجم می کردیم. می ترسم که زمان بگذرد و کسی پیدا شود و بگوید: آیه رجم را در کتاب خدا نمی یابیم». (۳)

از «حذیفه» نقل شده است: «عمر از من پرسید که سوره احزاب نزد شما چند آیه دارد؟» گفتم: «۷۲ یا ۷۳ آیه». گفت: «آیات این سوره نزدیک به سوره «بقره» بود و آیه رجم در آن بود». (۴)

بنابراین، و با توجه به اینکه سوره «بقره» ۲۸۶ آیه و سوره «احزاب» تنها ۷۳ آیه دارد، از دید خلیفه دوم، حدود سه چهارم از سوره احزاب کاسته شده است!

دو - از عایشه چنین نقل شده است:

آیه ای در قرآن بود که بر این حکم دلالت می کرد: «ده بار شیر خوردن

۱- «خطب عمر بن الخطاب فقال: . . . و لولا- أن يقول قائلون: زاد عمر في كتاب الله -عزوجلّ - ما لیس منه لکتابه فی ناحیه من المصحف»؛ «اگر مردم نمی گفتند که عمر چیزی را که از قرآن نیست به آن افزوده است، حتماً آیه رجم را در جایی از قرآن می نوشتیم». مسند احمد بن حنبل، ج ۱، صص ۲۹۶، ۴۱۴، ۴۲۷ و ۴۵۱.

۲- خلیفه دوم پس از ادای مناسک حج و بازگشت به مدینه، این خطبه را خواند و چند روز بعد از آن؛ یعنی پنج شنبه، ۲۶ ذی الحجه ۲۳ه. ق در ۶۳ یا ۶۰ یا ۵۵ سالگی کشته شد. الطبقات الکبری، ج ۳، صص ۹ - ۳۳۸.

۳- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۵۷.

۴- «عن حذیفه قال: قال لی عمر بن الخطاب: کم تعدّون سوره الأحزاب؟ قلت: ثنتين أو ثلاثاً و سبعین. قال: إن کانت لتقارب سوره البقره و إن کان فیها لایه الرجم». کنز العمال، ج ۲، صص ۴۸۰ و ۵۶۷.

ص: ۱۱۵

(کودک از دایه)، موجب محرمیت آنها می شود؛ سپس این حکم نسخ شد و به پنج بار شیر خوردن اکتفا شد. این آیه تا هنگام وفات پیغمبر (ص) وجود داشت و تلاوت می شد و ما به آن عمل می کردیم. این آیه زیر تخت من بود، اما هنگامی که رسول خدا (ص) از دنیا رفت، من سرگرم کار او بودم که حیوانی خانگی (داجن) (۱) آن را خورد. (۲)

سه - «عمر» از «أبی» پرسید: «مگر ما از کتاب خدا چنین نمی خواندیم:»

انتفاؤکم من آبائکم کفر بکم؟؛ «برائت جستن شما از پدرانتان کفر شماست» گفت: «آری». پرسید: «مگر نمی خواندیم:»

الولد للفراش و للعاهر الحجر؟؛ «فرزند متعلق به صاحب بستر (شوهر) است و سهم زناکار سنگسار است». گفت: «آری». پرسید: «مگر از کتاب خدا چیزهایی از دست ندادیم؟» گفت: «آری». (۳)

چهار - آیه ششم سوره احزاب در مصحف «أبی» چنین آمده بود:»

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ [و هو أب لهم]. . عمر نخست با این قرائت مخالفت می کرد، اما با شنیدن پاسخ أبی قانع شد. (۴)

پنج - آیه ۲۶ سوره فتح نیز در قرآن «أبی» چنین آمده بود:»

إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ [ولو حميتم كما حموا نفسه لفسد المسجد الحرام] فَأَنْزَلَ اللَّهُ

۱- داجن به معنای گوسفند، شتر و کبوتر خانگی است. مجمع البحرین، ج ۲، ص ۱۱.

۲- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۲۵؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۶۷؛ سنن نسائی، ج ۶، ص ۱۰۰. «قالت عائشه: أنزل في القرآن «عشر رضعات معلومات»، فنسخ من ذلك خمس و صار إلى خمس رضعات معلومات؛ فتوفى رسول الله (ص) و الأمر على ذلك». سنن الترمذی، ج ۱، ص ۳۸۰.

۳- «أن عمر بن الخطاب قال لأبي: أو ليس كنا نقرأ من كتاب الله: أن انتفاءكم من آبائكم كفر بكم؟ فقال: بلى. ثم قال: أو ليس كنا نقرأ: الولد للفراش و للعاهر الحجر؟ فقد فيما فقدنا من كتاب الله؟ قال: بلى». کنز العمال، ج ۶، ص ۲۰۸.

۴- «مرّ عمر بن الخطاب بغلام و هو يقرأ في المصحف: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ (و هو أب لهم)». فقال: یا غلام! حکّها. قال: هذا مصحف أبی فذهب إليه فسأله؟ فقال: إنه كان يلهيني القرآن و يلهيك الصفق بالأسواق». کنز العمال، ج ۲، ص ۵۶۹.

ص: ۱۱۶

سَكِينَتُهُ عَلَى رَسُولِهِ...» .

عمر در آغاز با شنیدن این قرائت، خشمگین شد، اما «أبی» وی را تهدید کرد که اگر می‌خواهی قرآن را برای مردم بخوانم، باید چنین قرائت کنم. وگرنه تا زنده ام حرفی از قرآن نمی‌خوانم. عمر سکوت کرد و به «أبی اجازهه» قرائت داد. (۱)

شش - «ابن عباس» در حضور خلیفه دوم آیهای را چنین خواند:

لو كان لابن آدم واديان من ذهب لا بتغي الثالث ولا يملأ جوف ابن آدم إلا التراب و يتوب الله على من تاب.

اگر فرزند آدم اندازه دو دره طلا داشته باشد به دنبال سومی است و کمبود فرزند آدم را جز خاک پر نماید و خداوند توبه کنندگان را می‌پذیرد.

عمر پرسید: «این چه آیهای است؟» گفت: «أبی برایم چنین قرائت کرده است». عمر نزد «أبی» رفت و ماجرا را از او پرسید. «أبی» گفت: «رسول الله (ص) برایم چنین قرائت کرده است». (۲) خلیفه با سکوت خود «أبی» را تأیید کرد. (۳)

باری، افراد مغرض برای ایجاد تفرقه میان شیعه و سنی، شیعه را به باور داشتن به تحریف نسبت داده‌اند. دلیل بطلان مدعای این تفرقه افکنان، کتاب‌های بسیار ارزش مند و مستدل دانشمندان شیعه درباره مصونیت قرآن مجید از تحریف است. (۴)

۱- کنز العمال، ج ۲، ص ۵۶۹.

۲- کنز العمال، ج ۲، ص ۵۶۹.

۳- البته روایات دیگری نیز در جوامع روایی اهل سنت هست که بر تحریف آیات قرآن دلالت می‌کند.

۴- یکی از مراجع معاصر شیعه به کسانی که شیعیان را به اعتقاد به تحریف متهم می‌کنند چنین می‌فرماید: «یکی از گناهان کبیره در پیشگاه خداوند، متهم ساختن دیگران به اموری است که هرگز نگفته‌اند و انجام ندادند. ما در همه جا گفته ایم که هیچ کس از محققان و علمای بزرگ شیعه - به شهادت کتاب‌هایشان - قائل به تحریف قرآن نبوده و نیستند. ولی گروهی متعصب و لجوج باز این تهمت را تکرار می‌کنند. معلوم نیست چه جوابی برای یوم المعاد فراهم ساخته‌اند که هم تهمت می‌زنند و هم قرآن مجید را بی اعتبار می‌کنند. اگر بهانه شما بعضی از روایات ضعیف است که در بعضی از کتب ما آمده، این گونه روایات ضعیف در منابع حدیث و تفسیر شما نیز آمده و هیچ مذهبی بر پایه روایات ضعیف بنا نمی‌شود و ما هرگز به خاطر کتاب الفرقان فی تحریف القرآن، [نوشته] ابن الخطیب مصری و آن روایات ضعیف که درباره تحریف دارید، شما را متهم به تحریف قرآن نمی‌کنیم و قرآن مجید را فدای تعصبهای مخرب نخواهیم کرد. این همه سخن از تحریف قرآن نگویند! به اسلام و مسلمانان و قرآن ستم نکنید و به خاطر تعصبهای مذهبی از اعتبار قرآن مجید که سرمایه اصلی مسلمانان جهان است با تکرار کلمه تحریف نگاهید! بهانه به دست دشمن ندهید! شما اگر می‌خواهید از این طریق از شیعه و پیروان مکتب اهل بیت انتقام بگیرید، بدانید ناآگاهانه اساس اسلام را متزلزل می‌سازید؛ چرا که می‌گویید گروه عظیمی از مسلمانان قائل به تحریف قرآن هستند. این ظلم عظیمی بر قرآن مجید است. در پایان بار دیگر با صراحت می‌گوییم هیچ کس از محققان شیعه و اهل سنت قائل به تحریف قرآن نیستند و قرآنی را که بر پیامبر اکرم (ص) نازل شد، با آنچه امروز در دست مسلمانان است کاملاً یکی میدانند و بر طبق تصریح خود قرآن معتقدند، خداوند حفظ قرآن را از

هرگونه تغییر و تحریف و زوال تضمین کرده است، ولی بعضی از ناآگاهان و بی‌خبران متعصب از طرفین نسبت تحریف را به دیگری می‌دهند و متأسفانه بر سر شاخ بن می‌برند؛ شیعه پاسخ می‌گوید، مکارم شیرازی، ص ۲۹.

ص: ۱۱۷

با بررسی تاریخ می توان دانست که عامل پیدایی پاره ای از این کژفهمی ها، دشمنانی بوده اند که به این مسائل دامن می زدند و می کوشیدند که هرگز صفوف مسلمانان، وحدت نپذیرد. البته افراد منصفی از اهل سنت نیز بوده اند که با ژرف اندیشی و حقیقت گویی، بزرگان شیعه را از این افتراها دور دانسته اند.

۲. مقصود از مصحف فاطمه (س) چیست؟

اشاره

کلمه «مُصَيِّحَف» در لغت به معنای مجموعه برگه‌هایی گردآمده میان دو جلد است که امروز «کتاب» خوانده می‌شود. (۱) بنابراین، مصحف فاطمه (س)، به معنای کتاب فاطمه (س) است. برخی از روایات اهل سنت به چنین کتابی اشاره و روایانی مانند ابی بنکعب وجود کتابی را نزد آن حضرت (ع) تأیید کرده‌اند. (۲)

روایت‌های فراوانی درباره ماهیت این مصحف در منابع شیعی یافت می‌شود. در این احادیث به ویژگی‌های محتوا، حجم، زمان و چگونگی نگارش این مصحف اشاره شده است. البته در نگاه نخست اختلافاتی میان برخی روایات دیده می‌شود که آنها را با کمی دقت می‌توان توجیه کرد. (۳) این روایات مطالب مصحف را با مطالب قرآن متفاوت دانسته‌اند (۴) و بر پایه شماری از آنها مطالبی مانند وصیت حضرت فاطمه (س) (۵) مصیبت‌های فرزندان آن حضرت (ع) در طول زمان (۶)، پیشگویی رویدادهای آینده و نام پادشاهانی که بر زمین حکم خواهند راند (۷)، در آن نوشته شده است.

دسته‌ای از روایات نیز این مصحف را دربردارنده همه احکام حلال و حرام می‌دانند؛ حتی حکم عملی که حدش «نصف شلاق» است. (۸) بر پایه پاره‌های از احادیث،

۱- تدوین السنه الشریفه، سید محمدرضا حسینی جلالی، ص ۷۶.

۲- صحیفه الزهراء، اسعد عبود، صص ۵۶ - ۵۸.

۳- بحارالانوار، ج ۲۶، صص ۳۸ - ۴۸.

۴- بحارالانوار، ج ۲۶، صص ۳۸ و ۳۹.

۵- بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۴۳.

۶- بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۴۱.

۷- بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۴۴.

۸- بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۳۷.

ص: ۱۱۹

امام صادق (ع) حوادث تاریخی مانند ظهور زندیقان را پیشگویی و گفتارش را به مصحف حضرت زهرا (س) مستند میکند. (۱)

بنابراین، روایات با یکدیگر ناسازگار نیستند و هر یک از روایتها به بازگویی بخشی از محتوای مصحف می پردازد.

زمان و چگونگی نگارش

مهم ترین مسئله درباره این مصحف، زمان و چگونگی نگارش آن است و مسئله ارتباط حضرت زهرا (س) با جبرئیل و دیگر فرشتگان الهی در همین جا مطرح می شود.

در چند روایت، درباره کیفیت نگارش آن چنین آمده است که پیامبر اکرم (ص) مطالب را املا می کرد و حضرت علی (ع) آنها را می نوشت. (۲)

بنابراین، سبب انتساب مصحف به حضرت فاطمه (س) نگاهداری ایشان از آن کتاب یا واسطه بودن آن حضرت برای رسیدن برخی از مطالب به دست علی (ع) است. برخی از روایات نیز مصحف را املا و وحی مستقیم خداوند بر حضرت زهرا (س) دانسته اند. (۳)

بر پایه دیگر روایات، خداوند بعد از وفات پیامبر اکرم (ص)، فرشته ای نزد حضرت زهرا (س) می فرستاد تا او را در غم پدرش دلداری دهد، وی را از جایگاه رسول خدا در بهشت آگاه سازد و با او درباره مطالب گوناگونی گفت و گو کند. حضرت فاطمه (س) سخنان آن فرشته را برای حضرت علی (ع) باز میگفت و آن حضرت (ع) آنها را می نوشت. روایتی این فرشته را جبرئیل (ع) خوانده است. (۴)

در توجیه این احادیث که به ظاهر با هم ناسازگارند، می توان گفت که خداوند به

۱- بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۴۴.

۲- بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۴۴.

۳- بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۳۹.

۴- بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۴۲.

ص: ۱۲۰

واسطه فرشته ای از فرشتگان خود به نام جبرئیل (ع) با آن حضرت سخن گفته است.

توجه دیگر اینکه فاطمه زهرا (س) یک مصحف داشت. درونمایه بخشی از این کتاب، مطالب دریافتی از پدرش و محتوای بخشی دیگر از آن، مطالب جبرئیل بود.

پرسشی که در اینجا مطرح می شود این است که مسلمانان معتقدند که پیامبر اکرم (ص) خاتم انبیا بوده و پس از وفات آن حضرت ارتباط زمین و آسمان (وحی) منقطع شده است. بنابراین، نازل شدن فرشته بر حضرت زهرا (س) و گفتوگویش با آن بزرگوار چگونه توجیه میشود؟

بر پایه آیات قرآن، ارتباط خداوند با کسانی جز پیامبران از راه ارسال فرشتگان و وحی نیز امکان پذیر است؛ چنانکه آیات بسیاری از ارتباط فرشته با حضرت مریم (س) سخن می گوید (۱) و خداوند ارتباط خود را با مادر حضرت موسی (ع) وحی می خواند. (۲)

چنانچه این ارتباط با زنانی مانند مادر موسی (ع) و حضرت مریم (س) امکانپذیر باشد، وقوع آن درباره حضرت فاطمه زهرا (س) که پیامبر اکرم (ص) ایشان را سرور همه زنان در همه زمان ها میخواند، دور از ذهن نیست. معنای انقطاع وحی و قطع ارتباط زمین و آسمان پس از پیامبر اکرم (ص)، از میان رفتن ارتباط خداوند با فردی در جایگاه

۱- وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ * يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَ اسْجُدِي وَ ارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ... إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ ع-يَسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَ جِيهَاً فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ وَ [به یاد آورید] هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته و بر تمام زنان جهان، برتری بخشیده است. ای مریم! [به شکرانه این نعمت] برای پروردگار خود خضوع کن و سجده به جا آور؛ و با رکوع کنندگان رکوع کن. . . [به یاد آورید] هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را به کلمه ای [وجود با عظمتی] از سوی خود بشارت می دهد که نامش مسیح، عیسی پسر مریم است؛ در حالی که در دنیا و آخرت، آبرومند و از مقربان [الهی] خواهد بود». (آل عمران: ۴۲، ۴۳ و ۴۵)

۲- وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَ لَا تَخَافِي وَ لَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَ جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ؛ «ما به مادر موسی الهام کردیم که او را شیر ده و هنگامی که بر [جان] او ترسیدی، وی را در دریا [ی نیل] بیفکن و ترس و غمگین مباش، که ما او را به تو باز می گردانیم و او را از پیامبران قرار می دهیم». (قصص: ۷)

ص: ۱۲۱

پیامبری و مأمور بودن به ابلاغ است، نه قطع ارتباط زمینیان با خداوند و فرشتگان. بر پایه روایات شیعه، گونه‌های از ارتباط میان امامان معصوم و خداوند وجود دارد. (۱) همچنین، کسانی در روایات اهل سنت «مُحَدَّث» خوانده شده‌اند. «مُحَدَّث»، یعنی کسی که با فرشتگان الهی به شیوه‌های ارتباط دارد و از آنان حدیث دریافت می‌کند. (۲)

جای مصحف

این مصحف بر پایه روایات شیعه در زمان‌های گوناگون نزد امامان معصوم (ع) بوده، از امامی به امام دیگر رسیده و جز آن بزرگان کسی بدان دسترسی نداشته است و امامان با استفاده از آن به پیشگویی رویدادها و بیان احکام می‌پرداخته‌اند. (۳)

۱- بحارالانوار، ج ۲۶، صص ۶۶ و ۹۷.

۲- اعیان الشیعه، ج ۱، صص ۳۱۴ و ۳۱۵.

۳- بحارالانوار، ج ۲۶، صص ۱۸ و ۳۸.

ص: ۱۲۲

۳. کدام آیات قرآن درباره ولایت و امامتند؟

اشاره

مفسران و دانشمندان شیعه و اهل سنت درباره فضایل و مناقب امیرالمؤمنین (ع) و اهل بیت (ع) آیات بسیاری ذکر کرده اند که نقل همه آنها در چارچوب این جستار نمی گنجد. «حاکم حسکانی» از علمای معروف اهل سنت، در «شواهد التنزیل» بیش از دویست آیه در این باره گرد آورده است که دو نمونه از آنها گزارش می شود:

الف) آیه تبلیغ

خداوند سبحان می فرماید:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ
(مائده: ۶۷)

ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، به طور کامل به مردم ابلاغ کن و اگر چنین نکنی، رسالت او را انجام نداده ای! خداوند تو را از [خطرات احتمالی] مردم، حفظ می کند و خداوند، گروه کافران [لجوج] را هدایت نمی کند.

همه مفسران شیعه بر پایه روایات اهل بیت (ع) و برخی از مفسران اهل سنت (۱) گفته اند که این آیه درباره علی بن ابی طالب (ع) و ماجرای غدیر خم است.

لحن و خطاب آیه، آن را از آیات قبل و بعدش جدا می کند. پیامبر تنها در این آیه از قرآن برای کتمان پیام، تهدید شده است که اگر نگویی، رسالت خود را به پایان نبرده ای: وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ .

۱- ر. ک: شواهد التنزیل؛ الدرالمثور؛ اسباب النزول، تفسیر الکبیر و تفسیر المنار، ذیل آیه ۶۷ سوره مائده. .

ص: ۱۲۳

بنابراین، پیام مهم آیه را باید دریافت. چند نکته در این آیه هست که جهت گیری محتوایی آن را روشن می کند:

یک - سوره مائده، در پایان عمر شریف پیامبر نازل شده است؛

دو - به جای «

یا ایها النبی « ، یا أَيُّهَا الرَّسُولُ به کار رفته است، که بر رسالت مهم پیامبر دلالت می کند؛

سه - پیامبر درباره نرساندن این پیام مهم، تهدید شده است که اگر نگوید، همه زحماتش هدر می رود؛

چهار - رسول خدا (ص) از چیزی هراس داشت که خداوند او را دلداری داد و فرمود: ما تو را از شر مردم ننگه می داریم. پیامبر از جان خود نمی ترسید؛ زیرا در روزگار تنهایی اش با بت ها مبارزه می کرد، سنگ باران می شد، یارانش شکنجه می شدند و در جنگ ها با مشرکان درگیری نظامی داشت و در همه این میدان ها از خطرها نترسید. ترس و نگرانی او در اواخر عمر و در میان یاران بسیار از چیز دیگری بود؛

پنج - پیامی در این آیه هست که به اندازه همه پیام های دوران نبوت و رسالت پیامبر مهم است: **وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ**؛

شش - درون مایه پیام، مسئله ای بنیادی است. وگرنه در مسائل جزئی و فردی، این همه تهدید و دلداری لازم نیست؛

هفت - پیام آیه، درباره توحید، نبوت و معاد نیست؛ زیرا این اصول، در روزهای نخست بعثت در مکه بیان شده اند و نیازی به این همه سفارش در اواخر عمر حضرت ندارند؛

هشت - پیام آیه درباره نماز، روزه، حج، زکات، خمس و جهاد و... هم نیست؛ زیرا اینها در طول ۲۳ سال دعوت پیامبر بیان شده و مردم نیز به آنها عمل کرده اند.

روایات نقل شده از شیعه و اهل سنت (۱) پیام این آیه را روشن می سازند. روایات

۱- ر. ک: الغدیر، علامه امینی، ج ۱، ص ۴۳؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ذیل آیه ۶۷ مائده..

ص: ۱۲۴

می گویند که آیه درباره هجدهم ذی الحجه سال دهم هجری و سفر «حجه الوداع» پیامبر اسلام است. آن حضرت در بازگشت به سوی مدینه، در منطقه غدیر خم، به امر الهی به همه حاجیان فرمان توقف داد.

پیامبر خدا (ص) در آنجا در میان انبوه یارانش، بر فرازی از جهاز شتران رفت و خطبه ای طولانی خواند. بنابراین، مسئله بسیار مهم بود تا در آن گرمای سوزان و زمین داغ، به گوش مردم برسد. آغاز خطبه درباره توحید، نبوت و معاد بود و تازگی نداشت. سخن تازه و مهم این بود که پیامبر از رحلت خود خبر داد و نظر آنان را درباره خودش جویا شد. همه آنان به کرامت، عظمت، خدمت گذاری و رسالت او به روشنی اقرار کردند. پیامبر مطمئن شد که صدایش به چهار سوی می رسد. آن گاه پیام مهم خود را درباره آینده بیان کرد. دست حضرت علی (ع) را گرفت و بلند کرد و فرمود:

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ. . .» (۱)؛ «هر کس را که من رهبر اویم، علی بن ابی طالب (ع) رهبر اوست. . .» .

بنابراین، درون مایه این پیام مهم، امامت، ولایت و رهبری حضرت علی (ع) بود.

ب) آیه ولایت

خداوند متعال می فرماید:

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (مائده: ۵۵)

۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۸۴؛ ج ۵، ص ۲۴۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۵؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۹۷؛ فضائل الصحابه، نسائی، ص ۱۴؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۱؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۷؛ ج ۹، ص ۱۰۲؛ عمدہالقاری، عینی، ج ۱۸، ص ۲۰؛ تحفه الاحوذی، مبارکفوری، ج ۱۰، ص ۱۳۷؛ المصنف، صنعانی، ج ۱۱، ص ۲۲۵؛ المعیار و الموازنه، اسکافی، ص ۲۱۰؛ المصنف، ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۴۹۶؛ تأویل مختلف الحدیث، ابن قتیبہ، ص ۱۴؛ کتاب السنه، عمرو بن عاصم، ص ۵۹۱؛ سنن الکبری، ج ۵، ص ۱۰۸؛ خصائص امیرالمؤمنین، نسائی، ص ۶۴؛ مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۴۲۹؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۲۷۶. .

ص: ۱۲۵

سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده اند؛ همانان که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع، زکات می دهند.

بنابر روایات شیعه و اهل سنت، روزی فقیری در مسجد از مردم کمک خواست و کسی به او چیزی نداد. حضرت علی (ع) که نماز می گزارد، در حال رکوع با انگشت دست راست به سائل اشاره کرد و او متوجه شد و انگشتر حضرت را از دستشان بیرون آورد. در این هنگام این آیه نازل شد: «تنها ولی شما، خداوند و پیامبرش و کسانی اند که ایمان آورده اند و نماز برپا می دارند و در حال رکوع، زکات می دهند». (۱)

کلمه «ولی» در آیه به معنای دوست، ناصر و یاور نیست؛ زیرا ولایت در معنای دوستی و یاری کردن، ویژه کسانی نیست که نماز می خوانند و در رکوع زکات می دهند. بلکه حکمی عمومی برای همه مسلمانان است؛ یعنی مسلمانان باید یک دیگر را دوست بدارند و یاری کنند، حتی کسانی که زکات بر آنان واجب نیست و چیزی ندارند تا زکات بدهند. پس دوستی و یاری کردن مسلمانان ویژه انفاق کنندگان در رکوع نیست، بلکه مقصود از ولی در این آیه، ولایت به معنای امامت و رهبری است؛ به ویژه اینکه چنین ولایتی همراه با ولایت پیامبر و خدا آمده و هر سه با یک جمله ادا شده است.

ج) آیه تطهیر

خداوند سبحان می فرماید:

... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً... (احزاب: ۳۳)

... حقیقتاً خداوند می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند...

این آیه، درباره پنج تن «آل عبا»، یعنی پیامبر اکرم (ص)، علی، فاطمه، حسن و

۱- ر. ک: شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۰۹؛ الجامع لأحكام القرآن، قرطبی، ج ۶، ص ۲۲۱؛ اسباب النزول، ص ۱۳۳.

ص: ۱۲۶

حسین (ع) آمده است (۱) و عصمت (معصوم بودن) آنان را ثابت می‌کند و «آیههه تطهیر» خوانده می‌شود. (۲)

پس از نزول آیه تطهیر، رسول خدا (ص) تا مدتی، هنگام نماز صبح یا هر نماز (۳)، بر در خانه فاطمه زهرا (س) می‌ایستاد و دو دستش را بر دو سوی در می‌گذاشت و می‌فرمود:

السلام علیکم أهل البيت و رحمه الله و برکاته، الصلاة رحمکم الله إِنْما يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً
أنا حَزْبٌ لِمَنْ حَارَبْتُمْ، أَنَا سِلْمٌ لِمَنْ سَأَلْتُمْ. (۴)

سلام بر شما اهل بیت و رحمت و برکات او، به سوی نماز بشتابید، رحمت خدا بر شما، «همانا، خداوند می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد». من با کسی که با شما در جنگ باشد در جنگم و با کسی که با شما در سازش باشد در سازشم.

درباره مدت آمدن آن حضرت و سلام کردن و قرائت آیه تطهیر بر در خانه فاطمه (س) (۵) روایات گوناگونی هست و از چهل روز تا هفده ماه نوشته‌اند. (۶) برخی از

۱- صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۰؛ مسند ابویعلی، ج ۷، ص ۵۹؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۱؛ صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۳۰؛ مستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۲، ص ۴۱۶؛ سنن الکبری، ج ۲، ص ۱۵۰؛ ج ۵، ص ۱۰۸؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۹۱؛ تحفه الاحوذی، ج ۹، ص ۴۹؛ مسند، سلیمان بن داود طرابلسی، ص ۷۴؛ المصنف، ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۵۰۱؛ خصائص أمير المؤمنين، ص ۶۳؛ معجم الاوسط، طبرانی، ج ۳، ص ۳۸۰؛ الاستیعاب، ابن عبدالبر، ج ۴، ص ۱۵۴۲.

۲- المیزان، محمدحسین طباطبایی، ج ۱۶، ص ۳۱۱.

۳- ابن عباس گفته است: هر روز وقت هر نماز؛ یعنی روزی پنج مرتبه این کار را می‌کرد «یأتی کلّ یوم باب علی بن ابی طالب - رضی الله عنه - وقت کلّ صلاة فيقول: السلام عليكم و رحمه الله و برکاته أهل البيت. إِنْما يُرِيدُ اللهُ . الصلاة رحمکم الله! کل یوم خمس مرّات». الدر المنثور، ج ۶، ص ۶۰۶.

۴- الدر المنثور، ج ۶، ص ۶۰۶.

۵- پیامبر (ص) از کنار همسران خود حرکت می‌کرد و به در خانه فاطمه می‌رفت و با خواندن آیه تطهیر بر اهل آن سلام می‌داد و هرگز کسی مدعی نشده است که حتی یک بار با همسران خود چنین کرده باشد.

۶- شواهد التنزیل، ج ۲، صص ۵۰ و ۵۱. ضرب این اعداد در پنج (شمار نمازهای روزانه) بر این دلالت می‌کند که نبی اکرم ۹ بین دویست تا ۲۵۰۰ بار این کار را تکرار کرد. اگر تنها هنگام نماز صبح چنین کرده باشد، بین چهل تا پانصد بار این ماجرا تکرار شده است. .

ص: ۱۲۷

روایات بدین اشعار دارند که آن حضرت تا پایان عمر شریفشان این کار را تکرار می کردند. ابوالحمراء، خادم رسول اکرم (ص) چنین می گوید:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) يَجِيءُ عِنْدَ كُلِّ صَلَاةٍ فَيَأْخُذُ بِعِضَادِهِ هَذَا الْبَابِ؛ ثُمَّ يَقُولُ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ. فَيُرْدُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْبَيْتِ «وَعَلَيْكُمْ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»، فَيَقُولُ: الصَّلَاةُ رَحِمَكُمُ اللَّهُ! إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.

رسول خدا (ص) به هنگام هر نماز صبح به چهارچوب این درب دست گذاشته و سپس می فرمود: «سلام بر شما ای اهل بیت و رحمت خدا و برکاتش» و از داخل خانه نیز جواب می آمد: «و سلام و رحمت و برکاتش بر شما باد». آن گاه رسول خدا (ص) می فرمود: «به سوی نماز بشتابید رحمت خدا بر شما باشد. همانا خداوند می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد».

«نفع بن حارث» که راوی این حدیث است، از «ابوالحمراء» پرسید: «در خانه، چه کسانی بوده اند؟» وی جواب داد: «علی، فاطمه، حسن و حسین (ع)». (۱)

جمله

«يَجِيءُ عِنْدَ كُلِّ صَلَاةٍ فَيَأْخُذُ بِعِضَادِهِ هَذَا الْبَابِ»؛ «وقت هر نماز صبح می آمد» و اشاره نکردن به مدت آن، گویای آن است که آن حضرت تا پایان عمرش چنین می کرد؛ چنان که روایت سیوطی از ابن عباس نیز چنین ظهوری دارد.

حدیث «ابوالحمراء» در مآخذ شیعه بدین گونه آمده است:

فَلَمْ يَزَلْ يَفْعَلُ ذَلِكَ كُلِّ يَوْمٍ إِذَا شَهِدَ الْمَدِينَةَ حَتَّى فَارَقَ الدُّنْيَا. (۲)

همواره هر روز این کار را انجام می داد هر گاه که به مدینه می آمد تا زمانی که دنیا را ترک نمود.

۱- شواهد التنزیل، ج ۲، صص ۴۷ و ۴۸. حاکم حسکانی که از بزرگان علمای اهل سنت است، افزون بر این روایت، روایات دیگری می آورد که در آنها به مدت های مذکور اشاره شده است؛ ر. ک: شواهد التنزیل، ج ۲، صص ۱۸-۱۴۰.

۲- تفسیر القمی، ج ۲، ص ۶۷.

ص: ۱۲۸

امام مجتبی (ع) نیز پس از پذیرش صلح تحمیلی، در سخنرانی خود در حضور معاویه فرمود:

ثُمَّ مَكَثَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) بَعْدَ ذَلِكَ بَقِيَةَ عُمُرِهِ حَتَّى قَبِضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ يَأْتِينَا كُلَّ يَوْمٍ عِنْدَ طُلُوعِ الْفَجْرِ، فَيَقُولُ الصَّلَاةُ يَزَحْمُكُمْ اللَّهُ. (۱)

بعد از آن رسول خدا (ص) بقیه عمرش تا هنگامی که خداوند او را به سوی خویش برد، هر روز هنگام طلوع فجر نزد ما می آمد و می گفت: «به سوی نماز بشتابید. رحمت خدا بر شما باد».

این دو عبارت، به صراحت می گویند که پیامبر اکرم (ص) تا پایان عمر همواره چنین می کرد. (۲)

(د) آیه اطعام

خداوند متعال می فرماید: وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا؛ «و به [پاس] دوستی [خدا]، بینوا و یتیم و اسیر را خوراک می دهند». (انسان: ۸)

۱- الامالی، طوسی، ص ۵۶۵.

۲- مدینه آن روز، پیوسته محل رفت و آمد گروه های گوناگونی بود که از شهرها و روستاهای دور و نزدیک بدان جا می آمدند و با پیغمبر اکرم (ص) مذاکره و مباحثه میکردند، آیات الهی را می شنیدند، احکام را از او می آموختند، پاسخ پرسش های خود را درمی یافتند. . . . از این رو، گمان می رود که آن حضرت برای شناساندن «اهل بیت»، یعنی مرجع حل مشکلات پس از خود، به تازه مسلمانان و یادآوری دیگران، تا آخر عمر شریفش این کار را تکرار کرده باشد. سر اختلاف روایات این است که هر یک از راویان، مدت مشاهده خود را بیان کرده است؛ یعنی یکی از آنان چهل روز در مدینه بوده و دیده که هر روز پیغمبر اکرم (ص) این عمل را تکرار می کند و دیگری شش ماه در مدینه بوده است و سومی هفت ماه و . . . شاید آیه تطهیر هفده ماه پیش از رحلت رسول اکرم (ص) نازل شده و آن حضرت در همه این مدت، تلاوت آن را بر در خانه دختر خود تکرار کرده باشد. بنابراین، این روایت ها را با یکدیگر می توان جمع کرد. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۷۷. خود این کار پیامبر (ص) و پی گیری آن، نمونه صبر و استقامت و امتثال این فرمان الهی بوده است: وَأَمْرُ أَهْلِكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبْرٍ عَلَيْهَا (طه: ۱۳۲).

این آیه در شأن اهل بیت نازل شده است و سندی بزرگ برای اثبات فضیلت اهل بیت پیامبر (ص) است.

«ابن عباس» می گوید: حسن و حسین (ع) بیمار شدند. پیامبر با جمعی از یارانش به عیادتشان آمدند و به علی (ع) گفتند: «ای ابوالحسن! خوب بود ندی برای شفای فرزندان خود می کردی». علی (ع) و فاطمه (س) و فضه (خادمه آنان) نذر کردند که اگر آنان شفا یابند، سه روز روزه بگیرند. چیزی نگذشت که هر دو شفا یافتند. اما دستشان تهی بود. علی (ع) سه من جو قرض کرد و فاطمه (س) یک سوم آن را آرد ساخت و نان پخت. هنگام افطار سائلی بر در خانه آمد و گفت: «

السَّلامَ علیکم اهل بیت محمد (ص) . . .»؛ «سلام بر شما ای خاندان محمد! مستندی از مستمندان مسلمانم؛ غذایی به من بدهید». همه آنان مسکین را بر خود مقدم داشتند و سهمشان را به او دادند و آن شب جز آب چیزی نخوردند.

روز دوم را همچنان روزه گرفتند و هنگام افطار غذایی (همان نان جوین) آماده کردند. یتیمی بر در خانه آمد و آنان آن روز نیز ایثار کردند و غذای خود را به او دادند و بار دیگر با آب افطار کردند.

روز سوم اسیری به هنگام غروب آفتاب بر در خانه آمد و آنان باز سهم غذای خود را به او دادند. علی (ع) صبح هنگام، دست حسن و حسین (ع) را گرفت و به خدمت پیامبر (ص) رفت. پیامبر دید که آنان از شدت گرسنگی می لرزند و فرمود: «این حال شما برای من بسیار گران است».

سپس برخاست و با آنان به سوی خانه فاطمه به راه افتاد و دید که دخترش در محراب به عبادت ایستاده، درحالی که از شدت گرسنگی شکم او به پشتش چسبیده و چشم هایش به گودی نشسته است.

پیامبر نگران شد، اما در همین هنگام جبرئیل فرود آمد و گفت: «ای محمد! این

ص: ۱۳۰

سوره را بگیر! خداوند با چنین خاندانی به تو تهنیت می گوید». سپس سوره «هل اتی» را بر او خواند. (۱)

تاسه نان نداد در حق او هفده آیت خدای نفرستاد (۲)

ه آیه مباهله

خداوند سبحان می فرماید:

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ (آل عمران: ۶۱)

هرگاه بعد از علم و دانشی که به تو رسیده [باز] کسانی درباره مسیح با تو به ستیز برخیزند، بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما نیز فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما نیز زنان خود را؛ ما از نفوس خود [و کسی که همچون جان ماست] دعوت کنیم، شما نیز از نفوس خود؛ آن گاه مباهله [و نفرین] کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

مفسران گفته اند که این آیه، درباره هیئت نجرانی است که پیامبر آنان را به مباهله فراخواند. آنان از حضرت مهلت خواستند و پس از گفت و گو با شخصیت های نجران، روحانی بزرگشان (اسقف) به آنان گفت: «شما فردا به محمد نگاه کنید. اگر با فرزندان و خانواده اش برای مباهله بیاید، از مباهله با او بترسید و اگر با یارانش بیاید، با او مباهله کنید». فردای آن روز، پیامبر دست در دست علی بن ابی طالب (ع) آمد و حسن و حسین (ع) پیش روی او راه می رفتند و فاطمه (س) پشت سرش بود. نصارا نیز بیرون

۱- کشف الاسرار، میبیدی، ج ۱۰، ص ۳۲۰؛ مفاتیح الغیب، فخرالدین رازی، ج ۳۰، ص ۷۴۷؛ زاد المسیر فی علم التفسیر، ج ۴، ص ۷۷.

۲- سنایی غزنوی، دیوان شعر.

ص: ۱۳۱

آمدند؛ چنان که اسقف پیشاپیش آنان بود. او درباره همراهان پیامبر پرسید و به او گفتند که این، پسرعمو و دامادش و محبوب ترین خلق خدا نزد او و این دو پسر، فرزندان دختر او از علی و آن بانوی جوان، دخترش فاطمه، عزیزترین و نزدیک ترین مردم نزد اوست. . . . اسقف گفت: «من مردی را می بینم که با کمال جرئت مباهله می کند و گمان می کنم که راستگو باشد. از این رو، به خدا قسم یک سال بیشتر بر ما نخواهد گذشت که در همه دنیا، حتی یک نصرانی هم وجود نداشته باشد که آب بنوشد». وی عرض کرد: «ای ابوالقاسم! ما با تو مباهله نمی کنیم، بلکه با تو مصالحه می کنیم». پیامبر (ص) نیز با آنان مصالحه کرد. (۱)

۱- احکام القرآن، ج ۲، ص ۲۹۱؛ البحر المحيط فی تفسیر، ابن حیان اندلسی، ج ۳، ص ۱۸۷؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۳۹؛ تفسیر کشف الاسرار، میبیدی، ج ۲، ص ۱۴۷؛ امتاع الاسماع، ج ۲، ص ۹۵؛ تحفه الاحوذی، ج ۸، ص ۲۷۹؛ نظم درر السمطین، زرنندی، ص ۱۰۸؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۶۵.

ص: ۱۳۲

۴. چرا امام علی (ع) پس از به خلافت رسیدن، قرآن مدون خود را به مردم ارائه نکرد؟

متن مصحف امام علی (ع) از نظر شمار آیات و سوره‌ها، مانند نسخه کنونی قرآن کریم و تنها در ترتیب سوره‌ها با آن متفاوت بود. همچنین مصحف آن حضرت توضیحات و افزوده‌هایی مانند ذکر شأن نزول‌ها و مکان و ترتیب نزول و... را در بردارد.

پس مصحف امام علی (ع) از نظر محتوا چیزی افزون بر قرآن کنونی نداشت، اما اینکه چرا امام آن را به مردم ارائه نکرد، به این دلیل بود که قرآن موجود در همه سرزمین اسلامی منتشر شده بود و شایسته نبود قرآن دیگری که تنها از نظر ترتیب سوره‌ها با آن تفاوت دارد، به مردم عرضه شود.

بی‌گمان، بر پایه مدارک و منابع فریقین، اصل وجود چنین مصحفی ثابت، بلکه شمار منابع اهل سنت و اخبار آنان در این باره از منابع شیعه بیشتر است.

گزارش این مصحف در منابع امامیه بدین شرح است:

«کتاب سلیم بن قیس» (۱)؛

«الکافی» (۲)، نوشته «ابوجعفر کلینی» (م ۳۲۸ ه. ق)؛

«کتاب التفسیر» (۳) معروف به «تفسیر عیاشی» نوشته «محمد بن مسعود عیاشی» از دانشمندان قرن چهارم؛

۱- کتاب سلیم بن قیس، صص ۵۸۱، ۵۸۲، ۶۶۰ و ۶۶۵.

۲- کافی، ج ۲، ص ۶۳۳.

۳- تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج ۲، ص ۳۰۷.

ص: ۱۳۳

«الاعتقادات» (۱) نوشته «ابوجعفر صدوق» (م ۳۸۶ه. ق)؛

«مناقب آل ابی طالب» (۲) نوشته «ابن شهر آشوب مازندرانی» (م ۵۸۸ه. ق).

«ابن شهر آشوب» به چند طریق از اهل سنت و با ذکر چند منبع به این مطلب پرداخته است. (۳) گزارش این افراد از اصل وجود این مصحف، یکسان و بدین صورت است:

علی (ع) پس از وفات پیغمبر خدا (ص) در خانه نشست و به جمع و تدوین قرآن همت گماشت. اهل سنت نیز تا سده هشتم از این مصحف در کتاب هایشان گزارش داده اند:

«الطبقات الکبری»، نوشته «محمد بن سعد» (م ۲۳۰ه. ق)؛

«فضائل القرآن» (۴) نوشته «ابن ضریس» (م ۲۹۴ه. ق)؛

«کتاب المصاحف» (۵) نوشته «ابن ابی داود» (م ۳۱۶ه. ق)؛

«کتاب الفهرست» (۶) نوشته «ابن ندیم» که از «احمد بن جعفر منادی» معروف به «ابن منادی» خبر می دهد؛

«المصاحف» (۷) نوشته «ابن اشته» (م ۳۶۰ه. ق)؛

«حلیه الاولیاء و طبقات الأصفیاء» (۸) و «الاربعین» (۹) نوشته «ابی نعیم الاصفهانی» (م ۴۳۰ه. ق)؛

«الإستیعاب فی معرفه الاصحاب» (۱۰) نوشته «ابن عبدالبر» (م ۴۶۳ه. ق) که از دو

۱- الاعتقادات، شیخ صدوق، ص ۸۱.

۲- مناقب آل ابی طالب، ج ۲، صص ۵۰ و ۵۱.

۳- مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۵۲.

۴- فضائل القرآن، محمد بن ایوب بن ضریس، ص ۳۶.

۵- کتاب المصاحف، سلیمان بن اشعث، ص ۶۱.

۶- کتاب الفهرست، محمد بن اسحاق، صص ۳۱ - ۳۲.

۷- الاتقان، جلال الدین سیوطی، ج ۱، ص ۵۸.

۸- حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ابونعیم اصفهانی، ج ۱، ص ۶۷.

۹- مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۵۰.

۱۰- الإستیعاب، ج ۳، ص ۹۷۴.

ص: ۱۳۴

طریق نقل کرده است؛

«شواهد التنزیل» (۱) نوشته «حاکم حسکانی» از دانشمندان قرن پنجم که با سندهای گوناگون این مصحف را گزارش کرده است؛

«مفاتیح الاسرار و مصابیح الأنوار» (۲) نوشته «عبدالکریم شهرستانی» (م ۵۴۸ه. ق) که به تفصیل خبر این مصحف را آورده و از چگونگی تدوین، عرضه آن به اصحاب در مسجد، پذیرفتن آنان و احتجاج امام سخن گفته است؛

«المناقب» (۳) نوشته «خطیب خوارزمی» (م ۵۶۸ه. ق)؛

«التسهیل فی علوم التنزیل» (۴) نوشته «ابن جزئی کلبی» (م ۷۴۱ه. ق).

«ابن ابی داود» نیز گزارش این مصحف را از طریق «اشعث بن سوار» آورده است. (۵)

گردآوری قرآن در یک جا بر پایه برخی از روایات، به سفارش خود رسول خدا (ص) سامان یافت و بی گمان هیچ کس به اندازه امام علی (ع)، شایستگی این کار را نداشت. (۶)

۱- شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، حاکم حسکانی، ج ۱، صص ۳۶ - ۳۸.

۲- مفاتیح الاسرار و مصابیح الانوار، عبدالکریم شهرستانی، ج ۱، ص ۱۲۱.

۳- المناقب، موفق بن احمد خوارزمی، ص ۹۴.

۴- علوم القرآن عند المفسرین، ج ۱، ص ۳۵۱.

۵- کتاب المصاحف، سلیمان بن اشعث، ص ۱۶.

۶- امام علی دروازه شهر دانش پیامبر خدا بوده و هیچ کس از پیشینیان و پسینیان از ایشان در دانش پیشی نگرفته و خودش نیز فرموده است: «به خدا سوگند هیچ آیه ای فرود نیامد، جز آنکه می دانم درباره چه و در کجا بوده و در مورد چه کسی است».

مرحوم سیدعبدالحسین شرف الدین در کتاب پراج المراجعات به این احادیث استناد کرده و محقق کتاب، یعنی شیخ حسین الراضی نیز در الهوامش التحقیقه به پیوست کتاب، مدارک و طرق آنها را آورده است؛ ر. ک: الهوامش التحقیقه (ملحق کتاب المراجعات)، حسین الراضی، صص ۴۲۵ - ۴۳۱.

ص: ۱۳۵

۵. چرا شیعیان به احادیث پیامبر (ص) استناد نمی‌کنند؟ آیا احادیث ائمه (ع) همان احادیث پیامبر (ص) است؟

شیعیان به احادیث پیامبر اسلام (ص) و ائمه اهل بیت (ع) عمل می‌کنند و امامان از پیش خود سخن نمی‌گویند، بلکه گفته‌هایشان، چکیده کتاب و سنت پیامبر (ص) شمرده می‌شود که از طریق امیر مؤمنان (ع) به آنان رسیده است. امامان، خود بارها تصریح کرده‌اند که چیزی از خود نمی‌گوییم یا آنچه را می‌گوییم از جدمان پیامبر اسلام (ص) است. (۱)

خوشبختانه روایاتی که شیعه از پیامبر گرامی نقل می‌کند، فراوان و چشم‌گیرند. حتی برخی از علمای شیعه، روایاتی که اهل بیت یا شیعیان با اسناد به پیامبر نقل کرده در کتابی گرد آورده‌اند.

عمل کردن شیعه به روایات اهل بیت (ع) به دلیل حدیث ثقلین است که اهل بیت را همتای قرآن می‌داند. این حدیث از اخبار متواتر شمرده می‌شود و هیچ محدث واقع‌گرای نمی‌تواند آن را انکار کند.

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۵.

۶. احادیث کتاب های وسائل الشیعه و بحارالانوار از چه منابعی گرفته شده اند؟

منابع کتاب های معتبر شیعه چنین اند:

الف) «کافی»، نوشته «محمد بن یعقوب کلینی» (م ۳۲۹ه. ق)؛

ب) «من لایحضره الفقیه»، نوشته «شیخ صدوق» (م ۳۸۱ه. ق)؛

ج) «تهذیب الاحکام»، نوشته «شیخ طوسی» (م ۴۶۰ه. ق)؛

د) «الاستبصار فیما اختلف فیہ الاخبار»، نوشته «شیخ طوسی» (م ۴۶۰ه. ق).

نویسندگان این کتاب ها، روایات آنها را با سندهای متصل از نخستین «جوامع شیعی» در سده های دوم و سوم هجری گرد آورده اند.

«الجامع»، نوشته «احمد بن محمد بن ابی نصر بزنی» (م ۲۲۱ه. ق) و «المحاسن»، نوشته «احمد بن محمد بن خالد برقی» (م ۲۷۲ه. ق) و «نوادیر الحکمه»، نوشته «محمد بن احمد بن عمران اشعری» (م ۲۹۳ه. ق) برخی از این جوامع اند.

افزون بر اینها شاگردان امام باقر (ع)، امام صادق (ع) و امام کاظم (ع) چهارصد رساله که «اصل» نامیده می شدند، نوشته اند که از مدارک دست اول جوامع حدیثی شیعه به شمار می آیند.

بنابراین، کتاب هایی مانند «بحارالانوار»، «وسائل الشیعه»، «مستدرک» و... بر پایه این کتاب ها استوارند. این کتاب ها به «جامع الاصول» نوشته «ابن اثیر جزیری» یا «کنز العمال» نوشته «متقی هندی» می مانند که نخستین منبعشان صحاح ششگانه است. کتاب های متأخر دسته بندی و گردآوری تازه ای از کتاب های پیشین عرضه می کنند.

ص: ۱۳۷

۷. آیا کتاب «کافی» به حضرت مهدی (عج) عرضه شده و همه روایات آن صحیح است؟

«کافی»، از قدیمی ترین و معتبرترین کتاب های روایی شیعه است که در عصر غیبت صغری نوشته شده است.

این کتاب را بیش از هزار سال پیش یکی از برجسته ترین راویان و فقیهان شیعه نوشته و مانند آن تاکنون یافت نشده است. علما و فقهای شیعه بدان بسیار توجه کرده و در منابع مهم روایی و نوشته های ارزش مندشان از روایت های آن بهره برده اند.

این کتاب روایات پیامبر (ص) و اهل بیت آن حضرت (ع) را در بردارد و با بهترین شیوه به علوم و معارف اسلامی می پردازد و آنها را با روشی زیبا عرضه می کند.

این کتاب فاصله زمانی کوتاهی با اصول معتبر و نخستین شیعه دارد. نویسنده آن، روایت ها را مستقیماً از راویان گرفته و قلمش نیز از دقت و گزیده گویی شایسته ای برخوردار بوده است.

«شیخ مفید» می فرماید:

«الكافی هو من أجل كتب الشيعة وأكثرها فائدة»؛ «کتاب کافی از بهترین کتاب های شیعه و سودمندترین آنهاست».

«شهید اول»، «محمد بن مکی» می فرماید: «

کتاب الکافی فی الحدیث الذی لم یعمل الأصحاب مثله»؛ «کافی، کتاب روایتی است که تاکنون اصحاب و علمای شیعه مانند آن را ننگاشته اند».

«فیض کاشانی» می فرماید:

الکافی أشرفها وأوثقها وأتمها وأجمعها لاشتماله علی الأصول من بينها وخلوه من الفضول وشینها.

ص: ۱۳۸

کتاب کافی ارزشمندترین و معتبرترین و کامل‌ترین و جامع‌ترین کتاب از کتب اربعه است؛ زیرا برخلاف بقیه کتب اربعه، علاوه بر فروع دین و ابواب فقه، شامل اصول دین نیز می‌باشد و روایات غیر صحیح و ضعیف هم در آن وجود ندارد.

«شهید ثانی» می‌فرماید:

الكتاب الكافي والمنهل العذب الصافي، ولعمري لم ينسج على منواله، ومنه يعلم قدر منزلته وجلاله حاله.

کتاب کافی آبی شیرین، زلال و گواراست و به جان خودم سوگند که همانند آن نگاشته نشده است و از ارزش کتاب می‌توان به منزلت و جلال و بزرگی مؤلف آن نیز پی برد.

«علامه مجلسی» می‌فرماید:

أضبط الأصول وأجمعها، وأحسن مؤلفات الفرقه الناجيه وأعظمها.

[کتاب کافی] باضابطه‌ترین و کامل‌ترین کتاب روایی و بهترین و بزرگ‌ترین تألیف مذهب بر حق شیعه است.

ویژگی های کافی را چنین می‌توان برشمرد:

الف) از ویژگی های مهم این کتاب، هم عصر بودن مؤلف آن با سفرای امام زمان (عج) و دسترسی داشتن وی به آنهاست. سفرای آن حضرت در «بغداد» بودند و «کلینی» نیز در همین شهر می‌زیست. وفات وی و آخرین سفیر امام عصر (عج)، «علی بن محمد سمري» در یک سال روی داد؛

ب) نویسنده این کتاب خود را به ذکر کامل سند تا امام معصوم مقید می‌دانست و این خود ارزش و اعتبار خاصی به روایات این کتاب می‌بخشد؛

ج) روایات در این کتاب به ترتیب اعتبار آورده شده‌اند و روایات اول هر باب از جهت سند و اعتبار از ارزش بیشتری برخوردارند؛

ص: ۱۳۹

د). این کتاب همه علوم و معارف اسلامی را در بردارد. این آموزه‌ها از اهل بیت روایت شده و به دست مؤلف آن رسیده است و بیشتر مباحث عقیدتی و فقهی را در برمی گیرد.

کافی بیش از شانزده هزار روایت دارد که این تعداد روایت از همه روایات صحاح سته بیشتر است. با این حال، «کافی» از روایات ضعیف تهی نیست و توجه به این نکته نشانه واقع‌گرایی علمای شیعه است. عالمان شیعه معتقد نیستند که «این کتاب بر حضرت مهدی (عج) عرضه شده باشد». نویسنده شرح حال «شیخ کلینی» در مقدمه «کافی» می نویسد:

«ويعتقد بعض العلماء انه عرض علي القائم»؛ «برخی از علما چنین اعتقادی داشته‌اند که این کتاب بر امام مهدی عرضه شده است».

چنین گفته نادر و بی سند نمیتواند مایه سرچشمه اشکال یا سؤال باشد.

ص: ۱۴۰

۸. آیا امام صادق (ع) از انتساب داشتن به ابوبکر افتخار می کند؟

برخی افراد برای اثبات وجود رابطه ای نیکو میان خلفای سه گانه و اهل بیت (ع) به روایتی از امام جعفر صادق (ع) تمسک می کنند که حضرت فرمود:

«وَلَدَنِي أَبُو بَكْرٍ مَرْتِينَ» ، اما این روایت به چند دلیل، ضعیف و از همین روی جعلی است:

الف) از میان علمای شیعه تنها مرحوم «ابوالفتح اربلی» در «کشف الغمه» این روایت را نقل کرده است که از نظر دیگر عالمان شیعه نمی توان بدان استناد کرد؛ زیرا راوی آن «عبدالعزیز بن اخضر جنابذی» است که رجالیان او را توثیق نکرده اند و به همین دلیل به وی نمی توان اعتماد کرد. (۱)

ب) این روایت مرسل است؛ زیرا عبدالعزیز در ۶۱۱ ه. ق وفات یافته و امام صادق (ع) در ۱۴۸ ه. ق به شهادت رسیده و میان این دو به لحاظ تاریخی فاصله بسیاری است. همچنین روایت مرسله ارزش استناد ندارد.

افزون بر این، چنین استنادهایی از دید عقلی ارزشمند نیستند؛ زیرا ناقل مدعی سخنی است که مخاطبش به درستی آن اعتقاد ندارد؛ یعنی با روایتی که شیعیان آن را نمی پذیرند، بر ضد آنان نمی توان استدلال کرد.

«ابن حزم اندلسی» در این باره می گوید:

معنا ندارد که ما علیه شیعیان به روایات خودمان استدلال کنیم، درحالی که آنها قبول ندارند و نیز معنا ندارد که آنها به روایت خودشان علیه ما استناد کنند، درحالی که ما آن روایات را قبول نداریم. از این رو، لازم است

۱- کشف الغمه، ابو الفتح اربلی، ج ۲، ص ۳۷۴ .

ص: ۱۴۱

که در برابر خصم به چیزی استناد شود که او قبول دارد و برای او حجت است. (۱)

ج) کتب اهل سنت نیز این روایت را صحیح ندانسته اند؛ زیرا چند راوی مجهول و ضعیف در سلسله سند این روایت وجود دارد؛ برای نمونه، بر پایه روایت «مزی» در «تهذیب الکمال» (۲)، این افراد در سند آن وجود دارند:

یک - أبوالبرکات داود بن أحمد بن محمد بن ملاعب البغدادی

وی مجهول است؛ چنان که «ذهبی» در «تاریخ اسلام» (۳) و «صفدی» در «الوافی بالوفیات» (۴)، از وی نام برده، اما هیچ جرح و تعدیلی درباره اش نیاورده اند.

دو - عبدالصمد بن علی بن محمد

وی نیز مجهول است؛ چنان که «خطیب بغدادی» در «تاریخ بغداد» (۵) نامش را آورده، اما هیچ مدح و ذمی درباره اش نقل نکرده است.

سه - احمد بن محمد بن إسماعیل الآدمی

او مجهول است.

چهار - عبدالعزیز بن محمد الأزدی

«نمازی» در «مستدرکات علم الرجال» (۶) نام وی را ذکر و به مجهول بودنش تصریح می کند.

۱- الفصل فی الاهواء و الملل و النحل، ابن حزم الاندلسی، ج ۴، ص ۱۵۹.

۲- تهذیب الکمال، ج ۵، صص ۸۱ و ۸۲.

۳- تاریخ اسلام، ج ۴۴، ص ۲۸۷.

۴- الوافی بالوفیات، ج ۱۳، ص ۲۸۶.

۵- تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۴۶.

۶- مستدرکات علم الرجال، ج ۴، ص ۴۴۵.

ص: ۱۴۲

پنج - حفص بن غیاث

وی از قضات هارون الرشید بود و از همین روی، ضعیف است؛ چنان که در ترجمه اش آورده اند: «علی بن مدینی» گفته است احادیث «حفص» و «حاتم بن وردان» از جعفر بن محمد (ع) پذیرفتنی نیست. (۱)

«ابن عساکر» در «تاریخ مدینه دمشق» (۲) سند دومی برای این روایت آورده است که در آن «اسماعیل بن محمد بن الفضل» وجود دارد و ابن عساکر روایت را از وی نقل می کند. «ذهبی» درباره وی چنین می نویسد:

وكان ابن عساکر لما رأى إسماعیل بن محمد وَقَدْ كَبَّرَ وَنَقَصَ حِفْظَهُ.

وقتی ابن عساکر اسماعیل را دید، اسماعیل پیر شده و حافظه اش خوب کار نمی کرد.

بنابراین، نمی توان به روایت «ابن عساکر» اعتماد کرد. «ذهبی» همچنین نوشته است:

قال أبوسعید: . . . و رأیته و قد ضعف و ساء حفظه. (۳)

من در حالی او را دیدم که از جهت روایی ضعیف شده بود و حافظه اش خوب کار نمی کرد.

«معاذ بن المثنی» نیز در این سند هست که «محمد بن ابی یعلی» در «طبقات الحنابله» و «ابراهیم بن مصلح» در «المقصد الأرشد» درباره وی می نویسند:

قال أحمد بن حنبل هو رجل سوء ساقط العدالة (۴)؛ «احمد بن حنبل گفته است: وی آدم بد و فاقد عدالت است».

جناب «ذهبی» در «سیر اعلام النبلاء» (۵) سند سومی آورده است که به دلایل زیر

۱- التعدادیل والتجریح، سلیمان بن خلف، ج ۱، ص ۵۱۳.

۲- تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۴۴، صص ۴۵۳ و ۴۵۴.

۳- سیر اعلام النبلاء، ج ۲۰، ص ۸۶.

۴- المقصد الأرشد فی ذکر اصحاب الامام احمد، ابراهیم بن مصلح، ج ۳، ص ۳۵؛ طبقات الحنابله، محمد بن ابی یعلی، ج ۱، ص ۳۹۹.

۵- سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۲۵۹.

ص: ۱۴۳

پذیرفتنی نیست:

اول - روایت مرسل و سلسله سندش تا «حفص بن غیاث» نقل نشده است. شاید سلسله سند همان سند «مزی» باشد که در آن صورت همان اشکالات در آن وجود دارد؛

دوم - «حفص بن غیاث» کثیر الغلط و کم حافظه بود و روایات او از امام صادق (ع) «منکر» و ناپذیرفتنی است.

برخی از علمای اهل سنت به ویژه «ذهبی» و «ابن حجر» در کتاب های گوناگون، این روایت را نقل کرده، اما هیچ یک سندی برای آن نیاورده اند.

بنابراین، همه سندهای این روایت، برای استدلال ارزشی ندارند و نمی توان به آن اعتماد کرد.

د) علاوه بر سند روایت، به لحاظ محتوا و دلالت نیز نمی توان آن را پذیرفت. «مزی» در «تهذیب الکمال» (۱) و «ذهبی» در «سیر اعلام النبلاء» (۲) در این باره می نویسند:

حدثنا حفص بن غياث، قال: سَمِعْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ: مَا أَرْجُو مِنْ شَفَاعَةِ عَلِيٍّ شَيْئًا إِلَّا وَأَنَا أَرْجُو مِنْ شَفَاعَةِ أَبِي بَكْرٍ مِثْلَهُ وَ لَقَدْ وَ لَدَنِي مَرَّتَيْنِ.

حفص بن غیاث می گوید: از جعفر بن محمد (امام صادق (ع)) شنیدم که می گفت: «همان گونه که به شفاعت علی بن ابی طالب امید دارم، به شفاعت ابوبکر نیز امید دارم؛ چه اینکه دوبار از او متولد شده ام».

«شهید نور الله تستری» در پاسخ به این مطلب می نویسد:

دلیل بر دروغ بودن این خبر همین بس که صاحب شفاعت کبری، جدش رسول خدا (ص) است؛ پس سزاوار نیست که آن حضرت شفاعت جدش را فراموش کرده باشد و اظهار امید به شفاعت غیر کرده باشد، به ویژه ابوبکر که خودش در آن روز که مال و فرزندان سودی نمی بخشد، شفاعت کننده و

۱- تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۸۲.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۲۵۹.

ص: ۱۴۴

حمایت کننده ای ندارد؛ مگر کسی که با قلب سلیم به پیشگاه خدا آید! مگر اینکه هدف امام صادق (ع) از بیان این جملات فقط تقیه باشد. پس این فرموده امام که ابوبکر مرا دو بار به دنیا آورده است، واقع را بیان می کند نه اینکه آن حضرت بدان افتخار کند. (۱)

ه) فخر کردن امام صادق به چنین مطلبی با سیره آن حضرت سازگار نیست؛ زیرا بالاترین افتخار برایش قبول ولایت و امامت جدش امیرالمؤمنین است نه ولادت از ابوبکر و از این رو می فرماید:

ولایتی لِعَلِيَّ بنِ أَبِي طَالِبٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ وَلَادَتِي مِنْهُ، لِأَنَّ وَلَايَتِي لَهُ فَرَضٌ وَوَلَادَتِي مِنْهُ فَضْلٌ. (۲)

ولایت علی بن ابی طالب برای من محبوب تر از این است که او مرا به دنیا آورده است؛ چرا که قبول ولایت او برای من واجب و فرزند او بودن امتیاز است.

همچنین از آن حضرت چنین نقل شده است:

ولایتی لِأَبَائِي أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ نَفْسِي؛ وَلَايَتِي لَهُمْ تَنْفَعُنِي مِنْ غَيْرِ نَسَبٍ وَنَسَبِي لَا يَنْفَعُنِي بغيرِ وَلَايَةٍ. (۳)

ولایت پدرانم برای من، دوست داشتنی تر از جان من است؛ ولایت آنها برای من فایده دارد حتی اگر نسبتی با آنها نداشته باشم. ولی نسبت با آنها زمانی که ولایت آنها را نداشته باشم، برایم سودی ندارد.

۱- «أقول: يدل على كذب هذا الخبر أن صاحب الشفاعة العظمى هو جده ۹ فلا يليق به ۷ نسيان شفاعه جده ۹ وإظهار رجاء شفاعه غيره سيما أبوبكر الذي لا شافع له ولا حميم يوم لا ينفع مال ولا بنون إلا من أتى الله بقلب سليم. اللهم إلا أن قصد به مجرد التقية فافهم. و أما قوله ۷ ولقد ولدني مرتين، فيبان للواقع لا للافتخار به...». الصوارم المهرقه، نور الله تسترى، صص ۲۴۱ و ۲۴۲.

۲- الفضائل، شاذان بن جبرئيل، ص ۱۲۵؛ الروضه في فضائل اميرالمؤمنين، ص ۱۰۳؛ بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۲۹۹.

۳- مشكاة الأنوار، على الطبرسي، ص ۵۷۵.

ص: ۱۴۵

و) این روایت با سیره و روش امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا (س) سازگاری ندارد. چگونه ممکن است که امام صادق (ع)، سیره و روش جدش امیرالمؤمنین (ع) و مادرش فاطمه زهرا (س) را فراموش کرده باشد؛ آن دو بزرگوار در سراسر عمرشان لحظه‌ای با ابوبکر بیعت نکردند و خلافت او را رسمی ندانستند.

در کتاب «بخاری» - صحیح ترین کتاب نزد اهل سنت پس از قرآن - چنین می خوانیم:

فَعُضِبَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَهَجَرَتْ أَبَا بَكْرٍ فَلَمْ تَزَلْ مُهَاجِرَتُهُ حَتَّى تُؤْفَيْتَ. (۱)

فاطمه دختر رسول خدا (ص) در حال خشم و غضب ابوبکر را ترک نموده و بر او همچنان غضبناک ماند تا وفات نمود.

بر پایه روایات صحیح کتاب های اهل سنت، خشمگین کردن فاطمه (س)، خشمگین کردن رسول خدا و غضب فاطمه (س)، غضب اوست. «بخاری» در این باره می نویسد:

عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ قَالَ فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ أَغْضَبَهَا أَغْضَبَنِي. (۲)

از مسور بن مخرمه روایت شده که رسول خدا (ص) فرمود: «فاطمه پاره تن من است، هرکس او را به خشم آورد، مرا به خشم آورده است».

«ابن قتیبه دینوری» در «الإمامه و السیاسة» می نویسد:

فاطمه (س) فرمود: شما را به خدا آیا نشنیدید که رسول خدا (ص) فرمود: «خشنودی فاطمه، نشانه خشنودی من است و خشم فاطمه نشانه خشم من است! پس هرکس فاطمه را دوست داشته باشد، به درستی که مرا دوست داشته است، هرکس فاطمه را راضی کند، مرا راضی کرده است و هرکس فاطمه را به خشم

۱- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۴۲.

۲- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۱۰.

ص: ۱۴۶

آورد، مرا به خشم آورده است».

ابوبکر و عمر گفتند: «بلی، ما از رسول خدا (ص) این مطلب را شنیدیم». فاطمه (س) فرمود: «پس من خدا و ملائکه را شاهد می گیرم که شما دو نفر مرا ناراحت کرده و مرا خشنود نکردید. اگر پیامبر را ملاقات کنم، از شما شکایت خواهم کرد».

ابوبکر گفت: «به خدا پناه می برم از خشم خداوند و خشم شما ای فاطمه!» سپس ابوبکر به شدت گریه کرد تا جایی که نزدیک بود جان بدهد. فاطمه (س) فرمود: «سوگند به خدا که بعد از هر نماز تو را نفرین خواهم کرد». (۱)

۱- الامامه و السیاسه، تحقیق الشیری، ج ۱، ص ۳۱.

ص: ۱۴۷

فصل پنجم: احکام

اشاره

ص: ۱۴۹

۱. آیا گریه کردن و عزاداری با روایاتی که به صبر و بردباری در رویارویی با مصیبت فرامی خوانند، سازگار است؟

بنا به تصریح قرآن صبر با گریه بر مصایب تنافی ندارد؛ زیرا در قرآن از قول حضرت یعقوب (ع) نقل می‌کند: فَصَبْرٌ جَمِيلٌ ؛ «پس صبر زیباست» (یوسف: ۱۸)، اما در عین حال حضرت یعقوب سالیان طولانی در فراغ یوسف گریه نمود. از این رو آنچه در روایات ممنوع شده است (۱) و هیچیک از مذاهب اسلامی شیعه و سنی آن را جایز نمی‌شمرد، بی‌تابی بیش از اندازه، چنگ زدن به صورت و خراشیدن آن و کندن موی و داد کشیدن نامتعارف است (۲)؛ اما اشک ریختن و گریه آهسته و بدون صدا را در غم از دست دادن عزیزان جایز میدانند، ولی گریه کردن با صدای بلند نزد شیعیان، شافعیان و حنبلیان (حنابله) جایز و از دید مالکیه و حنفیه حرام است. (۳)

رسول گرامی اسلام (ص) در شهادت عمویش حمزه، به عزاداری فرمان داد (۴) و در

۱- صحیح ابن حبان، ج ۷، ص ۴۲۷.

۲- الفقه علی المذاهب الاربعه، جزایری، ج ۱، ص ۵۳۲؛ تحریر الوسیله، روح الله خمینی (امام)، ج ۱، ص ۹۳.

۳- الفقه علی المذاهب الاربعه، جزایری، ج ۱، ص ۵۳۲؛ تحریر الوسیله، روح الله خمینی (امام)، ج ۱، ص ۹۳.

۴- طبقات الکبری، ج ۲، ص ۴۴.

ص: ۱۵۰

شهادت جعفر بن ابی طالب (۱) و مرگ فرزند عزیزش ابراهیم (۲) گریست. ایشان بر پایه روایات فریقین بارها از شهادت اباعبدالله الحسین (ع) خبر داد و در روز ولادتش (۳) در منزل ام سلمه (۴)، در منزل زینب (۵) و... در غم و اندوه شهادت و مظلومیت آن حضرت گریه کرد.

همچنین امامان معصوم (ع) بر مظلومیت و شهادت امام حسین (ع) می گریستند و در روزهای شهادت آن حضرت آیین عزا برپا می کردند. امام سجاد (ع) به رغم صبر و شکیبایی اش، پس از حادثه کربلا همواره گریان و اندوهگین بود؛ چنان که امام صادق (ع) درباره اش چنین فرمود: «امام علی بن الحسین (ع) بیست سال گریه کرد و غذایی نزد او گذاشته نمی شد، مگر اینکه گریه می کرد» (۶).

امام باقر، امام صادق و امام رضا (ع) که از آزادی بیشتری برخوردار بودند در زمان خویش مجالس سوگواری برپا می کردند و از شاعران می خواستند که در مصایب و فضایل اباعبدالله (ع) شعر بخوانند و خود گریه می کردند. (۷)

بر پایه منابع روایی شیعه، گریه بر امام حسین (ع) نه تنها جایز و مشروع، که مطلوب و پسندیده و ثواب فراوانی دارد. پیامبر گرامی اسلام (ص) فرمود:

كُلُّ عَيْنٍ بَاكِئَةٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا عَيْنٌ بَكَتْ عَلَىٰ مُصَابِ الْحُسَيْنِ فَإِنَّهَا ضَا حِكَةٌ مُسْتَبَشِرَةٌ بِنَعِيمِ الْجَنَّةِ. (۸)

- ۱- البدایه و النهایه، ج ۴، ص ۲۸۶؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۳۷۰.
- ۲- صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب قول النبی (ص) انا بک لمحزونون.
- ۳- مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۸۷.
- ۴- الجامع الصحیح، ج ۲، ص ۱۹۳.
- ۵- المجمع الزوائد، نورالدین علی بن ابی بکر هیثمی، ج ۹، ص ۱۸۸.
- ۶- مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۶۵.
- ۷- کامل الزیارات، جعفر بن محمد قولویه، ص ۱۷۴.
- ۸- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۳.

ص: ۱۵۱

هر چشمی در روز قیامت گریان است مگر چشمی که بر مصیبت حسین (ع) گریه کرده است که چنین کسی خندان است و بر نعمت های بهشت بشارت داده می شود.

بنابراین، گریه بر شهدا و عزیزان از دست رفته از دیدگاه روایات جایز و مشروع است.

ص: ۱۵۲

۲. چرا شیعیان شهادت امام حسین (ع) را مهم می‌شمارند و برای او آیین‌های سوگواری برگزار می‌کنند؟

شهادت امام حسین (ع) ویژگی‌هایی دارد که در شهادت دیگر امامان شیعه (ع) نیست. برخی از این ویژگی‌ها چنین‌اند:

الف) شهادت امام حسین (ع) رویدادی هولناک و دلخراش بود که در آن، ۷۲ تن حتی کودک شیرخوار به دست گروهی سفاک و پلید به گونه‌ای فجیع به شهادت رسیدند. عالم بزرگ اهل سنت، «سعدالدین تفتازانی» (۱) می‌گوید: «هرکسی در زمین و آسمان است بر آنها اشک میریزد، کوهها متزلزل و صخرهها متلاشی میشود و آثار زشت این اعمال بر تارک تاریخ باقی خواهد ماند». (۲)

ب) پیامبر اکرم (ص) و امیرمؤمنان (ع) هنگام یادآوری شهادت امام حسین (ع) اشک می‌ریختند. حتی امام حسن (ع) به برادرش حسین (ع) فرمود: «

لَا يَوْمَ كَيْومِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ» (۳) و پیامبر گرامی (ص) در دوران زندگی خود، گاهی مجلس عزایی خصوصی

۱- سعدالدین تفتازانی هروی شافعی (۷۱۲-۷۹۳.ه. ق)، از اندیشمندان معروف اهل سنت است. وی از تفتازان از قرای نسا از توابع خراسان بزرگ به سرخس رفت و در هرات، خوارزم و دیگر جاها به تحصیل و پژوهش پرداخت. وی چهار سال در هرات به سر برد و کتاب مطول را به حاکم هرات، معزالدین ابی الحسن اهدا کرد. وی در معانی، بیان، منطق و کلام چیره دست بود و خدمات علمی فراوانی به فرهنگ و تمدن اسلامی رساند. اهمیت وی در گسترش و اعتلای معارف و فرهنگ اسلامی در دوره پس از ویرانی‌های مغول به اندازه‌ای است که مورخان او را «حد فاصل متقدمان و متأخران» دانسته‌اند. شرح مقاصد از کتاب‌های کلامی اوست که از گذشته نزد محققان مذاهب گوناگون مهم بوده است.

۲- شرح المقاصد، ج ۵، ص ۳۱۱.

۳- امالی، شیخ صدوق، ص ۱۷۷.

ص: ۱۵۳

برای او برپا می‌کرد و این از رویدادهای مغفول تاریخی است. (۱)

ج) شهادت حسین بن علی (ع) مسیر تاریخ را دگرگون ساخت؛ زیرا اسلام با کارهای امویان قدرت طلب و پیرو آیین جاهلیت، مسیر دیگری را می‌پیمود. حسین بن علی (ع) در سخنان خود به فرمان دار معاویه فرمود:

«فَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذَا بُلِيتِ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدَ...» (۲)؛ «اگر امت اسلام به حاکمیت یزید دچار شود، باید با اسلام خداحافظی کرد».

د) گروهی که به ظاهر نماز می‌خواندند و به اسلام تظاهر می‌کردند، فرزند پیامبر گرامی اسلام (ص) را با لب تشنه در کنار فرات کشتند. سپس سر او و هجده نفر از اهل بیت پیامبر را بر نیزه زدند و به عنوان بزرگ‌ترین تحفه به دربار یزیدین معاویه بردند و می‌خواستند دختران رسول الله (ص) را به نام اسیران جنگی به کنیزی بگیرند.

شخصی به نام «عبدالله بن فضل هاشمی» نقل می‌کند: به ابی عبدالله، جعفر بن محمد الصادق (ع) عرض کردم:

ای فرزند رسول خدا! چگونه روز عاشورا روز مصیبت و حزن و جزع و گریه گردید نه روزی که در آن رسول خدا (ص) قبض روح شد یا روزی که فاطمه (س) در آن از دنیا رحلت کرد یا روزی که در آن امیرالمؤمنین (ع) به شهادت رسید یا روزی که امام حسن (ع) در آن با سم شهید شد؟

امام (ع) فرمودند:

مصیبت شهادت امام حسین (ع) از مصیبت همه روزها بزرگ‌تر است؛ زیرا اصحاب کسا پنج تن از کریم‌ترین مخلوقات و شریف‌ترین آنها نزد خدا بودند. پس هنگامی که نبی اکرم (ص) از بین ایشان رحلت کرد، امیرمؤمنان، فاطمه، حسن و حسین (ع) ماندند و مردم ایشان را تسلیت می‌دادند. هنگامی که

۱- ر. ک: سیرتنا و سنتنا، عبدالحسین امینی.

۲- سیرتنا و سنتنا، صص ۴۱-۹۸؛ اللهوف، ص ۹۹.

ص: ۱۵۴

فاطمه (س) از بینشان رفت، مردم امیرالمؤمنین، حسن و حسین (ع) را به صبر امر می‌کردند. هنگامی که امیرالمؤمنین (ع) نیز از دنیا رفت، مردم حسنین (ع) را تسلیت می‌دادند. هنگامی که امام حسن (ع) از دنیا رفت، مردم امام حسین (ع) را تسلیت می‌گفتند. اما هنگامی که ایشان شهید شد، کسی از اصحاب کسا نماند که مردم به او تسلیت بگویند. پس شهادت امام حسین (ع)، همچون رفتن همه اصحاب کسا و بقای آن حضرت، همچون بقای همه آنان بود. بنابراین، روز شهادت آن حضرت از نظر مصیبت، از همه ایام بزرگ تر است. (۱)

۱- عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيُّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ (ع) يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ كَيْفَ صَارَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ يَوْمَ مُصِيبِهِ وَغَمٌّ وَجَزَعٌ وَبُكَاءٌ دُونَ الْيَوْمِ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَالْيَوْمِ الَّذِي مَاتَتْ فِيهِ فَاطِمَةُ (س) وَالْيَوْمِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) وَالْيَوْمِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحَسَنُ (ع) بِاللَّسَمِّ؟ فَقَالَ: إِنَّ يَوْمَ الْحُسَيْنِ (ع) أَكْبَرُ مُصِيبَةٍ مِنْ جَمِيعِ سَائِرِ الْأَيَّامِ وَذَلِكَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكِسَاءِ الَّذِي كَانُوا أَكْرَمَ الْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى كَانُوا خَمْسَةً فَلَمَّا مَضَى عَنْهُمْ النَّبِيُّ (ص) بَقِيَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ (ع)، فَكَانَ فِيهِمْ لِلنَّاسِ عَزَاءٌ وَسَلْوَةٌ فَلَمَّا مَضَتْ فَاطِمَةُ (س) كَانَ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ لِلنَّاسِ عَزَاءٌ وَسَلْوَةٌ فَلَمَّا مَضَى مِنْهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ كَانَ لِلنَّاسِ فِي الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَزَاءٌ وَسَلْوَةٌ فَلَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ (ع) لَمْ يَكُنْ بَقِيَ مِنْ أَهْلِ الْكِسَاءِ أَحَدٌ لِلنَّاسِ فِيهِ بَعْدَهُ عَزَاءٌ وَسَلْوَةٌ فَكَانَ ذَهَابُهُ كَذَهَابِ جَمِيعِهِمْ كَمَا كَانَ بَقَاؤُهُ كَبَقَاءِ جَمِيعِهِمْ فَلِذَلِكَ صَارَ يَوْمُهُ أَكْبَرُ مُصِيبَةٍ... علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۲۵.

ص: ۱۵۵

۳. قمه زنی چه حکمی دارد؟

قمه زنی آیینی است که شماری از عزاداران امام حسین (ع) در برخی از شهرستان‌ها و شهرهای شیعی آن را به انگیزه ارادت و اظهار آمادگی برای خون دادن و سرباختن در راه آن حضرت اجرا می‌کنند.

این آیین از روی دلبستگی شیعیان به اباعبدالله الحسین (ع) صورت می‌پذیرد. اما فقها آن را به دلیل ضرر رساندن به جان یا تأثیر نامطلوبش در دیگران ممنوع دانسته‌اند. امام خمینی (قدس سره) در پاسخ به استفتایی در این باره در سال‌های نخستین پیروزی انقلاب اسلامی فرمود: «در وضع موجود قمه نزنند». حضرت آیت الله خامنه‌ای نیز در دیدار با روحانیان در آستانه عاشورای ۱۳۷۳، در سخنانی درباره خرافه زدایی از عزاداری سیدالشهداء (ع) فرمودند:

قمه زدن هم از آن کارهای خلاف است و این یک کار غلطی است که عده‌ای قمه را بگیرند و بر سر خود بزنند و خون بریزند. کجای این کار، حرکت عزاداری است؟ اینها چیزهایی است که از دین نیست. (۱)

ایشان در پاسخ به نامه امام جمعه اردبیل در این باره نوشتند: «امروز این ضرر بسیار بزرگ و شکننده است و لذا قمه زدن علنی و همراه با تظاهر، حرام و ممنوع است».

علمای دیگر نیز در تأیید موضع و سخن رهبر معظم انقلاب آن را موجب وهن شیعه و نامشروع دانستند. (۲) آیت الله فاضل (۳) و آیت الله تبریزی (۴) نیز قمه زدن

۱- فرهنگ عاشورا، ص ۳۵۸.

۲- فرهنگ عاشورا، ص ۳۵۸.

۳- جامع المسائل، ج ۱، ص ۶۲۲، س ۲۱۷۲.

۴- استفتانات جدید، ج ۱، ص ۴۵۴، س ۲۰۰۳.

ص: ۱۵۶

را جایز ندانسته اند.

بنابراین، قمه زنی کار «عوام شیعه» است و علمای بزرگ شیعه به شدت از این کار نهی کرده اند. پس رفتار پیروان مذهب را به خود مذهب نمی توان نسبت داد.

ص: ۱۵۷

۴. اگر پوشیدن لباس سیاه مکروه است، چرا شیعیان در روز عاشورا سیاه می پوشند؟

مقصود روایاتی که از پوشیدن لباس سیاه منع میکنند، یعنی آن را مکروه می دانند، گزینش رنگ سیاه از میان رنگ های گوناگون و پوشیدن همیشگی لباس سیاه است. بنابراین، چنانچه کسی چند روز برای عزاداری لباس سیاه بر تن کند و هنگامی که عزا به پایان رسید، او نیز لباس عزا را از تن در آورد و لباس دیگر بپوشد، کار مکروهی نکرده است و احادیثی که پوشیدن لباس سیاه را منع می کنند، چنین موردی را در بر نمی گیرند.

شیعیان در سالروز شهادت اهل بیت (ع) سیاه میپوشند و این کار را نشانه حزن و ماتم میدانند. امام علی (ع) فرمود: «شیعیان ما کسانی اند که در شادی و حزن ما شرکت دارند». (۱)

روایات بسیاری بر رواج پوشیدن لباس سیاه در ایام عزاداری در صدر اسلام گواهی می دهد:

الف) زنان مسلمان مانند ام سلمه در جنگ احد که در آن هفتاد مسلمان شهید شدند، در سوگ شهیدان جامه سیاه در بر کردند. (۲)

ب) «ابونعیم اصفهانی» نقل می کند هنگامی که خبر شهادت امام حسین (ع) به «ام سلمه» رسید، او در مسجد پیامبر (ص) قبه‌های سیاه زد و جامه سیاه پوشید. (۳)

۱- بحارالانوار، ج ۴، ص ۲۸۷.

۲- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۱۵۹.

۳- عیون الاخبار، ص ۱۰۹.

ص: ۱۵۸

ج) «اسماء بنت عمیس» پس از جنگ موته در عزای همسرش (جعفر طیار) لباس سیاه پوشید. (۱)

د) یکی از فرزندان امام زین العابدین (ع) نقل می کند که زنان بنی هاشم پس از شهادت امام حسین (ع)، در ماتم آن حضرت لباس های سیاه و جامه های خشن پوشیدند و هرگز از سرما شکایت نمی کردند و پدرم، علی بن الحسین (ع) به علت [سرگرم بودن آنان به] عزاداری برایشان غذا درست می کردند. (۲)

ه) هنگامی که یزید، اهل بیت رسول خدا را خواست و آنان را میان ماندن در شام و برگشتن به مدینه مخیر ساخت، آنان گفتند: «ما بیش از هر چیز دوست داریم که برای امام مظلوم، مجلس ماتم و عزا برپا و گریه و زاری کنیم». یزید گفت: «آنچه می خواهید، انجام دهید». آن گاه خانه هایی را برای آنان مهیا ساخت. پس، از زنان بنی هاشم و طائفه قریش کسی باقی نماند جز اینکه [به نشانه عزاداری] برای حسین (ع) لباس سیاه پوشیدند و به مدت هفت روز برای آن حضرت ندبه و زاری کردند. (۳)

و) «منهال» پس از خطبه تاریخی امام سجاد (ع) در مسجد جامع دمشق، برخاست و گفت: «چگونه ای ای فرزند رسول خدا؟! امام سجاد (ع) فرمود:

چگونه می شود حال کسی که پدرش به قتل رسیده باشد و اهل و عیالش اسیر شده باشند؟ همانا من و اهل بیتم لباس عزا پوشیده ایم و پوشیدن لباس نو، بر ما روا نیست. (۴)

ز) «سلیمان بن راشد» از پدرش چنین نقل می کند: «امام سجاد (ع) را دیدم که جبه ای سیاه رنگ و جلویاز پوشیده بودند». (۵)

۱- مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۱۶.

۲- محاسن برقی، ج ۲، ص ۴۲۰؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۸۸.

۳- منتخب طریحی، ج ۲، ص ۴۸۲؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۹۶.

۴- مقتل ابی مخنف، ص ۲۱۷.

۵- کافی، ج ۶، ص ۴۴۹؛ وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۳۴.

ص: ۱۵۹

ح) هنگامی که «بشیر بن جذلم» خبر شهادت امام حسین (ع) را به گوش مردمان مدینه رساند، همه مردها سیاه پوشیدند و فریاد و ناله سردادند. (۱)

ط) «سلیمان بن ابی جعفر» (عموی هارون) در تشیع پیکر مطهر امام کاظم (ع)، جامه سیاه پوشید. (۲)

ی) «سیف بن عمیره»، صحابی بزرگ امام کاظم (ع) در سوگ نامه خود می گوید:

وَالْبَسْتُ ثِيَابَ الْحُزْنِ يَوْمَ مُصَابِهِ مَا بَيْنَ اسْوَدٍ حَالِكٍ أَوْ اخْضَرَ. (۳)

در روز شهادت آن حضرت [روز عاشورا] جامه های عزا بر تن کن؛ یا به رنگ سیاه تند یا سبز تیره.

بنابراین، جامه سیاه در نخستین سده های تاریخ اسلام نیز همانند این روزگار نشانه عزا بوده است. «ام سلمه» هفت سال همسر پیامبر (ص) و بیش از پنجاه سال با امامان معصوم مأنوس بود. امام حسین (ع) او را مادر می خواند و با توجه به رواج آیین عزاداری در جامعه و رخ دادن همیشگی آن، درستی عمل او را از طریق تقریر معصومان می توان اثبات کرد. «اسماء بنت عمیس» نیز همواره در محضر حضرت فاطمه زهرا (س) و امیرمؤمنان (ع) حضور داشت. حضور افرادی مانند عقیلهه بنی هاشم، حضرت زینب کبری (س) در میان بانوان سیاه پوش، بیش از سیره به اثبات این مسئله کمک می کند.

روایاتی نیز در بردارنده قول یا عمل معصوم در این باره است:

الف) «عبدالله بن عباس» پس از شهادت امیرمؤمنان (ع) به سوی مردم بیرون آمد و گفت: «امیرالمؤمنین از میان ما رفت و برای خود جانشینی گذاشت که اگر دوست دارید به سوی شما بیرون آید. وگرنه کسی را بر کسی [اجباری] نیست». مردم به گریه افتادند و گفتند: «بیرون آید!» پس امام حسن (ع) با جامه سیاه به سوی مردم بیرون آمد و

۱- مقتل ابی مخنف، ص ۲۲۲.

۲- بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۲۲۷.

۳- منتخب طریحی، ج ۲، ص ۴۳۷.

ص: ۱۶۰

برای آنان خطبه خواند. (۱)

ب) امام حسن عسکری (ع) در وصف روز نهم ربیع فرمودند:

«يَوْمَ نَزَّعِ السَّوَادِ» (۲)؛ «روز بیرون آوردن جامه های سیاه است».

۱- سیاه پوشی در سوگ ائمه نور، ص ۲۳۳، به نقل از رساله آیت الله مامقانی.

۲- مستدرک، ج ۳، ص ۳۲۶.

۵. آیا ایستادن رو به قبله در نماز زیارت شرط است؟

رو به قبله بودن شرط همه نمازهاست و هیچ عالم مسلمانی، جز این حکم نمی کند. برخی از دشمنان مکتب اهل بیت (ع) به «علامه مجلسی» نسبت میدهند که ایشان در «بحارالانوار» گفته است: «روبه رو ایستادن با قبر لازم است، گرچه خلاف جهت قبله باشد».

(۱)

اما این سخن درباره خواندن زیارت است نه نماز. «علامه» به صراحت می گوید: «زائر هنگام خواندن زیارت باید رو به قبر امام باشد؛ هرچند این کار مستلزم آن باشد که پشت به قبله گردد». (۲)

این سیره همه مسلمانان جهان است. حتی سلفی ها هنگام سلام کردن به پیامبر رو به ضریح و پشت به قبله میایستند.

شیعیان در دو رکعت نمازی که پس از زیارت ائمه (ع) به جا میآورند، مانند دیگر نمازها رعایت جهت قبله را لازم و واجب میدانند. گواه این ادعا نماز خواندن میلیون ها زائر شیعه هر روز در مشهد است که گاه از رسانه‌های گوناگون تصویری پخش می شود و یک بار هم تاکنون دیده نشده است که کسی از شیعیان به هنگام نماز پشت به قبله و رو به ضریح باشد.

۱- بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۳۶۹.

۲- بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۳۶۹.

ص: ۱۶۲

۶. شیعیان پیش از امام باقر (ع) و امام صادق (ع) ، احکام خودشان را از چه کسی می پرسیدند؟

شیعیان پیش از امام باقر و امام صادق (ع) برای برآوردن نیازهای علمی خود، نزد ائمه می رفتند و تکلیفشان را از آن بزرگواران می پرسیدند. البته ائمه و شیعیان در اوضاع سخت و دشواری می زیستند و فرصتی برای بیان جزئیات احکام و برپایی حوزه درسی و شاگردپروری نبود. اما زمینه های فرهنگی - اجتماعی، در دوره امام باقر (ع) و به ویژه در دوره امام صادق (ع) فراهم آمد که در دوران هیچ یک از امامان وجود نداشت؛ یعنی روزگار آن دو از نظر سیاسی، دوره ضعف و تزلزل حکومت بنی امیه و فزونی قدرت بنی عباس بود و این دو گروه چندی به کشمکش و مبارزه با یکدیگر سرگرم بودند. تبلیغات و مبارزات سیاسی عباسیان از زمان هشام بن عبدالملک آغاز شد و در سال ۱۲۹هـ. ق، به مبارزه مسلحانه و عملیات نظامی بدل گردید و سرانجام در سال ۱۳۲هـ. ق به پیروزی رسید. بنی امیه در این دوره به مشکلات سیاسی فراوانی دچار شدند و از این رو، توانایی برای فشار آوردن بر امام و شیعیان و پدید آوردن وضعی پراختناق، مانند دوره امام سجاد (ع) را نداشتند.

عباسیان نیز پیش از دست یابی به قدرت در پوشش شعار پیروی از خاندان پیامبر (ص) و گرفتن انتقام خون آنان به میدان آمدند و از این رو، بر امامان فشاری نمی آوردند و زمینه آرامش و آزادی نسبی امام باقر (ع) و امام صادق (ع) و شیعیان فراهم شده بود و فرصت بسیار خوبی برای کوشش های علمی و فرهنگی آنان به شمار می رفت.

دوره امام صادق (ع) از نظر فکری و فرهنگی نیز عصر جنبش بود؛ یعنی شور و شوق علمی بی مانندی در آن زمان در جامعه اسلامی پدید آمد و بازار علوم اسلامی

ص: ۱۶۳

گونگون، مانند قرائت قرآن، تفسیر، حدیث، فقه، کلام و علوم بشری، مانند طب، فلسفه، نجوم و ریاضیات رونق گرفت و هر کس متاع فکری داشت، آن را در این بازار عرضه می کرد. بنابراین، امام می بایست این تشنگی علمی عجیب را رفع می کرد. از این رو، بیشتر روایات در منابع شیعه، از این دو بزرگوار، به ویژه امام صادق (ع) رسیده است که هزاران فرع فقهی را از آنها می توان بیرون کشید.

نشانه های فراوانی برای عظمت علمی امام صادق (ع) وجود دارد و بزرگی او را فقیهان و دانشمندان بزرگ تشیع و اهل سنت می پذیرند و در برابر عظمت علمی آن حضرت سر تعظیم فرود می آورند و برتری علمی اش را می ستایند.

«ابوحنیفه»، پیشوای شهیر فرقه «حنفی»، می گفت: «من دانشمندتر از جعفر بن محمد ندیده ام» (۱) و می افزود:

منصور دوانیقی، جعفر بن محمد را احضار کرده بود، مرا خواست و گفت: «مردم شیفته جعفر بن محمد شده اند. برای محکوم ساختن او مسائل مشکل فراهم کن». من چهل مسئله مشکل آماده کردم. روزی منصور در «حیره» بود و مرا فراخواند. به مجلس وی رفتم و دیدم جعفر بن محمد در سمت راست او نشسته است. هنگامی که چشمم به او افتاد، عظمت او به اندازه ای در من تأثیر گذارد که از دیدن منصور چنین تأثیر نپذیرفتم. سلام کردم و با اشاره منصور نشستم. منصور رو به وی کرد و گفت: «این ابوحنیفه است». او پاسخ داد: «بلی می شناسمش». سپس منصور رو به من کرد و گفت: «ای ابوحنیفه! مسائل خود را با ابوعبدالله (جعفر بن محمد) در میان بگذار». مسائل را مطرح کردم. هر مسئله ای می پرسیدم، او پاسخ می داد: «عقیده شما در این باره چنین و عقیده اهل مدینه چنان و عقیده ما چنین است». او در برخی از مسائل با نظر ما موافق و در

۱- تذکره الحفاظ، شمس الدین محمد ذهبی، ج ۱، ص ۱۶۶.

ص: ۱۶۴

برخی دیگر از آنها با اهل مدینه موافق و گاهی با هر دو گروه مخالف بود. چهل مسئله را مطرح کردم و او همه را پاسخ گفت.

«ابوحنیفه» به اینجا که رسید با اشاره به امام صادق (ع) گفت: «دانشمندترین مردم، آگاه ترین آنان به اختلاف مردم در فتاوا و مسائل فقهی است». (۱)

«مالک»، پیشوای فرقه مالکی می گفت:

مدتی نزد جعفر بن محمد رفت و آمد می کردم و او را همواره در یکی از این سه حال می دیدم: نماز خواندن، روزه داری و قرآن خواندن. هرگز ندیدم که او بدون وضو حدیث نقل کند. (۲) برتر از جعفر بن محمد در علم و عبادت و پرهیزگاری، هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و به قلب هیچ بشری خطور نکرده است. (۳)

«شیخ مفید» می نویسد:

به اندازه ای علوم از آن حضرت نقل شده که زبانزد مردم گشته و آوازه آن همه جا پخش شده و از هیچ یک از افراد خاندان او، به اندازه او علم و دانش نقل نشده است. (۴)

«ابن حجر هیتمی» می نویسد:

به اندازه ای علوم از او نقل شده که زبانزد مردم گشته و آوازه آن، همه جا پخش شده است و بزرگ ترین پیشوایان فقه و حدیث مانند: یحیی بن سعید، ابن جریح، مالک، سفیان ثوری، سفیان بن عیینه، ابوحنیفه، شعبه و ایوب سجستانی از او روایت کرده اند. (۵)

۱- بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۲۱۷؛ الامام الصادق و المذاهب الاربعه، اسد حیدر، ج ۴، ص ۳۳۵.

۲- تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۸۸.

۳- الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۵۳.

۴- الارشاد، ص ۲۷۰.

۵- الصواعق المحرقة، ص ۲۰۱.

ص: ۱۶۵

«ابو بحر جاحظ»، از دانشمندان شهیر قرن سوم هجری قمری، می گوید:

جعفر بن محمد کسی است که علم و دانش او جهان را پر کرده است و گفته می شود که ابوحنیفه و سفیان ثوری از شاگردان اویند و شاگردی این دو برای اثبات عظمت علمی او بس است. (۱)

«سید امیرعلی» با اشاره به فرقه های مذهبی و مکتب های فلسفی در دوران خلافت بنی امیه می نویسد:

فتاوا و آرای دینی، تنها نزد سادات و شخصیت های فاطمی رنگ فلسفی به خود گرفته و گسترش علم در آن زمان، روح بحث و جست و جو را برانگیخته و بحث ها و گفت و گوهای فلسفی در همه اجتماعات رواج یافته بود. رهبری این حرکت فکری را حوزه علمی شکوفا شده در مدینه به عهده داشت. این حوزه را نبیره علی بن ابی طالب (ع) به نام امام جعفر ملقب به «صادق» (ع) تأسیس کرده بود.

او پژوهشگری فعال و متفکری بزرگ شمرده می شد و با علوم آن عصر به خوبی آشنایی داشت و نخستین کسی بود که مدارس فلسفی اصلی را در اسلام تأسیس کرد. در مجالس درس او، تنها کسانی شرکت نمی کردند که بعدها مذاهب فقهی را تأسیس کردند. فلاسفه و طلاب فلسفه از مناطق دوردست در آن مجلس حاضر می شدند. حسن بصری، مؤسس مکتب فلسفی بصره و واصل بن عطا، مؤسس معتزله، از شاگردان او بودند که از زلال چشمه دانش او سیراب می شدند. (۲)

«ابن خلکان»، مورخ شهیر در این باره می نویسد:

او از امامان دوازده گانه امامیه و از بزرگان خاندان پیامبر است که به علت

۱- الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۵۵.

۲- مختصر تاریخ العرب، تعریب عقیف البعلبکی، ص ۱۹۳ .

ص: ۱۶۶

راستی و درستی گفتار، وی را صادق می خواندند. فضل و بزرگواری او معروف تر از آن است که نیاز به توضیح داشته باشد. ابوموسی جابر بن حیان شاگرد او بود. جابر کتابی هزار صفحه ای تألیف کرد که تعلیمات جعفرصادق (ع) را برداشت و حاوی پانصد رساله بود. (۱)

۱- وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۳۲۷ .

ص: ۱۶۷

۷. تقیه چیست؟ آیا مبنای دینی دارد؟ چرا ائمه (ع) با داشتن علم غیب تقیه می کردند؟

مفهوم تقیه

اشاره

این کلمه از ریشه تقوا و اتقا و به معنای پرهیز کردن و خویشتنداری است. (۱) بنابراین، مفهوم تقیه از دیدگاه لغت به عمل کسی گفته می شود که کارش با گونه ای از مراقبت، پرهیز و خویشتنداری آمیخته است. مرحوم شیخ مفید، عالم و دانشمند شهیر اسلام، تقیه را چنین تعریف می کند:

التَّقِيهِ سِرُّ الْاِعْتِقَادِ وَ مَكَاتِمِ الْمَخَالَفِيْنَ وَ تَرْكُ مَظَاهِرَتِهِمْ بِمَا يُعَقَّبُ ضَرراً فِي الدِّينِ أَوْ الدُّنْيَا. (۲)

تقیه مستور داشتن اعتقاد باطنی و کتمان آن در برابر مخالفان به خاطر اجتناب از زیان های دینی یا دنیوی است.

پس تقیه دو ویژگی دارد: کتمان اعتقاد باطنی و پیش گیری از زیان های معنوی و مادی. باید این موضوع را بررسی کرد که هدف از این پیش گیری، رعایت مصالح و منافع شخصی و مقدم داشتن آنها بر مصالح اجتماعی است یا جلوگیری از نابودی نیروها و امکانات و ذخیره کردن آنها برای مبارزه ای سامان مند با مخالفان و دشمنان است.

قرآن مجید در چندجا به مسئله تقیه اشاره می کند:

۱- مفردات، راغب اصفهانی، ص ۸۸۱، ماده « وَقِيَّ » .

۲- تصحیح الاعتقاد، شیخ مفید، ص ۶۶ .

ص: ۱۶۸

الف) نجات یافتن حضرت موسی (ع) از دست فرعون

خداوند متعال می فرماید:

﴿قَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ...﴾ (غافر: ۲۸)

مرد باایمانی از کسان فرعون که ایمان خود را نهان می داشت، گفت: آیا می کشند مردی را که می گوید پروردگار من خداست؟

خداوند در این آیه کتمان عقیده (تقیه) را کار خوبی دانسته است؛ زیرا با این کار جان رهبر انقلابی بزرگ حفظ می شود و اگر مؤمن آل فرعون تقیه نمی کرد، حضرت موسی آسیب می دید. او ایمان خودش را مکتوم داشت و هنگامی که جان حضرت موسی با خشم شدید فرعون به خطر افتاد، پا پیش نهاد و با سخنان مؤثرش آن حضرت را نجات داد.

ب) سرگذشت حضرت ابراهیم (ع)

خداوند سبحان می فرماید: ﴿فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ﴾

* ﴿فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ﴾؛ «گفت که من بیمارم و [نمرودیان] از او روی برتافتند». (صافات: ۸۹ و ۹۰)

حضرت ابراهیم (ع) انگیزه خود را برای شکستن بت ها مکتوم داشت و هنگامی که از او خواستند در مجلس جشن شرکت کند، چنین گفت: «من بیمارم». مقصود او کسالت روحی بود و با این کار زمینه شکستن بت ها و آزادی مردم بابل را از چنگال جباران فراهم ساخت.

با درنگ درباره پاسخ حضرت ابراهیم، می توان دانست که آن حضرت و فرستادگان الهی برای رسیدن به هدف هایشان از تقیه بهره می برده اند.

ج) آمدن رسولان حضرت مسیح (ع) به سوی مردم انطاکیه

خداوند متعال می فرماید:

﴿إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ﴾ (یس: ۱۴)

ص: ۱۶۹

هنگامی که [به سوی مردم انطاکیه] دو تن را فرستادیم، پس آن دو را تکذیب کردند و آن گاه آنان را با رسول سومی نیرو بخشیدیم.

دو تن از فرستادگان مسیح پس از مبارزه با بت پرستی در «انطاکیه» (۱) کاری از پیش نبردند و به زندان افتادند. اما نفر سومی که با آنها بود، به کمکشان شتافت و روش مبارزه را تغییر داد. او، عقیده باطنی اش را مکتوم داشت تا بتواند به دستگاه حاکم نفوذ کند. سپس در هنگام مناسبی هم یاران را از زندان نجات داد و هم انقلابی فکری-اجتماعی در شهر به راه انداخت که قرآن از آن با عَزْزًا بِنَالِیْ یاد کرد؛ یعنی با نفر سوم آن دو را یاری کردیم و عزت و قوتشان بخشیدیم. (۲)

اگر نفر سوم نیز به جای تقیه از همان روش دوستانش استفاده می کرد، مانند آنها شکست می خورد و نمی توانست به هدفش برسد.

برخی از کارها در زندگی پیامبر اسلام (ص) که دوست و دشمن در شهامت و شجاعت و تدبیرش شک ندارند، در کمال پنهان کاری سامان می یافت. برای نمونه، او سه سال مردم را مخفیانه دعوت کرده همچنین هجرت آن حضرت در کمال استتار صورت گرفت؛ یعنی پیامبر در کمال پنهان کاری از حلقه محاصره دشمن گذشت و بدون اینکه متوجه او شوند، از مکه بیرون رفت. او شب ها در راه مدینه پیاده روی

۱- نویسنده آثار البلاد و اخبار العباد، ص ۲۰۶ درباره این شهر می نویسد: انطاکیه شهری است بسیار عظیم، واقع در کنار دریای روم در طرف شام. بنای این شهر را انطاکیه، دختر روم، پسر الیقن بن سام بن نوح ۷ بنا نهاده. آب و هوای خوش دارد و قلعه ای بر گرد او کشیده مشتمل بر ۳۶۰ برج و چهار نفر از طرف پادشاه روم که در قسطنطنیه می نشیند به محافظت آن شهر و قلعه مأمورند و برج های این قلعه را سه طبقه ساخته اند که صاحب منصبان لشکر، در این برج ها می نشینند. در طبقه اول، جای اسب و در طبقه دوم، جای نوکر و مستحفظ ساخته شده و در طبقه بالا، صاحب منصب می نشیند و به زبان رومی، بزرگ لشکر را «طریق» می گویند و در هر برج، دری از آهن گذاشته شده و چاه آب، کنده شده، گویا حصار است و قلعه ای. نصف قلعه انطاکیه در صحرا واقع شده و نصف دیگر در دامن کوه. و قلعه ای دیگر، بسیار متین و بلند که او را «ارک» نامند در انطاکیه است.

۲- مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۱۹؛ تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی و همکاران، ج ۱۸، ص ۳۶۲.

ص: ۱۷۰

می فرمود و روزها با همراهانش پنهان می شد. حتی اختفا در غار ثور نیز از نمونه های تقیه و کتمان اعتقاد یا عمل است.

پیامبر (ص) برای فتح مکه در کمال اختفا نقشه ای کشید که حتی نزدیک ترین اصحاب آن حضرت از آن اطلاع نداشتند. نمونه های دیگری مانند اینها، دلیلی روشن بر استفاده آن حضرت از تقیه است و نمی توان گفت که تنها ائمه تقیه و به آن امر می کرده اند.

تقیه از مؤثرترین روش ها برای رسیدن به اهداف و پیروزی است و به دلیل وجود اختناق، زور، جبر و سفاکی در دوران امامان معصوم، آنان برای پیشبرد اهدافشان و زنده ماندن اسلام و محفوظ ماندن یاران مؤمن خود، به تقیه کردن فرمان می داده اند.

شاید پنهان کاری با دو هدف متفاوت صورت پذیرد:

یک - کتمان عقیده از روی ترس و وحشت و پرهیز از صراحت بیان برای جلوگیری از آسیب رسیدن به سودهای شخصی و زودگذر؛

دو - جلوگیری از استهلاک نیروها و ذخیره کردن آنها در قالب روشی کارآمد برای زدن ضربه پایانی.

تقیه نخست نشانه ضعف ایمان و عدم رشد کافی و تقیه دوم دلیل بر هوشیاری، بیداری و آشنایی به اصول مبارزه و رسیدن به اهداف است.

تقیه اسلامی و آنچه در سیره ائمه هست، از تقیه دوم، یعنی تقیه از روی عقل و در قالب روشی برای رسیدن به اهداف است؛ نه از روی ترس و به انگیزه از دست دادن منافع. قرآن کریم می فرماید:

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ... إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (آل عمران: ۲۸)

افراد با ایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند... مگر اینکه از آنها تقیه کنید [و به خاطر هدف های مهم تری کتمان نمایید]. خداوند شما را از [نافرمانی] خود برحذر می دارد و بازگشت [شما] به سوی خداست.

ص: ۱۷۱

این آیه روشن می‌سازد که تقیه در عصر پیامبر در میان مسلمانان بوده است. همچنین خداوند می‌فرماید:

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ (نحل: ۱۰۶)

کسانی که بعد از ایمانشان، به خدا کافر شوند [مجازات می‌شوند]، به جز آنها که تحت فشار واقع شده‌اند. درحالی که قلبشان باایمان، آرام است.

نام افرادی مانند «عمار»، پدر او «یاسر»، مادرش «سمیه»، «صهیب» و «بلال» در شأن نزول این آیه دیده می‌شود. این آیه از تقیه کردن مسلمانان در صدر تاریخ اسلام حکایت می‌کند و نشان می‌دهد که مسلمانان بدون تقیه کردن کشته می‌شدند و قدرت و جمعیت آنان کم و کمتر می‌شد. پدر و مادر عمار در برابر دشمن ایستادند و شهید شدند، اما عمار تقیه کرد و سپس گریه کنان خدمت پیامبر رسید. آن‌گاه این آیه درباره او نازل شد و کار وی را تأیید کرد. (۱) تاریخ زندگی عمار گواهی می‌دهد که او ابرمردی بود که برای حفظ اسلام از هیچ چیزش دریغ نمی‌کرد. اما آنجا که مصالح در کار بود به تقیه دست زد و جان خود را حفظ کرد.

علی بن ابی طالب نیز که پیامبر (ص) درباره اش می‌فرماید: «

عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ» درباره تقیه چنین می‌فرماید:

التَّقِيَّةُ مِنْ أَفْضَلِ أَعْمَالِ الْمُؤْمِنِينَ يَصُونَ بِهَا نَفْسَهُوَ وَإِخْوَانَهُ عَنِ الْفَاجِرِينَ... (۲)

تقیه از بهترین اعمال افراد باایمان است که به کمک آن، هم خود و هم برادران خویش را از چنگال فاجران رهایی می‌بخشند [نیروها را برای مبارزه بنیادی ذخیره می‌کنند].

حضرت امام محمد باقر (ع) نیز در این باره می‌فرماید:

«أَيُّ شَيْءٍ أَقْرَبُ لِلْعَيْنِ مِنَ التَّقِيَّةِ إِنَّ»

۱- تفسیر نمونه و مجمع البیان، ذیل همین آیه شریفه.

۲- وسایل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۲۲.

ص: ۱۷۲

التَّقِيَّةَ جُنُّ الْمُؤْمِنِ» (۱)؛ «چه چیز از تقیه بهتر است؟ تقیه سپر انسان با ایمان است».

همچنین حضرت امام جعفر صادق (ع) می فرماید:

«التَّقِيَّةُ تَرْسُ الْمُؤْمِنِ وَالتَّقِيَّةُ حِرْزُ الْمُؤْمِنِ» (۲)؛ «تقیه سپر فرد با ایمان و وسیله حفظ و نگاه داری او به هنگام مبارزه است».

بنابراین، تقیه، دروغ گویی، ترس، ضعف، زبونی و گریز از زیر بار مسئولیت نیست، بلکه پوشاندن فکر و عقیده برای رسیدن به اهداف ویژه است.

«کمیت» شاعر، روزی به خدمت امام موسی بن جعفر (ع) رسید و چهره امام را درهم دید. امام به او فرمود: تو درباره بنی امیه گفته ای:

«فَالآنَ صِرْتُ إِلَى أُمَّيَّةٍ وَالْأُمُورُ لَهَا إِلَى مَصَائِرُ»؛ «من اکنون به دودمان امیه متوجه شدم و کارهای آنها متوجه من است».

کمیت گفت: «من این سخن را از روی تقیه سرودم. اما به خدا سوگند من به شما ایمان دارم و دوست شمایم». امام فرمود: «اگر تقیه مجوز هر کاری باشد، شراب خواری نیز از روی تقیه جایز خواهد بود». (۳)

بنابراین، تقیه ائمه (ع) برای حفظ و نگاه بانی از اسلام در برابر حاکمان ستمگر بوده است، نه از سر ترس از مرگ، تا گفته شود که چرا آنان با داشتن علم غیب تقیه می کردند؟ پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع) در کارهای عادی، فردی و اجتماعی، به استفاده از علم عادی موظف بوده و از این رو، همواره در چنین کارها، از شیوه های عادی برای کسب آگاهی بهره می برده و بر پایه برآیندهای آن عمل می کرده اند.

۱- وسایل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۱۱.

۲- وسایل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۰۵.

۳- وسایل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۲۴.

ص: ۱۷۳

فصل ششم: خلفا و صحابه

اشاره

۱. دیدگاه مذاهب درباره صحابه چیست؟ آیا افراد منافق در میان آنان بوده اند؟

واژه «صاحب» که جمع آن «صحاب» ، «اصحاب» ، «صحاب» و «صحابه» است، در معنای همدم، همراه، رفیق، یار و معاشر به کار می رود. این کلمه را درباره دو نفر به کار می برند که زمان کمابیش درازی در کنار هم و به معاشرت با هم گذرانده باشند. به عبارت دیگر مصاحبت ملازم با طول زمان معاشرت است. (۱)

چون مصاحبت میان دو تن است، همواره کلمه «صاحب» به کلمههه بعد از خود اضافه می شود؛ چنان که در قرآن کریم آمده است: یا صاحِبِی السَّجِنِ «ای یاران زندانی من» یا أَصْحَابُ مُوسَى «یاران موسی» که «صاحب» و «اصحاب» ، به « السَّجِنِ » و «موسی» اضافه شده اند.

معاشران رسول خدا (ص) را «صاحب رسول خدا» ، یعنی هم صحبت رسول خدا یا «اصحاب رسول خدا» ، یعنی یاران رسول خدا (ص) می خواندند و کلمه «صاحب» و «اصحاب» را به «رسول خدا» اضافه می کردند.

این اضافه همچنین در «

اصحاب بیعه الشجره» ، یعنی یاران پیمان شجره و «

اصحاب الصفه» ، یعنی هم نشینان صُفه وجود دارد.

۱- ر. ک: مفردات راغب و لسان العرب، واژه «صحاب» . .

ص: ۱۷۶

لفظ «صاحب» و «اصحاب»، در زمان رسول خدا، نام ویژه ای برای یاران او نبود، بلکه مسلمانان، بعدها، یاران پیامبر خدا (ص) را «صحابی» و «اصحاب» نام نهادند. پس چنین نام گذاری، از کارهای مسلمانان یا «اصطلاحات متشرعه» است و ارتباطی به نام گذاری اسلامی ندارد.

دیدگاه اهل سنت درباره صحابه

بنابر عقیده اهل سنت، هر مسلمانی که رسول خدا (ص) را حتی یک ساعت دیده باشد، صحابی آن حضرت شمرده می شود (۱) و همه صحابه عادلند (۲) و مسلمانان می توانند معارف و احکام دین را از آنان بگیرند و روایت آنان را بدون دغدغه پذیرند؛ زیرا آنان دوران وحی و رسالت حضرت رسول را درک کرده و با تفسیر و تأویل قرآن کریم آشنا شده و از زبان رسول خدا (ص)، احکام خدا را فرا گرفته و سخنان او را حفظ کرده و به مصاحبت و یاری پیامبر توفیق یافته اند و به همین دلیل، خداوند در آیاتی از قرآن آنان را ستوده است.

بنابراین، کسی حق ندارد به «تنقیص» صحابه پردازد یا روایات آنان را رد کند.

دیدگاه شیعه درباره صحابه

شیعیان می گویند مصاحبت و ملازمت با رسول خدا (ص) افتخار بزرگی است (۳) و

۱- صحیح مسلم، شرح نووی، ج ۱، ص ۵. تعریف های دیگری نیز از صحابه وجود دارد. برای نمونه، ابن حجر در مقدمه الاصابه می گوید: «صحابی به کسی گفته می شود که پیامبر (ص) را در حال ایمان ملاقات کند و بر اسلام نیز بمیرد. برخی از افراد گفته اند که در صدق صحابه، مصاحبت دراز لازم است؛ چنان که مذهب بسیاری از فقها و اصولیان است».

۲- «اتفق اهل السنه علی ان الجميع عدول. . . صحیح مسلم، ج ۱، صص ۱ - ۲۲.

۳- صحابی از نظر شیعه به کسی گفته می شود که معاشرت و ملازمت دراز داشته باشد و تا پایان عمر بر ایمان خود بماند؛ چنان که لغویان تصریح کرده اند: «و لا- يقال الا- لمن کثر ملازمته» و «ان المصاحبه تقتضی طول صحبته». ر. ک: لسان العرب و مفردات راغب، ماده «صحاب» . .

ص: ۱۷۷

بسیاری از صحابه آن حضرت برای برپایی حکومت اسلامی و گسترش اسلام بسیار کوشیدند و با ایثار جان و مال خویش، هدف های بلند رسول خدا را پی گرفتند. قرآن کریم درباره این گروه که از روزهای آغازین و سخت تاریخ اسلام پروانه وار گرد رسول خدا (ص) بودند، چنین می فرماید:

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (توبه: ۱۰۰)

پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خشنود گشت و آنها (نیز) از او خشنود شدند و باغ های بهشتی برای آنان آماده ساخته که نهرها از پای درختانش جاری است، جاودانه در آن خواهند ماند و این است رستگاری و پیروزی بزرگ.

نیز در شأن آنان که به عشق دین خدا، خانه و کاشانه و زندگی و دارایی خویش را رها و همراه با رسول خدا مهاجرت کردند، چنین می فرماید:

لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ (حشر: ۸)

[این اموال] برای مهاجران نیازمند است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند. درحالی که فضل الهی و رضای او را می طلبند و خدا و پیامبرش را یاری می کنند و آنها راستگویانند.

آیات دیگری نیز مانند آیه ۱۸ و ۲۹ سوره فتح به ستایش و تعریف برخی از صحابه فداکار و مؤمن می پردازند.

آنچه نظر شیعه را از دیدگاه اهل سنت جدا می سازد، این نکته است که درباره همه صحابه به یک شیوه نمی توان قضاوت کرد و همه آنان را عادل و مؤمن واقعی شمرد و برای گرفتن معارف دین به همه آنان اعتماد کرد. صحابی بودن موجب نمی شود که انسان،

چشم بسته به همه آنان اطمینان کند و احکام دین را از آنان بگیرد و لغزش‌ها و گناهان آنان را نبیند؛ زیرا شرافت صحابی بودن از شرافت همسری پیامبر بیشتر نیست، بلکه همه همسران آن حضرت «صحابیه» نیز بوده اند. (۱) قرآن کریم درباره همسران پیامبر می‌فرماید:

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنِ يَاْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيَّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكُمْ عَلٰى اللّٰهِ يَسِيْرًا (احزاب: ۳۰)

ای همسران پیامبر! هر کس از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود، عذاب او دوچندان خواهد بود و این برای خدا آسان است.

شیعه می‌گوید داوری درباره صحابه بر پایه قرآن کریم و سنت و شهادت تاریخ باید استوار باشد؛ چنان که برای روشن شدن هر موضوع دیگری باید به سراغ کتاب و سنت رفت.

گروهی از صحابه در قرآن

پیش از این شماری از آیات در فضیلت و عظمت جمعی از صحابه ذکر گردید، اما از دیدگاه شیعه، همه آیات قرآن کریم را در کنار یکدیگر باید دید تا گرفتار برداشت غلط نشد؛ برای نمونه، اگر آیات ستایش صحابه در کنار آیاتی گذاشته شود که گناهان و خطاهای آنان را بیان می‌کند، فهمیده خواهد شد که تمجیدها از آن همه صحابه نیست یا برخی از ستایش‌ها درباره عمل خوب مشخص شماری از صحابه است. بنابراین، اگر کسی یک بار ستایش شده باشد، چنین نیست که خداوند به رغم انحراف‌ها و گناهان او همیشه از وی خشنود بوده است.

برخی از آیاتی که به نظر شیعه در کنار دیگر آیات ستایش از صحابه باید در نظر آورده شود، عبارت‌اند از:

۱- معالم المدرستین، علامه عسکری، ج ۱، ص ۹۸.

ص: ۱۷۹

الف) دوچهره ها

انسان های دوچهره ای در میان اصحاب پیامبر (ص) بودند که به واقع به اسلام و پیامبر اکرم ایمان نداشتند، اما به ظاهر از اصحاب شمرده می شدند:

وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَيُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ (توبه: ۱۰۱)

و از [میان] اعراب بادیه نشین که اطراف شما هستند، جمعی منافق اند؛ و از اهل مدینه [نیز]، گروهی سخت به نفاق پای بندند. تو آنها را نمی شناسی، ولی ما آنها را می شناسیم. به زودی آنها را دوبار مجازات می کنیم [مجازات در زمان حیات و مجازاتی به هنگام مرگ]. سپس به سوی مجازات بزرگی [در قیامت] فرستاده می شوند.

روشن است هنگامی که رسول خدا (ص) منافقان را نمی شناخت، مسلمانان نیز آنان را نمی شناختند و از صحابه راستین و واقعی به شمارشان می آوردند.

رسول خدا بر پایه روایتی که از امیرالمؤمنین علی (ع)، «ام سلمه»، «عبدالله بن عباس»، «ابوذر غفاری»، «انس بن مالک» و «عمران بن حصین» نقل شده است، ملاک شناخت «مؤمن» را از «منافق»، دوستی «علی (ع)» دانست و فرمود: «علی را دوست نمی دارد مگر مؤمن [و] دشمن نمی شمارد مگر منافق». این حدیث در زمان پیغمبر خدا (ص) شایع و زبانزد همه مردم بود.

«ابوذر غفاری» می گوید:

مَا كُنَّا نَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ إِلَّا بِتَكْذِيبِهِمْ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالتَّخَلُّفِ عَنِ الصَّلَاةِ وَالتَّبَغُّضِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. (۱)

۱- مستدرک الصحيحین، ج ۳، ص ۱۲۹؛ کنز العمال، ج ۱۵، ص ۹۱.

ما منافقان را جز از راه تکذیبشان به خدا و پیغمبر و روی گرداندنشان از نماز و دشمنی شان با علی نمی شناختیم.

«ابوسعید خدری» (۱) نیز گفته است: «ما گروه انصار، منافقان را از راه دشمنی آنها با علی بن ابی طالب (ع) می شناختیم».

«عبدالله بن عباس» هم گفته است: «ما در زمان پیغمبر خدا (ص)، منافقان را بر اساس دشمنی شان با علی بن ابی طالب (ع) می شناختیم». (۲)

«جابر بن عبدالله انصاری» (۳) نیز گفته است: «ما منافقان را جز از راه دشمنی آنها با علی بن ابی طالب (ع) نمی شناختیم».

ب) بیماردلان

این گروه، از منافقان نیستند؛ اما قلوبشان بیمار و ایمانشان ضعیف است:

وَ إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا (احزاب: ۱۲)

و زمانی که منافقان و بیماردلان می گفتند: خدا و پیامبرش جز وعده های دروغین به ما نداده اند.

۱- ابوسعید خدری، سعد بن مالک بن سنان خزرجی، جنگ خندق و جنگ های بعد از آن را درک کرد و در مدینه در سال ۶۳ یا ۶۵ یا ۷۶ه. ق درگذشت. اصحاب صحاح ۱۱۷۰ حدیث از او روایت کرده اند. شرح حالش در اسدالغابه، ج ۲، ص ۲۸۹، التقریب، ج ۱، ص ۲۸۹، جوامع السیره، ص ۲۷۶ و حدیثش درباره منافقان در صحیح ترمذی، ج ۱۳، ص ۱۶۷ و حلیه الابرار، ج ۶، ص ۲۸۴، آمده است.

۲- ابن عباس آیه يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ را نزد ابن مسعود خواند و گفت این علی بن ابی طالب است. تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۱۵۳.

۳- جابر بن عبدالله بن عمرو انصاری سلمی. پدر و پسر هر دو صحابی بودند. در اسدالغابه، ج ۱، صص ۲۵۶ و ۲۵۷؛ التقریب، ج ۱، ص ۱۲۲؛ جوامع السیره، ص ۲۸۴؛ تاریخ ذهبی، ج ۲، ص ۱۹۸ چنین آمده است: «ما منافقان این امت را جز به. . .» و در مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۳، سخنش با این عبارت آغاز می شود: «ما گروه انصار، منافقان را جز از راه. . .».

ص: ۱۸۱

ج) فاسقان

قرآن کریم تأکید می‌کند که مؤمنان از پذیرش خبر انسان فاسق بپرهیزند و بدون تحقیق و بررسی سخن او را نپذیرند:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِبْحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ (حجرات: ۶)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید، مبادا به گروهی از روی آگاهی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید.

مفسران شیعه و سنی گفته‌اند که این آیه درباره «ولید بن عقبه» نازل شده و او را فاسق خوانده است. همچنین قرآن کریم از وجود افراد فاسق و فاجری در میان صحابه خبر می‌دهد که به همسر رسول خدا (ص) تهمت زدند: إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ «به یقین کسانی که آن تهمت عظیم را عنوان کردند، گروهی [متشکل و توطئه‌گر] از شما بودند». (نور: ۱۱) (۱)

بنابراین، کسانی در میان صحابه و مسلمانان زمان پیامبر، زندگی می‌کردند که دوچهره، بیمار دل و فاسق بودند. از این رو، همه صحابه را نمی‌توان عادل و الگویی عملی خود دانست و مقصود آیات و روایاتی که به ستایش صحابه می‌پردازد، صحابه راستین و واقعی است.

گروهی از صحابه در حدیث

چنان که احادیث فراوانی در توصیف جمعی از صحابه وارد شده، احادیثی نیز در نکوهش و مذمت برخی از آنان وجود دارد که «بخاری» آنها را در «کتاب فتن» گرد آورده است. برای نمونه، پیامبر اکرم (ص) فرمود:

يَرِدُ عَلَى الْحَوْضِ رِجَالٌ مِنْ أَصْحَابِي فَيَجْلُونَ عَنْهُ فَأَقُولُ يَا رَبِّ أَصْحَابِي فَيَقَالُ إِنَّكَ لَا عِلْمَ لَكَ بِمَا أَخَذْتُوا بَعْدَكَ... (۱)

گروهی از اصحاب من در کنار حوض بر من وارد می شوند، ولی از آنجا کوچ داده می شوند. من می گویم: پروردگارا اصحاب من هستند! گفته می شود: تو نمی دانی که آنان پس از تو چه کردند...

گواهی تاریخ درباره برخی از صحابه

برخی از صحابه به گواهی تاریخ مرتکب گناه شدند و حتی حدود الهی بر آنان جاری شد که به عنوان نمونه به سه مورد از کتاب «اسدالغابه» اشاره می شود:

الف) «ولید بن عقبه» (۲)، فرمان دار کوفه، شبی در خوردن شراب زیاده روی کرد و در مستی برای اقامه نماز صبح به مسجد رفت و نماز را چهار رکعت خواند. پس از نماز به مردم گفت: «آیا بیشتر بخوانم؟» پس از این رویداد و شهادت مردم ضد وی، بر او حد زدند و خلیفه سوّم او را از فرمان داری کوفه عزل کرد. (۳)

ب) «مغیره بن شعبه» در زمان فرمان داری بصره زنا کرد و خلیفه دوم بر او حد جاری کرد و او را عزل نمود. (۴)

ج) «قدامه بن مظعون» که به دلیل شرب خمر، خلیفه دوم بر او حد جاری کرد. (۵)

از سوی دیگر تاریخ به روشنی نشان می دهد که مشاجرات، برخوردها و جنگ های

۱- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۹۲.

۲- خداوند در آیه ششم حجرات او را فاسق می خواند: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید. مبادا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید».

۳- اسدالغابه، ج ۵، ذیل اسم ولید بن عقبه.

۴- اسدالغابه، ج ۵، ص ۲۴۸، ذیل مغیره بن شعبه.

۵- اسدالغابه، ج ۴، ص ۱۹۸، ذیل قدامه بن مظعون..

فراوانی میان صحابه وجود داشته که علت و ریشه آنها مسائل نفسانی، حسد و دشمنی بوده است (۱) و گروهی در این جنگ‌ها کشته شده‌اند. بنابراین، همه صحابه را به عدالت و تقوا نمی‌توان توصیف کرد.

شیعه به پیروی از قرآن کریم و سنت پیامبر (ص) و بر پایه گواهی تاریخ معتقد است انسان‌های بزرگ و بلندمرتبه‌ای در میان صحابه بودند که از ایثار جان و مالشان دریغ نورزیدند و چنان مخلصانه به جنگ و جهاد می‌پرداختند و دشمن را به خاک می‌نشانند که یک ضربت شمشیرشان با عبادت جن و انس برابری می‌کرد. از سوی دیگر، گروهی دوچهره، ضعیف‌الایمان و نیز افرادی فاسق در میان اصحاب بودند که از مرتکب شدن محرمات پروا نداشتند. بنابراین، همه صحابه را عادل و با تقوا نمی‌توان دانست و از همه آنان معارف و احکام دین را نمی‌توان گرفت. بلکه زندگی تک‌تک صحابه را باید بررسی کرد و از کسانی معارف و احکام دین را گرفت که عدالت و وثاقتشان آشکار شده باشد. صحابه نیز مانند دیگران با معیار قرآنی «تقوا» سنجیده می‌شوند: إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ؛ «گرامی‌ترین شما نزد خدا با تقواترین شماست». (حجرات: ۱۳)

۱- شرح مقاصد، سعدالدین تفتازانی، ج ۵، ص ۱۰۰.

۲. آیا خشنودی و رضایت خداوند از شرکت کنندگان در «بیعت رضوان» همیشگی است؟ چنانچه برخی از آنان از مسیر حق منحرف شود، باز هم این رضایت خواهد ماند؟

الف) رضایت خداوند، همه بیعت کنندگان را در آن روز در بر نمی گیرد، بلکه تنها برای کسانی است که با ایمان قلبی بیعت کردند؛ زیرا خداوند رضایتش را به داشتن ایمان مشروط کرده است: رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ (۱)؛ با انتفای شرط، مشروط نیز خود به خود منتفی خواهد شد.

اگر ایمان حقیقی شرط رضایت نمی بود، خداوند می فرمود: «

لقد رضي الله عن الذين يباعدونك...» .

نکته دیگر اینکه از این آیه استفاده می شود که خداوند از همه «مؤمنان» بیعت کننده راضی شده است. اما هرگز ثابت نمی کند که همه بیعت کنندگان مؤمن حقیقی نیز بوده اند؛ پس خداوند با قید عَنِ الْمُؤْمِنِينَ، منافقانی مانند: «عبدالله بن ابی» و... یا کسانی را که در ایمان خود شک داشتند و به حقیقت بیعت نکردند، از چارچوب رضایت خود بیرون می کند. همچنین مؤمنانی که در ماجرای این بیعت حضور نداشتند، در این جرگه نمی گنجند.

از این رو، این آیه درباره کسانی نیست که در همان زمان یا پس از آن در نبوت

۱- لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا «خداوند از مؤمنان - هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند - راضی و خشنود شد. خدا آنچه را در درون دل هایشان [از ایمان و صداقت] نهفته بود، می دانست. از این رو، آرامش را بر دل هایشان نازل کرد و پیروزی نزدیکی به عنوان پاداش نصیب آنها فرمود» . (فتح: ۱۴)

پیامبر اسلام شک کردند و از سر ایمان ورزی بیعت نکردند. موضوع شک در نبوت رسول خدا، در بسیاری از کتاب های اهل سنت به گستردگی آمده است. برای نمونه، پیامبر در رؤیای صادقانه دید که به مکه رفت و همراه با صحابه به طواف خانه خدا پرداخت. صبح فردا، این خواب را به صحابه باز گفت. صحابه از تعبیرش پرسیدند و آن حضرت فرمود: «ان شاء الله به مکه خواهیم رفت و مناسک عمره را ادا خواهیم کرد»، اما تعیین نکردند که این خبر در چه زمانی روی می دهد.

همه مردم آماده حرکت شدند و هنگامی که به «حدیبیه» رسیدند، قریش از آمدن پیامبر و اصحابش و نیت آنان آگاه و از این رو، مسلح شدند و از ورود مسلمانان به مکه جلوگیری کردند. پیامبر اسلام به قصد زیارت خانه خدا نه به قصد جنگ آمده بود و بنابراین، با قریشیان صلح کرد که امسال از ورود به مکه خودداری کند و سال بعد بدون هیچ مانعی برگردد و مناسک عمره را ادا کند. این رویداد بر برخی از صحابه گران آمد و سبب شد که در نبوت رسول خدا شک کنند. (۱)

ب) رضایت، دائمی و ابدی نمی تواند باشد یا نیک فرجامی حاضران را در آن ماجرا تضمین کند؛ زیرا آیه می گوید خداوند هنگامی از آنان راضی شد، که بیعت کردند؛ یعنی علت رضایت خداوند پیمان بستن آنان در آن روز است. پس این رضایت تا زمانی خواهد ماند که علتش، یعنی بیعت و عهد و پیمان، بماند و تغییر و تبدیلی در آن پدید نیاید.

رضایت خداوند از مردم، تنها برای عمل آنان است و خود شخص بدون آن عمل مرضی خداوند نخواهد بود؛ یعنی انسان تا زمانی مرضی خداوند خواهد بود که آن عمل نیز باشد و چنانچه آن عمل را با گناهان خود از میان ببرد، رضایت خداوند نیز از او سلب خواهد شد.

۱- ر. ک: صحیح بخاری، ج ۴، ص ۷۰؛ ج ۶، ص ۴۵؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۷۵.

ص: ۱۸۶

بهترین دلیل بر این مطلب آیه ای از قرآن کریم درباره همین عهد و پیمان است:

إِنَّ الدِّينَ يُبَايِعُكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَدِّ يُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا (فتح: ۱۰)

به یقین کسانی که با تو بیعت می کنند [در حقیقت] تنها با خدا بیعت می نمایند و دست خدا بالای دست آنهاست؛ پس هر کس پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان می شکند و آن کس که نسبت به عهدی که با خدا بسته وفا کند، به زودی پاداش عظیمی به او خواهد داد.

خداوند در این آیه به صراحت می گوید که اگر کسی پیمانش را با خداوند بشکند، تنها به خودش زیان می رساند و خداوند پاداش این پیمان را به کسی خواهد داد که به آن وفادار می ماند. بنابراین، آیه تنها کسانی را در برمی گیرد که در آن روز بیعت کردند و تا پایان عمرشان بر عهد خود وفادار ماندند. اگر این رضایت ابدی می بود، خداوند نمی فرمود: فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ؛ زیرا این جمله لغو و بی فایده می شد.

این مطلب را از روایات بسیاری نیز می توان استفاده کرد؛ چنان که «امام مالک» در «الموطأ» نقل می کند:

عَنْ أَبِي النَّضْرِ مَوْلَى عُمَرَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ بَلَغَهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ لِشُهَدَاءِ أُحُدٍ هَؤُلَاءِ أَشْهَدُ عَلَيْهِمْ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ أَلَسْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ يَا خَوَانِهِمْ أَشَلَّمْنَا كَمَا أَسَلَّمُوا وَجَاهَدْنَا كَمَا جَاهَدُوا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) بَلَى وَلَكِنْ لَا أَدْرِي مَا تُحَدِّثُونَ بَعْدِي فَبَكَى أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ بَكَى. (۱)

رسول خدا (ص) با اشاره به شهدای احد فرمود: «گواهی می دهم که اینان برادر من و مردان نیکی بودند». ابوبکر گفت: «مگر ما برادران آنان نبودیم! ما هم

۱- موطأ، مالک، ج ۲، ص ۴۶۱؛ التمهید، ابن عبدالبر، ج ۲۱، ص ۲۲۸.

ص: ۱۸۷

آن گونه که آنان مسلمان شدند و در راه خدا جهاد کردند، مسلمان شدیم و در راه خدا پیکار کردیم». رسول خدا (ص) فرمود: «آری، ولی نمی دانم که شما بعد از من با دین خدا چه خواهید کرد». ابوبکر با شنیدن این سخن گریه کرد.

این حدیث به روشنی می گوید که حُسن عاقبت افراد به این مشروط است که در آینده بیعت خود را نشکنند و به اعمالی دست نزنند که غضب الهی جای رضایتش را بگیرد.

ج) برخی از صحابه که در ماجرای این بیعت بودند، به شکستن بیعت خود اعتراف کرده اند؛ برای نمونه «بخاری» از «براء بن عازب» چنین نقل می کند:

عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ الْمُسَيَّبِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ لَقِيْتُ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا فَقُلْتُ طُوبَى لَكَ صَحِبْتَ النَّبِيَّ (ص) وَ بَايَعْتَهُ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَقَالَ يَا ابْنَ أَخِي إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدْتُنَا بَعْدَهُ. (۱)

علاء بن مسیب از پدرش نقل می کند که براء بن عازب را ملاقات کردم و به او گفتم: «خوشا به حالت که عصر پیامبر را درک کردی و با آن حضرت در زیر درخت بیعت کردی». براء بن عازب گفت: «پسر برادرم! تو نمی دانی که ما چه بدعت هایی را بعد از پیامبر گذاشته ایم!»

«ذهبی» در «سیر اعلام النبلاء» می نویسد:

از قیس نقل شده است که عایشه می گفت: «من بعد از رسول خدا (ص) بدعت های زیادی انجام داده ام، مرا با همسران رسول خدا دفن کنید. پس او را در بقیع دفن کردند». (۲)

«حاکم نیشابوری» نیز این روایت را نقل می کند و می گوید: «

هذا حدیث صحیح علی

۱- صحیح البخاری، ج ۵، ص ۶۵.

۲- «عن قیس قال: قالت عائشه... إني أحدثت بعد رسول الله ۹ حدثا، ادفنوني مع أزواجه. فدفنت بالبقيع رضی الله عنها». سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۹۳؛ الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۷۴؛ المصنّف، ابن ابی شیبہ الكوفی، ج ۸، ص ۷۰۸ و... .

ص: ۱۸۸

شرط الشیخین ولم یخرجاه « (۱).

بر پایه اعتراف بزرگان صحابه به بدعت گذاری پس از آن حضرت، با قطع و یقین نمی توان گفت که آیه ۱۴ سوره فتح همه صحابه را در برمی گیرد و رضایت همیشگی خداوند را از آنان اعلام می کند.

افزون بر این، صفات خداوند دو نوع اند: صفات ذات و صفات فعل. صفات ذات ازلی و ابدی اند، اما صفات فعل شاید در زمانی باشند و در زمانی نباشند؛ چنان که فخر رازی در این باره می گوید:

والفرق بین هذین النوعین من الصفات وجوه: أحدها أن صفات الذات أزلیه، و صفات الفعل لیست كذلك و ثانیها أن صفات الذات لا یمکن أن تصدق نقائضها فی شیء من الأوقات، و صفات الفعل لیست كذلك و ثالثها أن صفات الفعل أمور نسبیة یمتثل فی تحقیقها صدور الآثار عن الفاعل و صفات الذات لیست كذلك. (۲)

فرق بین این دو گونه از صفات خداوند (ذات و فعل) چند چیز است:

۱. صفات ذات در خداوند ازلی و همیشگی بوده و حال آنکه صفات فعل این چنین نیست؛

۲. نقیض صفات ذات، هیچ وقت امکان وقوع ندارد [مثل جهل در مقابل علم]؛ ولی صفات فعل این گونه نیست؛

۳. صفات فعل نسبی است که گاهی با ظهور در آثاری از فعل محقق شود، ولی صفات ذات نسبی نیست، [بلکه قطعی، دائمی و همیشگی است].

نسبت دادن رضا یا غضب به خداوند، به معنای دادن ثواب و پاداش است نه آن هیئتی که بر نفس عارض و حادث می شود؛ زیرا محال است که خداوند در معرض

۱- المستدرک علی الصحیحین، الحاکم نیشابوری، ج ۴، ص ۶.

۲- تفسیر الکبیر، ج ۴، ص ۷۵.

ص: ۱۸۹

حوادث قرار گیرد. بنابراین رضایت و غضب از صفات فعل است نه از صفات ذات و از این رو، دائمی نیست. ابن حجر عسقلانی در این باره می گوید:

و معنی قوله و لا یرضی، ای لا یشکره لهم و لا یشبههم علیه فعلی هذا فهی صفة فعل.

معنای این سخن «ولا یرضی» این است که در برابر انجام فعلی از آنان قدردانی نمی کند و پاداش نمی دهد که در این صورت، این عمل از خداوند از اوصاف فعل خواهد بود.

بنابراین، با این آیه (۱) بر فضیلت شخص معینی نمی توان استدلال کرد. بهترین دلیل بر این سخن حضور «عبدالله بن ابی»، رهبر منافقان و دار و دسته او در ماجرای بیعت رضوان است. آنان با پیامبر بیعت کردند، اما آیا با این آیه بر فضیلت «عبدالله بن ابی» و دار و دسته اش می توان استدلال کرد؟

«بخاری» در ذیل روایتی از پیامبر می گوید: «

انما الاعمال بالخوائیم» (۲) و مقصود این است که روزهای نخستین زندگی انسان معیار قضاوت درباره او نیست، بلکه آخرین روزهای زندگانی هر انسان معیار قضاوت درباره کل زندگی اوست.

بسا کسانی که در نخستین روزهای زندگانی خود، عابدانی نیک اندیش و زاهدانی خوش رفتار بودند و قلوب آنان منزل آیات خدا بود، اما بعدها شیطان بر نفس آنان مسلط شد و از صراط مستقیم بیرونشان راند. «بلعم باعور» (۳) و «قارون بنی اسرائیل» (۴) از نمونه های برجسته چنین کسان اند. بنابراین، کارنامه صحابه را در پایان زندگی آنان باید بررسی کرد و دید که نمره خوبی داشتند یا برخی از آنان تخلف کردند.

۱- مقصود آیه ۱۴ سوره فتح است.

۲- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۳۳.

۳- اعراف: ۱۷۵.

۴- قصص: ۸۱.

ص: ۱۹۰

۳. آیا بیعت یا به رسمیت شناختن خلافت خلیفه اول و دوم توسط حضرت علی (ع) دلیل بر حقانیت خلافت آن دو است؟

ابوبکر پس از خودداری حضرت علی (ع) از بیعت، عمر را نزد آن حضرت فرستاد و به وی گفت: «او را با خشونت تمام نزد من بیاور». عمر نزد امام علی (ع) رفت و سخنانی میانشان درگذشت و وقایعی روی داد. امام به او فرمود: «بدوش شیری را که بخشی از آن سهم توست! به خدا سوگند، این شوق وافر تو به امارت او، برای آن است که تو را پس از خود به خلافت برگزیند». (۱)

عثمان هنگام جنگ با مرتدان، نزد امام علی (ع) رفت و گفت: «تا وقتی تو بیعت نکنی، کسی به جنگ این افراد نخواهد رفت و امام باز هم از بیعت خودداری کرد». (۲) بر پایه برخی از نقلها، امام تا پیش از رحلت فاطمه زهرا (س) با ابوبکر بیعت نکرد. (۳)

بنابراین، انگیزه امام برای بیعت کردن با خلیفه اول، صلاحیت او برای خلافت نبود؛ زیرا اگر امام، ابوبکر را شایسته خلافت میدانست، در آغاز خلافتش با وی مخالفت نمی کرد.

رفتار و گفتار امام نشان میدهد که ایشان پس از درگذشت پیامبر (ص) هرگز کسی را شایسته‌تر از خود برای خلافت نمیدانستند و در این باره میفرمودند:

... و آگاه باشید به خدا سوگند که فلانی [ابن ابی‌حافه] جامه خلافت را بر تن

۱- انساب الاشراف، بلاذری، ج ۱، ص ۵۸۷.

۲- انساب الاشراف، بلاذری، ج ۱، ص ۵۸۷.

۳- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۸۴؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۸؛ سنن الکبری، بیهقی، ج ۶، ص ۳؛ فتح الباری، عسقلانی، ج ۷، ص ۲۷۸؛ صحیح ابن‌حبان، ج ۱۱، ص ۱۵۳؛ البدایه و النهایه، ابن‌کثیر، ج ۵، ص ۳۰۷.

ص: ۱۹۱

کرد در حالیکه میدانست جایگاه من نسبت به حکومت اسلامی، چون محور آسیاست به سنگ آسیا که دور آن حرکت میکند. او میدانست که سیل علوم از دامن کوهسار من جاری است و مرغان دور پرواز اندیشه‌ها به بلندای ارزش من نتوانند پرواز کرد. پس من ردای خلافت را رها کرده، دامن جمع نمودم و از خلافت کناره‌گیری کردم و همواره در این اندیشه بودم که آیا با دست تنها برای گرفتن حق خود به پا خیزم؟ یا در این محیط خفقانزا و تاریکی که به وجود آورده اند، صبر پیشه سازم؟ محیطی که پیران را فرسوده، جوانان را پیر و مردان با ایمان را تا قیام قیامت و ملاقات پروردگار، اندوهگین نگه میدارد! پس از ارزیابی درست، صبر و بردباری را خردمندانه تر دیدم؛ پس صبر کردم در حالیکه گویا خار در چشم و استخوان در گلوی من مانده بود و با دیدگان خود می‌نگریستم که میراث مرا به غارت می‌برند. (۱)

بنابراین، حضرت علی (ع)، هرگز دیگران را شایسته خلافت نمیدانست و تنها برای حفظ اسلام و کیان مسلمانان با خلفا بیعت کرد.

۱- نهج البلاغه، خطبه سوم. .

۴. آیا پیامبر (ص) تخلف کنندگان از پیوستن به لشکر اسامه را لعنت کرد؟

حدیث لعن کسانی که از رفتن به جیش «اسامه» تخلف کردند، در نوشته های بزرگان اهل سنت، مانند «ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جویری» در «السقیفه و الفدک» (۱)، «شهرستانی» در «ملل و نحل»، «ایجی» در «مواقف» و «ابن ابی الحدید معتزلی» در «شرح نهج البلاغه» آمده است. پیامبر (ص) در محرم یا صفر سال یازدهم هجری بیمار شد و خبر نگران کننده رحلت خویش را به مردم داد. ایشان در همین روزها دستور عزیمت سپاه مسلمانان به مرزهای غربی و «فلسطین» به فرمان دهی «اسامه بن زید» را صادر کرد و سران مهاجران و انصار به ویژه «ابوبکر»، «عمر»، «ابوعبیده جراح»، «سعد بن ابی وقاص» و دیگران را فرمان داد تا با این سپاه از مدینه بیرون روند، اما علی بن ابی طالب را نزد خویش در مدینه نگاه داشت.

برخی از مسلمانان از همراهی با این لشکر که در چند فرسخی بیرون مدینه اردو زده بود، به بهانه هایی سرباز زدند. بهانه شماری از آنان، جوانی اسامه بن زید و لیاقت نداشتن او برای فرمان دهی بزرگان مهاجر و انصار بود. (۳) برخی از آنان می گفتند وضع

- ۱- ملل و نحل، ج ۱، ص ۲۳؛ شرح المواقف، ج ۳، ص ۶۵۰؛ شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۶۵۰؛ السقیفه و الفدک، ص ۷۷.
- ۲- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۳۵. «قد دنا الفراق و المنقلب إلى الله و إلى سدره المنتهی». البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۲۴۳، «ان جبرئیل کان یعرض علیّ القرآن کل سنه مره و قد عرضه علیّ العام مرتین و لا اراه إلا لحضور اجلی»؛ «در هر سال جبرئیل یک مرتبه قرآن را بر من عرضه می کرد، اما امسال دو مرتبه عرضه نمود و من دلیل آن را جز به فرا رسیدن اجل و پایان عمر خویش نمی دانم».
- ۳- انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۱۵. «و کان فی جیش اسامه ابوبکر و عمر و وجوه من المهاجرین و الانصار و کان الناس قد تکلموا فی امره». الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۷۴. «ان النبی (ص) بعث سریه فیها ابوبکر و عمر و استعمل علیهم اسامه بن زید فکان الناس طعنوا فیه أی فی صغره»؛ «پیامبر (ص) به تشکیل سپاهی به فرماندهی اسامه بن زید فرمان داد و ابوبکر و عمر را نیز در آن سپاه قرار داد، اما مردم درباره فرماندهی اش، یعنی کم سن و سالی او به طعنه و شکایت پرداختند». الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۳۱۲.

ص: ۱۹۳

پیامبر (ص) نگران کننده است و به مصلحت نیست که مدینه را ترک کنیم. (۱) پیامبر (ص) با شنیدن خبر سرپیچی سران از همراهی با سپاه اسامه، سخت خشمگین شد و به رغم بیماری شدیدش به مسجد آمد و با توییح و سرزنش متخلفان فرمود:

انفذوا جيش اسامه لعن الله من تخلف عنه. (۲)

سپاه اسامه را روانه کنید! خدا لعنت کند کسی را که از همراهی با آن خودداری ورزد.

بنابر نقل «شیخ مفید»، پیامبر (ص) در یکی از همین روزها ابوبکر و عمر و شماری دیگر از اصحاب را فراخواند و فرمود:

«الم أمر أن تَنْفُذُوا جَيْشَ أُسَامَةَ»؛ «مگر شما را فرمان ندادم که همراه سپاه اسامه بروید؟» عرض کردند: «بله، ای رسول خدا!» حضرت فرمود:

«فَلِمَ تَأَخَّرْتُمْ عَنْ أَمْرِي؟»؛ «پس چرا نافرمانی کردید؟»

ابوبکر پاسخ داد:

إِنِّي كُنْتُ خَرَجْتُ ثُمَّ عُدْتُ لِأَجْدِدَ بِكَ عَهْدًا.

من از مدینه خارج شدم، اما باز گشتم تا با شما یک بار دیگر دیدار کرده، تجدید عهد کنم.

عمر پاسخ داد:

يَا رَسُولَ اللَّهِ لِمَ أَخْرَجْتَ لَأَنِّي لَمْ أَحِبَّ أَنْ أَسْأَلَ عَنْكَ الرَّكْبَ. . .

ای رسول خدا! من از مدینه بیرون نرفتم؛ زیرا دوست نداشتم که وضع حال شما را از سوارانی که از مدینه می آیند، پرسم. بلکه می خواستم خود از نزدیک جوایای حال شما باشم.

سپس پیامبر (ص) فرمود: »

فانفذوا جيش اسامه . . .»، یعنی به لشکر اسامه بپیوندید و از آن باز نمانید و سه بار این سخن را تکرار فرمود. سپس از شدت ضعف از

۱- «افقام اسامه والناس ينتظرون ما الله قاض في رسول الله». الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۳۷۴.

۲- الملل و النحل، ج ۱، ص ۲۹.

ص: ۱۹۴

هوش رفت. (۱)

ابوبکر در همین روز از مدینه خارج شد و به جای اینکه به سپاه اسامه بپیوندد، نزد همسرش به «سنح» (۲) رفت و آنجا ماند تا قاصد خیر رحلت پیامبر را به او رساند (۳)، آن گاه به مدینه بازگشت.

عمر بن خطاب نیز روز پنجشنبه پیش از رحلت پیامبر (ص) در مدینه بود و مانع نوشتن وصیت پیامبر (ص) شد و روز رحلت پیامبر نیز همچنان در مدینه ماند. (۴)

«عبدالفتاح عبدالمقصود»، محقق معاصر اهل سنت پرسش مهمی در این باره مطرح کرده است که هر حق طلبی برای آن پاسخی باید بیابد:

مگر نه این است که افرادی مانند ابوبکر و عمر بن خطاب و دیگر صحابه و مردان برگزیده جزو این سپاهند؟ اگر پیامبر (ص) می داند که حادثه ای روی می دهد و مسلمانان را مبتلا می سازد، دور کردن این مردان از مدینه برای چیست؟ (۵)

بی گمان، برخی از آنان با دیدن وضع بیماری پیامبر (ص) و نزدیک شدن رحلت ایشان، از برپایی نظام «قرآن و عترت» و تحقق جانشینی علی بن ابی طالب (ع) نگران شدند و از این رو، فرمان و تأکید پیامبر (ص) را درباره حرکت شتابناک سپاه اسامه، با مصلحت خویش ناسازگار دانستند. بنابر نقل واقدی، از روزی که پیامبر (ص) به سپاه اسامه فرمان حرکت داد تا رحلت او دو هفته گذشت و آنان همچنان از این فرمان سر می پیچیدند (۶) و تا پس از رحلت پیامبر (ص) و اجرای برنامه های خویش در تثبیت خلافت ابوبکر از حرکت این سپاه جلوگیری کردند.

۱- الارشاد، ج ۱، صص ۱۳ و ۱۸۴.

۲- العثمانیه، جاحظ، ص ۸۰.

۳- «توفی رسول الله (ص) و ابوبکر بالسنح و عمر حاضر». تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۲.

۴- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۲.

۵- الامام علی بن ابی طالب، عبدالفتاح عبدالمقصود، ج ۱، ص ۲۲۰.

۶- المغازی، واقدی، ج ۲، صص ۱۱۱۷ و ۱۱۱۹.

ص: ۱۹۵

۵. چرا هنگامی که عمر با نوشتن مطلبی از سوی پیامبر (ص) مخالفت کرد، امام علی (ع) و دیگر اصحاب در برابر او نایستادند؟

پاسخ این پرسش در خود روایت آمده است؛ یعنی آن گاه که عمر به بهانه کافی بودن قرآن از نوشتن مطلبی از سوی پیامبر جلوگیری کرد، میان افراد در محضر رسول خدا اختلاف شدیدی پدید آمد. این اختلاف بی گمان در رد یا پذیرش گفتار عمر بود؛ زیرا کسانی با نظر او موافق و شمار دیگری با آن مخالف بودند. اما پیامبر (ص) اجازه نداد که در حضورش به اختلاف پردازند و به آنان فرمود: «

دعونی «؛ «مرا رها کنید» که رنج از بیماری نزد من بهتر از رنج بردن از گفتار شماست. (۱)

نکته های زیر را از این روایت می توان به دست آورد:

الف) شماری از صحابه با عمل عمر به شدت مخالف بودند و به او در این باره اعتراض کردند.

ب) پیامبر (ص) به آنان اجازه نداد که در محضرش با یکدیگر منازعه و حرمت شکنی کنند.

ج) ابن عباس میگفت: «روز پنجشنبه چه روز مصیبت باری بود!؟» سپس آن چنان گریه کرد که شن های جلوی او با قطره های اشک هایش تر شد. آن گاه چنین گفت:

روز پنجشنبه که مرض پیامبر شدت یافت، دستور داد کاغذ بیاورید تا برای شما وصیتی بنویسم که هرگز گمراه نگردید، اما منازعه و مجادله کردند و گفتند پیامبر هذیان می گوید. (۲)

۱- صحیح بخاری، ج ۷، ص ۹؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۶.

۲- مسند احمد، ج ۱، ص ۲۲؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۳۱؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۵؛ عمده القاری، عینی، ج ۱۴، ص ۹۸؛ المصنف، عبدالرزاق صنعانی، ج ۶، ص ۵۷.

ص: ۱۹۶

این روایت با اسناد صحیح در متون روایی معتبر اهل سنت مانند «صحیح بخاری»، «صحیح مسلم» و دیگر صحاح و مسانید آنان آمده است.

حال این پرسش مطرح است که چرا عمر در آخرین لحظه های حیات پیامبر (ص) با ایشان مخالفت کرد و با همه توان و قدرت از نوشتن وصیت نامه جلوگیری و حضرت را ناخرسند کرد؟

هنگامی که خلیفه نخست در بیماری مرگ وصیت کرد و عمر را خلیفه پس از خود خواند، هیچ کس نگفت: «

حسبنا کتاب الله» یا به نوشتن وصیت نامه نیازی نیست. هنگامی که ابوبکر وصیت نامه را به عمر سپرد تا آن را برای مردم بخواند، کسی در راه از او پرسید: «در این نامه چیست؟» عمر گفت: «نمی دانم، اما من اولین کسی ام که از آن پیروی می کنم!» آن فرد گفت: «من می دانم که در آن چیست»: «

أَمْرَتُهُ عَامَ أَوَّلِ وَ أَمْرَكَ الْعَامَ» (۱)؛ «سال نخست تو او را به خلافت گماردی و اینک او تو را به خلافت برگزید».

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۷۴.

۶. آیا دفن شدن پیامبر (ص) در حجره عایشه، دلیل بر فضیلت عایشه است؟

حضرت رسول (ص) به دلایل و قرائن زیر در حجره اختصاصی خویش دفن شد نه در حجره عایشه.

الف) مقصود از «بیت النبی»، «حجره النبی» و «دار النبی»، خانه و حجره اختصاصی آن حضرت است. و گرنه آن را به نام یکی از همسران او مانند عایشه یا ام سلمه و... می خواندند.

أَنَّ النَّبِيَّ (ص) كَانَ يُصَلِّي ذَاتَ لَيْلِهِ فِي حُجْرَتِهِ فَجَاءَ أَنَسٌ فَصَلَّوْا بِصَلَاتِهِ فَخَفَّفَ فَدَخَلَ الْبَيْتَ. (۱)

شبی رسول اکرم در حجره خود نماز می خواند که گروهی آمدند و پشت سر حضرت اقتدا نمودند. از این رو، حضرت نماز خود را سریع تر خواند و داخل خانه خود گردید.

عن ربيعة بن كعب الأسلمي: كُنْتُ أُبَيْتُ عِنْدَ حُجْرَةِ النَّبِيِّ فَكُنْتُ أَسْمَعُهُ إِذَا قَامَ مِنَ اللَّيْلِ يَقُولُ: سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. (۲)

ربيعه می گوید: شبی را در حجره رسول اکرم سپری کردم. هنگامی که برای نماز شب برخاست شنیدم که می گفت سبحان الله رب العالمين.

ب) نزدیک ترین خانه ها به خانه رسول خدا (ص) خانه حضرت علی (ع) بود که درش در کنار خانه پیامبر (ص) قرار داشته. (۳)

۱- مسند احمد، ج ۳، ص ۱۰۳.

۲- سنن النسائي، ج ۳، ص ۲۰۹.

۳- صحيح بخاری، ج ۴، ص ۲۰۸.

ص: ۱۹۸

عن علاء بن عیزار قال: سألتُ ابنَ عمرَ عنَ عليٍّ. فقال: أنظرُ إلى منزله من نبيِّ الله ليس في المسجدِ غيرَ بيته... ثم قال ألا أُحدِّثُكَ عنَ عليٍّ؟ هذا بيتُ رسولِ الله في المسجدِ وهذا بيتُ عليٍّ. (۱)

علاء بن عیزار می گوید: «از فرزند عمر درباره علی پرسیدم». گفت: «نسبت منزل علی را به منزل رسول خدا بنگر که هیچ خانه ای جز خانه او در مسجد رسول خدا نیست (۲)، این خانه رسول خدا و این هم خانه علی».

پس خانه حضرت علی (ع) و فاطمه (س) نزدیک ترین خانه ها به خانه پیامبر اکرم (ص) بوده است. البته حضرت فاطمه (س) در خانه رسول خدا (ص) نیز حجره ای جداگانه داشته که همچنان تا امروز به نام آن حضرت در مسجدالنبی مانده است.

ج) وفات رسول خدا (ص) با استناد به مصادر اهل سنت در حجره ویژه و منزل خود آن حضرت رخ داد.

د) در حدیثی چنین آمده است:

فَإِنَّمَا نَحْنُ فِي مَنْزِلِ رَسُولِ اللَّهِ إِذَا رَجَلٌ يُنَادِي مِنْ وَرَاءِ الْجِدَارِ أَنْ أَخْرِجْ إِلَيَّ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ... فَإِنَّ الْأَنْصَارَ اجْتَمَعُوا فِي سَقِيفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ، فَأَدْرَكُوهُمْ قَبْلَ أَنْ يُحَدِّثُوا أَمْرًا... (۳)

در حالی که ما در خانه رسول خدا بودیم شخصی از پشت دیوار خانه حضرت صدا زد: «ای عمر بن خطاب! خارج شو... که انصار در سقیفه بنی ساعده گرد هم آمده اند. به آنها بیبوند قبل از آنکه اتفاقی بیافتد...».

ه) در روایتی از عایشه نقل شده است:

لَقَدْ نَزَلَتْ آيَةُ الرَّجْمِ وَرَضَاعَةُ الْكَبِيرِ عَشْرًا وَلَقَدْ كَانَتْ فِي صَحِيفِهِ تَحْتَ

۱- مستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۵۱.

۲- فتح الباری، ج ۷، ص ۵۹.

۳- فتح الباری، ج ۷، ص ۲۳؛ تاریخ دمشق، ج ۳۰، ص ۲۸۲؛ صحیح ابن حبان، ج ۲، ص ۱۵۵.

سَریری، فَلَمَّا مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ وَتَشَاغَلْنَا بِمَوْتِهِ دَخَلَ دَاجِنٌ فَأَكَلَهَا. (۱)

آیه رجم و تحقق رضاع به ده بار شیر دادن، نازل شد و من آن را در صفحه کاغذی زیر تخت خود نگه داری می کردم. اما در روزی که مشغول امورات مربوط به وفات رسول خدا بودیم، گوسفندی داخل حجره شد و آن را خورد.

اگر بیماری رسول خدا (ص) و وفات حضرت در حجره عایشه روی داد، چگونه گوسفندی توانسته از میان جمعیت وارد حجره شود و آن صفحه کاغذ را بخورد.

و) روایات گوناگونی بر این مطلب گواهی می دهند که حجره رسول خدا (ص) دو در داشته است و هنگامی که مسلمانان میخواستند بر پیکر مطهر رسول خدا (ص) نماز گزارند، گروه گروه از یک در داخل و از در دیگر خارج می شدند، اما خانه عایشه تنها یک در داشته و در جهت مخالف خانه مستقل حضرت قرار داشت.

قَالُوا كَيْفَ نُصَلِّيَ عَلَيْهِ قَالَ ادْخُلُوا أَرْسَالًا أَوْ سَالًا قَالَ فَكَانُوا يَدْخُلُونَ مِنْ هَذَا الْبَابِ فَيُصَلُّونَ عَلَيْهِ ثُمَّ يَخْرُجُونَ مِنَ الْبَابِ الْآخِرِ. (۲)

و چون رسول خدا به دیار باقی شتافت گروهی گفتند: «چگونه بر آن حضرت نماز گزاریم؟» در جواب گفتند: «گروه گروه از این در وارد شده و نماز گزارده و از درب دیگر خارج شوند».

«هیثمی» پس از نقل این روایت می گوید:

«و رجاله رجال الصحيح». (۳) سند حدیث صحیح است.

ز) حجره عایشه برخلاف خانه رسول خدا (ص)، یک در داشت که رو به شام بود؛ یعنی در ضلع جنوبی مسجد و طرف قبله.

فَسَأَلْتُهُ عَنْ بَيْتِ عَائِشَةَ فَقَالَ: كَانَ بَابُهُ مِنْ وَجْهِهِ الشَّامِ فَقُلْتُ: مِصْرَاعًا كَانِ أَوْ

۱- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۲۵؛ اوسط الطبرانی، ج ۸، ص ۱۲؛ مسند ابی یعلی، ج ۸، ص ۶۴؛ المحلی، ج ۱۱، ص ۲۳۶؛ نهاییه ابن الاثیر، ج ۲، ص ۸۷.

۲- مسند احمد، ج ۵، ص ۸۱؛ تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۲۹۶؛ أسد الغابه، ج ۵، ص ۲۵۴.

۳- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۳۷.

مِصْرَاعَيْنِ؟ قَالَ: كَانَ بَابًا وَاحِدًا. قُلْتُ: مِنْ أَيِّ شَيْءٍ كَانَ؟ قَالَ: مِنْ عَرَعَرٍ أَوْ سَاجٍ. (۱)

از او درباره خانه عایشه سؤال کردم. گفت: «در خانه اش به طرف شام باز می شد». پرسیدم: «یک لنگه داشت یا دو لنگه؟» گفت: «یک لنگه بیشتر نداشت». پرسیدم: «جنس در از چه بود؟» گفت: «از عرعر یا ساج».

همچنین از این کلام چند مطلب دیگر را نیز می توان دانست:

یک - آن بخش از حدیث که میگوید: «درباره مکان حجره عایشه سؤال کردم»، بر این دلالت می کند که سؤال کننده می دانست که حجره عایشه همین مکان امروزی، یعنی مدفن پیامبر (ص) نیست و از این رو، از مکان حجره عایشه می پرسد.

دو - جهت شامی مسجد، همان جهت شمالی مسجد است.

ح) «بخاری» و «احمد» از «انس بن مالک»، خادم رسول خدا (ص)، ماجرای ولیمه و میهمانی رسول خدا را به مناسبت ازدواج آن حضرت با «زینب بنت جحش» نقل می کنند. بر پایه این روایت، مکان پذیرایی از میهمانان در حجره اختصاصی رسول خدا (ص) بوده و با خانه عایشه فاصله داشته و خانه وی بیرون مسجد قرار داشت؛ زیرا پیامبر پس از خوردن غذا به سوی خانه عایشه می‌رود، اما متوجه میشود که برخی از میهمانان در حجره ایشان آرمیده اند. از این رو، رسول خدا دوباره از حجره عایشه به حجره اختصاصی خود باز میگردند و آن گاه این آیه نازل میشود: «ای اهل ایمان... هنگامی که برای میهمانی به منزل رسول خدا دعوت شدید، اجابت کرده و پس از تناول طعام خارج شده و به منزل خود بروید» (۲). (۳)

۱- الأدب المفرد، ص ۱۶۸؛ إمتاع الأسماع، ج ۱۰، ص ۹۲؛ سبل الهدی، ج ۳، ص ۳۴۹؛ سمط النجوم العوالی، ص ۲۱۸.

۲- احزاب: ۵۲.

۳- صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۶؛ مسند أحمد، ج ۳، ص ۱۶۸؛ الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۱۰۴.

ص: ۲۰۱

ط) عایشه پس از وفات رسول خدا (ص)، حجره اش را به معاویه فروخت و از این رو، مدفن رسول خدا (ص) را همان حجره عایشه نمی توان دانست.

واشتری (معاویه) من عائشه منزلها، یقولون بمائه و ثمانین ألف درهم و یقال بمائتی ألف درهم و شرط لها سکنها حیاتها. (۱)

معاویه منزل عائشه را به ۱۸۰ هزار درهم و بعضی گفته اند به دویست هزار درهم خرید، مشروط به اینکه عایشه تا آخر عمر در آنجا سکونت داشته باشد.

بنابراین، رسول خدا (ص) در حجره عایشه دفن نشده، بلکه در حجره اختصاصی خود دفن شده اند. بعدها عایشه درباره مالکیت حجره پیامبر ادعا کرد و حکومت نیز آن را پذیرفت و حجره را از دختر رسول خدا و حضرت علی (ع) گرفت، اما به هر روی حجره عایشه در منزل اختصاصی خودش و در جهت دیگر مسجد، یعنی سوی قبله بوده است.

۱- الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۶۵.

ص: ۲۰۲

۷. چرا صحابه به تصمیم سقیفه درباره خلافت اعتراض نکردند؟

این سؤال از مهم ترین پرسش ها در زمینه خلافت به شمار می رود؛ زیرا روایات فراوانی از رسول اکرم (ص) در امامت و وصایت حضرت علی (ع) رسیده است. این روایات را اهل سنت نیز می پذیرند و کتاب های روایی آنان از این احادیث پر است.

البته همه اصحاب پیامبر به ماجرای سقیفه بی اعتنا و در برابر آن ساکت نبودند، بلکه شماری از آنان به این کار اعتراض کردند و بر در خانه امام علی (ع) متحصن شدند. پس از تحصن، مخالفان به سوی منزل فاطمه (س) آمدند و به آنان گفتند که اگر از خانه فاطمه و علی بیرون نیایند، خانه را به آتش خواهند کشید. (۱)

با این حال، همه مسلمانان به مسئله سقیفه و خلافت ابوبکر اعتراض نکردند. در این زمینه می توان به عوامل زیر اشاره کرد:

الف) حب قدرت و ریاست بسیاری از بزرگان مهاجر و انصار که بعدها در وجود افرادی مانند طلحه آشکار شد.

ب) وجود نفاق در میان بزرگان قوم؛ پیامبر اکرم (ص) نام های منافقان را به حذیفه بن یمان فرموده بود. (۲)

۱- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۳ (وقایع سال یازدهم هجری قمری)؛ العقد الفرید، ج ۴، ص ۸۷؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۶؛ الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۱۲.

۲- سیر اعلام النبلاء ج ۲، ص ۳۶۴ و ۲۶۴؛ عمدہ القاری، عینی، ج ۲۲، ص ۲۶۳؛ جامع البیان، ج ۱۱، ص ۱۶، تفسیر ثعلبی، ج ۵، ص ۷۹؛ المحرر الوجیز فی تفسیر کتاب العزیز، ابن عطیہ اندلسی، ص ۷۶؛ تفسیر کبیر، فخرالدین رازی، ج ۱۶، ص ۱۷۴؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۳۹۹.

ص: ۲۰۳

ج) سست ایمانی تازه مسلمانان. (۱)

د) وجود کینه و دشمنی برخی از مسلمانان با حضرت علی (ع) به دلیل کشته شدن بسیاری از بستگان نزدیک آنان در جنگ‌ها به دست ایشان (۲)؛ ابن ابی الحدید می‌گوید:

به استادم گفتم که من از علی (ع) در شگفتم که چگونه در این دوره دراز پس از وفات رسول خدا زنده ماند و از آن همه کینه ورزی‌های قریش جان سالم بدر برد؟ ابوجعفر به من گفت: «اگر او خود را به آن اندازه کوچک نکرده و به کنج انزوا نخزیده بود، کشته می‌شد». (۳)

ه) نگرانی گروهی از اشراف از عدالت امیرالمؤمنین (ع) و پیروی اش از رسول الله (ص).

و) حيله گری و خدعه برخی از افراد و ایجاد زمینه‌های متشنج و غبارآلود پس از پیامبر (ص)؛ برای نمونه، نزدیک به ۳۳ سال تبلیغ می‌کردند که ما علی را برای جانشینی پیامبر می‌پذیریم. اما او اکنون جوان است.

۱- یکی از پژوهشگران تاریخ اسلام در این باره می‌پرسد: آیا جامعه در آن حد از تدین نبوده است که بر سر سخن پیامبر (ص) در روز غدیر بایستد و از امام علی دفاع کند؟ او خود در پاسخ می‌گوید: تدین در جامعه در مقایسه با عصبیتهای طایفه‌های از چنان موضع نیرومندی برخوردار نبوده است که بتواند از چنین موضعی به قضیه بنگرد. اصحاب اصلی پیامبر (ص) که قدرت تصمیم‌گیری داشتند، همین مهاجر و انصار بودند. اساس دیدگاه مهاجرین بر پایه دیدگاه‌های قریش استوار بود و خط میانی قریش که حزب مستقلى بودند، جمع شدنشان در سقیفه نشان داد که در پی فرصتطلبی برای تسلط قریش هستند. از جمع اصحاب، تنها کسانی که مدافع حضرت بودند، شماری از این دو طائفه بودند که به لحاظ آماری، بسیار اندک بودند. این نمونهها عبارت اند از سلمان، ابوذر، عمار و مقداد. بیشتر اینان یا طائفه‌های نداشتند یا اگر داشتند، از حوزه قدرت بسیار دور بودند. یک بار هم که در قضیه انتخاب خلیفه پس از عمر، عمار در مسجد اظهار نظر کرد و توصیه کرد که امام علی ۷ را انتخاب کنند، قریشیان بر او یورش بردند که به چه حقی در کار قریش مداخله می‌کند؛ تاریخ خلفا، ص ۳۱.

۲- حریر بن عثمان، یکی از دشمنان اهل بیت روزی به مردم عراق گفت: «شما علی بن ابی طالب را دوست میدارید، اما من دشمنش میدارم». گفتند: «چرا؟» گفت: «لأنه قتل اجدادی»؛ «چون اجداد مرا کشت»؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۶۷.

۳- شرح نهج البلاغه، ج ۱۷، ص ۲۲۳.

ص: ۲۰۴

ز) از میان نرفتن رسوم قبیله ای و عصییت های جاهلی؛ برخی از مورخان بر این نکته تأکید می کنند که مردم به رغم فرموده های حضرت رسول (ص)، منتظر بودند که کسی بر پایه سنت قبیله ای برای خلافت برگزیده شود. البته برای هر یک از این عوامل، شواهد تاریخی و دلایل کافی وجود دارد. داستان حضرت موسی و هارون (ع) در قرآن، همانند این قصه تاریخی است؛ زیرا پیامبری موسی (ع) نزد بنی اسرائیل ثابت شده بود. عصای او و ید بیضایش را دیده بودند و ساحران در برابر چشمان آنان ایمان آوردند. همچنین دیدند که عصای موسی نیل را شکافت و خود از آن گذشتند و فرعون و یارانش غرق شدند و...، اما هنگامی که موسی (ع) هارون را در جای خود نشانده و به فرمان خدا به کوه طور رفت، دوباره بت پرست شدند و جانشینی هارون را نپذیرفتند و به نصایح او گوش فرا ندادند و به پرستش گوساله ای پرداختند که سامری آن را با طلا و زیورآلات خودشان ساخته بود. این داستان هنگامی روی داد که پیامبرشان نمرده، بلکه فقط تأخیر کرده بود. (۱)

رسول خدا (ص) نیز به حضرت علی (ع) فرمودند: «تو نسبت به من، همچون هارون نسبت به موسایی». این همانندی در ویژگی های فراوانی وجود دارد که یکی از آنها پیروی نکردن مردم از اوست.

ص: ۲۰۵

۸. ارتداد مردم پس از رحلت پیامبر (ص) به چه معناست؟

روایات فراوانی از امامان معصوم (ع) و همچنین در منابع اهل سنت در این باره وجود دارد که گروهی از مردم پس از درگذشت پیامبر اسلام (ص) مرتد شدند.

مقصود از ارتداد در این روایات، بازگشتن از باور به خدا، قیامت و پیامبر نیست، بلکه ارتداد از یکی از اصول مهم اسلام، یعنی ولایت است. آنان در روز غدیر با علی (ع) بیعت و وفاداری خویش را به این اصل اعلام کردند، اما پس از درگذشت پیامبر این پیمان را شکستند و از آن باور بازگشتند. البته انگیزه افراد در این کار گوناگون بود. برخی از آنان از روی تعصب و شماری دیگر از سر ترس و برخی از آنان به دلیل کشته شدن کسانی از بستگانشان در جنگ‌های صدر اسلام به دست علی (ع)، به ارتداد دچار شدند. (۱)

در روایتی آمده است که چهل نفر با امیرالمؤمنین (ع) بیعت کردند. آن حضرت به انگیزه آزمون آنان فرمود: «فردا سرهایتان را بتراشید و نزد من آید». هیچ یک از آنان جز سلمان، مقداد و ابوذر نیامدند و عمار هم بعد از ظهر پیش آن حضرت رفت. (۲)

۱- نتایج الأفكار، سید محمدرضا گلپایگانی، ج ۱، ص ۱۹۶.

۲- بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۳۵۸.

ص: ۲۰۶

۹. این فرموده امام علی (ع) را در نهج البلاغه درباره ابوبکر چگونه باید توجیه کرد: او پاک و با عیب اندکی از دنیا رفت، طاعت الهی را به جا آورد و به گونه شایسته، تقوای الهی را رعایت کرد.

۹. این فرموده امام علی (ع) را در نهج البلاغه درباره ابوبکر چگونه باید توجیه کرد: او پاک و با عیب اندکی از دنیا رفت، طاعت الهی را به جا آورد و به گونه شایسته، تقوای الهی را رعایت کرد. (۱)

این سخن با جمله »

لله بلاء الفلان « آغاز شده و امام چنین فرموده است:

خدا او را در آنچه آزمایش کرد، پاداش خیر دهد که کجی‌ها را راست و بیماری‌ها را درمان و سنت پیامبر (ص) را به پاداش و فتنه‌ها را پشت سر گذاشت. با دامن پاک و عیبی اندک درگذشت، به نیکی‌های دنیا رسیده و از بدی‌های آن رهایی یافت. وظائف خود نسبت به پروردگارش را انجام داد و چنان که باید از کیفر الهی می‌ترسید. خود رفت و مردم را پراکنده بر جای گذاشت که نه گمراه، راه خویش شناخت و نه هدایت شده به یقین رسید.

شارحان «نهج البلاغه» در بیان مقصود از «فلان» سخنان گوناگونی گفته‌اند:

الف) «قطب الدین راوندی» میگوید: «حضرت در مقام ستایش برخی از بزرگان اصحاب خود است که پس از رسول خدا (ص) به فتنه آلوده نشدند»؛

ب) «ابن ابی الحدید» میگوید: «مقصود عمر بن الخطاب است» (۲)؛

ج) «طبری» میگوید:

این جمله‌ها، سخنان دختر «ابی خثیمه» نوحهگر مدینه است، نه علی بن ابی طالب (ع). هنگامی که عمر درگذشت، دختر ابی خثیمه این جمله‌ها را در

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۲۸.

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۱۶۴.

ص: ۲۰۷

رثای وی گفت و گریست. «مغیره» می گوید: «هنگامی که عمر را به خاک سپردند، به خانه علی (ع) آمدم تا از او درباره عمر چیزی بشنوم. علی (ع) از خانه بیرون آمد در حالی که غسل کرده و آب غسل را از سر و روی خود می گرفت، فرمود: خدا این خطاب را رحمت کند». (۱) دختر ابی خثیمه راست گفت: او خیر خلافت را با خود برد و از شر آن نجات یافت. به خدا قسم این گفتار مال او نیست، بلکه به او گفته اند که اینها را بگویند و مقصود از شر خلافت اوضاع ناگوار است که در دوران عثمان پیدا شد.

(د) «ابن شبه» از «عبدالله بن مالک» نقل میکند که ما با علی (ع) از دفن عمر بازگشتیم و امام به خانه رفت و غسل کرد؛ سپس از خانه بیرون آمد و اندکی سکوت کرد. سپس گفت: خدا به نوحه گر عمر خیر دهد که گفت:

«واعمره! اقام الاود، واعمره! ذهب نقی الثوب. قليل العيب». (۲) به خدا قسم او از این جمله ها خبر نداشت، بلکه به او آموختند که چنین بگوید.

با توجه به سخنان بالا می توان گفت مرجع سخن (ضمایر) در کلمات امام علی (ع) مشخص نیست و بر پایه نقل طبری و ابن شبه، این جمله ها ساخته و پرداخته رجال سیاسی بوده است که آنها به نوحه گر آموخته بودند تا درباره مرگ عمر چنین بگویند.

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۸۵؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۵؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۵۸.

۲- تاریخ مدینه المنوره، ج ۳، ص ۹۴۱؛ الفایق فی غریب الحدیث، جارالله زمخشری، ج ۱، ص ۵۹.

ص: ۲۰۸

۱۰. آیا همنامی برخ از فرزندان امام علی (ع) با خلفا نشانه داشتن روابط دوستانه با آنها نیست؟

هر جامعه ای آداب و رسومی دارد که جامعه دیگر آنها را نمی پذیرد؛ برای نمونه، عرب ها آدابی دارند که عجم ها آنها را نمی پذیرند. نامگذاری در هر قوم و قبیله ای وجود دارد؛ یعنی هر پدری با انگیزه ویژه‌ای برای فرزندان خود نامی برمی گزیند. گاه نامی، مانند نام های ایرانی جمشید، داریوش و . . . نزد گروهی خوب و پسندیده است. اما عرب ها این نام ها را نمی پسندند؛ چنانکه نامهایی مانند خالد، مالک، شَتمر، عُدی، بکر، عمر، عثمان، معاویه، یزید و . . . نزد آنان مرسوم است. صاحبان این نامها هم از جنبه خوبی و بدی با یکدیگر متفاوت اند؛ برخی، انسان های شجاع و نیرومند، برخی دیگر ترسو و شماری از آنان عالم و برخی دیگر جاهل اند.

از اینرو، برگزیدن نامی که یک فرد آن عالم و فرد دیگر آن جاهل است، به معنای دوست داشتن افراد جاهل یا تأیید کردن جاهل نیست. نام گذاری به نام خلفا نیز چنین است. از اینرو، کسانی که نام آنان را بر فرزندان خود نهادند، نه به انگیزه برخورداری خلفا از این نامها، بلکه به دلیل رواج این نام ها میان عرب ها بوده است. نامگذاری فرزندان اهلیت نیز به همین دلیل صورت پذیرفته است و هرگز بر پذیرش کارهای خلفا و محبوبیت آنها دلالت نمی کند.

افزون بر این، چنین نامگذاری از همکاری و مشاوره حضرت امیر (ع) با خلفا یا بیعت وی با آنان - بر فرض تحقق آن - مهمتر نیست؛ پس نه این همکاری و بیعت و نه آن نامگذاری بر تأیید خلافت دلالت نمیکند؛ زیرا افزون بر اینها دلایل قوی دیگری مانند حفظ اسلام و پرهیز از پدید آمدن اختلاف میان مسلمانان وجود داشته است و هنگام تعارض دو دلیل با یکدیگر دلیل قویتر را باید برگزید.

ص: ۲۰۹

۱۱. دیدگاه شیعه درباره عایشه چیست؟

شیعه همسران پیامبر اسلام را بر پایه آیه ششم سوره احزاب، «امهات مؤمنین» می‌داند و آنان را پاس می‌دارد، اما افسوس که برخی از آنان به فرمان‌های خدا و پیامبر پای بند نبودند. نمونه برجسته این دعوی، شرکت عایشه در جنگ «جمل» است. بنابراین، مهم‌ترین عامل بدگمانی به زندگی و شخصیت عایشه، همسر پیامبر (ص) که نگرشی بدبینانه به او در میان گروه‌هایی از مسلمانان پدید آورد، نقش گسترده‌اش در طراحی این جنگ در برابر امیرمؤمنان علی (ع) است. او با این کار افزون بر «خروج علیه امام و خلیفه بر حق مسلمانان»، موجب ریختن خون‌های بسیاری از مسلمانان شد. شمار کشتگان این جنگ از ده تا ۲۵ هزار نقل شده است. (۱) عملکرد ایشان آسیب‌های فراوانی به جامعه اسلامی رساند. عایشه میدانست که پیامبر گرامی اسلام (ص) پیش از رحلتش بارها فرموده بود: «یا علی! جنگ با تو، جنگ با من است و صلح و دوستی با تو، صلح و دوستی با من است». (۲)

باری، «عایشه»، «طلحه» و «زبیر» این سخن پیامبر (ص) و ده‌ها سفارش همانند آن را نادیده گرفتند و با وصی و خلیفه مسلمانان درافتادند. بنابر نقل «حاکم نیشابوری»، رسول گرامی اسلام بارها به همسر خویش، عایشه هشدار داده بود که مبادا به پیکار با علی (ع) برخیزی:

«یا حمیرا ان لا تکنی أنت» (۳)؛ «ای عایشه! مواظب باش تو آن کس نباشی»

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۵۴۳؛ الجمل، ص ۲۲۳.

۲- مسند احمد، ج ۲، ص ۴۴۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۱ ص ۵۲، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۵۶؛ المستدرک، ج ۳، ص ۱۴۹؛ تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۱۳۷؛ مناقب ابن المغزلی، ص ۶۴؛ أسد الغابه، ص ۱۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۹.

۳- المستدرک، ج ۳، صص ۱۱۹ و ۱۲۰؛ کنز العمال، ج ۶، صص ۸۳ و ۸۶؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۸۵؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۹۷؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۴؛ ج ۸، ص ۲۸۹؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۴۵؛ الامامه و السياسه، ص ۵۵؛ نورالابصار، شبلنجی، ص

ص: ۲۱۰

[که بر علی (ع) خروج می کند].

عایشه پس از این جنگ آرزو می کرد که کاش سنگ بودم (۱)، درخت بودم (۲)، مرده بودم یا در شمار فراموش شدگان جنگ جمل جای داشتم. (۳) و آن حادثه را استخوان گلوگیر می خواند. (۴) هنگام قرائت آیه وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ به گونه‌های گریه و بی تابی می کرد که روسری یا مقنعه‌اش خیس میشد. (۵) این کارها و سخنان نشان می دهد که او از عنوان افتخار آمیز «ام المؤمنین» نادرست استفاده کرد؛ چنان که هنگام وفاتش در پاسخ به این پرسش که آیا دوست داری کنار رسول خدا (ص) دفن شوی؟ چنین گفت: «نه، من پس از پیامبر خدا (ص) حوادثی را پیش آوردم. مرا در بقیع، کنار همسران پیامبر دفن کنید». (۶) «ذهبی»، دانشمند بزرگ اهل سنت میگوید: «مقصود او جنگ جمل است». (۷)

امام علی (ع) در این جنگ طرف مقابلش را به فرجام ننگین و آتش جهنم تهدید کرد:

فَارْجِعَا أَيُّهَا الشَّيْخَانِ عَنْ رَأْيِكُمَا فَإِنَّ الْآنَ أَعْظَمَ أَمْرِكُمَا الْعَارُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَجْتَمِعَ [يَتَجَمَعَ] الْعَارُ وَالنَّارُ. (۸)

ای طلحه و ای زبیر! از رأی خود برگردید که این بازگشت، تنها ننگ را به دنبال دارد، و گرنه ننگ و آتش با یکدیگر جمع میشود.

از این رو، شیعیان او را مانند دیگر همسران پیامبر خدا (ص)؛ یعنی حضرت خدیجه و ام سلمه نمی دانند.

۱- الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۵۴.

۲- «یا لیتنی کنت شجرًا». الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۵۴.

۳- الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۵۴.

۴- الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۵۴.

۵- الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۹۶؛ الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۵۹.

۶- عقد الفرید، ج ۴، ص ۴۰۵؛ طبقات الکبری، ج ۴، ص ۵۴.

۷- نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج ۳، ص ۲۰۹.

۸- نهج البلاغه، نامه ۵۴.

ص: ۲۱۱

فصل هفتم: تاریخ

اشاره

۱. داستان «افک» درباره کدام یک از همسران پیامبر (ص) بوده است؟

واژه «افک» بر وزن فکر، بنا بر گفته «راغب»، به هر چیزی گفته می‌شود که وضع اصلی و طبیعی اش دگرگون شده باشد؛ برای نمونه، بادهای مخالف را «مؤتفکه» می‌نامند؛ زیرا از مسیر اصلی شان منحرف می‌شوند. سپس به هر سخن منحرف از حق و متمایل به خلاف واقع و دروغ و تهمت، «افک» می‌گویند. (۱)

«مرحوم طبرسی» در «مجمع البیان» می‌نویسد:

افک، هر دروغ ساده ای نیست، بلکه دروغ بزرگی است که صورت اصلی مسئله را دگرگون می‌سازد. بنابراین، خود کلمه افک، نشان دهنده اهمیت این حادثه و دروغ و تهمتی است که در آن زمینه مطرح بود. (۲)

خداوند در آیه یازدهم سوره نور، درباره تهمت زدن به شخص بی‌گناهی در عمل منافی عفت، سخن می‌گوید. درباره شأن نزول آیه نظرهای گوناگون وجود دارد. بنا بر پاره ای از روایات شیعی، آیه درباره «ماریه قبطیه» است که «مقوقس»، فرمانروای مصر آن را به عنوان کنیز به پیامبر (ص) اهدا کرد. (۳) ولی بر پایه روایات بسیاری که اهل سنت

۱- مفردات، راغب اصفهانی، ص ۱۹.

۲- مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۳۱.

۳- ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۱۲۷.

ص: ۲۱۴

نقل کرده اند، مقصود آیه عایشه است. عایشه بنا بر برخی از این روایت ها در یکی از جنگ ها همراه پیامبر (ص) بود. پس از جنگ، لشکر اسلام به سوی مدینه به راه افتاد و هنگامی که شب فرا رسید، عایشه برای برآوردن حاجتی از لشکر جدا شد. هنگامی که بازگشت، لشکر را ندید و سرانجام همان جا خوابید. صبح هنگام یکی از سپاهیان به نام «صفوان» او را یافت و بدون آنکه با وی سخنی بگوید، او را بر مرکب نشانند و به شهر رساند. همین رویداد موجب شد که به عایشه افترا ببندند. آنکه بیش از دیگران به این ناهنجاری دامن زد، «عبدالله بن ابی بن سلول» منافق بود. (۱)

«سیوطی» در این زمینه چند روایت نقل کرده و در همه آنها شأن نزول آیه را ماجرای عایشه دانسته است. (۲)

پیامبر (ص) از این موضوع سخت برآشفته و رفتارش را با عایشه تغییر داد و از همین روی نزدیک بود که جنگی میان «اوس» و «خزرج» برپا شود که رسول خدا (ص) آرامش را بدانان باز گرداند و سرانجام آیاتی نازل شد که نشان دهنده پاکی عایشه و بی پایه بودن آن افترا بود. (۳)

بنابراین روایات، کسانی چون «عبدالله بن ابی» به عایشه افترا بستند که سرانجام با نزول وحی برائت وی ثابت شد. هر چند برخی از بزرگان، هر دو دسته این روایات را با شأن و مقام پیامبر (ص) ناسازگار و با آیات آمده در این باره ناهم سو دانسته اند، نکته مهمی که از آنها می توان استنباط کرد، ناپذیرفتنی بودن این افترا نزد شیعه و سنی است؛ یعنی هر دو گروه به پیراستگی عایشه از آن عمل اعتراف می کنند.

شیعه نه تنها دامان زنان رسول الله (ص) که دامان زنان همه پیامبران را از فحشا پیراسته می داند. «علامه طباطبایی» با نقد روایات افک می گوید:

۱- مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۷۴؛ معجم الکبیر، طبرانی، ج ۲۳، ص ۱۲۴.

۲- الدر المنثور، ج ۶، صص ۱۴۰ - ۱۵۰.

۳- تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۱۰۳.

ص: ۲۱۵

ورود فحشا به اهل و خانواده پیامبر موجب انزجار قلب های مردم از او می شود. لذا بر خداوند واجب است که ساحت همسران انبیا را از لوث زنا و فحشا پاک بدارد و الا دعوت آنان لغو خواهد بود. (۱)

بر پایه همین برهان عقلی، عفت و پاکدامنی واقعی و نه تنها ظاهری همسران پیامبران ثابت می شود. البته این سخن به معنای عصمت همسران رسول خدا (ص) از هر گناه و جرم و خطا نیست.

۱- تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۱۰۳.

ص: ۲۱۶

۲. چه کسی هنگام بیماری پیامبر (ص) به جای ایشان امامت نماز را برعهده گرفت؟

هنگامی که پیامبر در بستر بیماری بود، ابوبکر، عمر، ابوعمیده جراح و شمار دیگری از بزرگان صحابه به شرکت در سپاه اسامه برای رفتن به موته شام مأمور بودند. (۱) بنابر روایت «واقدی» و «ابن سعد»، پیامبر (ص) دوشنبه، چهار شب مانده از صفر پس از حجهالوداع و چند روز پیش از وفاتش، به مسلمانان فرمان داد که برای نبرد با روم آماده شوند و فردای آن روز اسامه را فراخواند و فرماندهی سپاه را بدو سپرد. (۲) این سپاه، به رغم تأکید فراوان رسول خدا، نخست به دلیل اعتراض برخی از صحابه به جوانی اسامه، سپس به بهانه تهیه ساز و برگ سفر و سرانجام به سبب رسیدن خبر شدت یافتن بیماری پیامبر (ص) به اسامه و بازگشت او، ابوبکر، عمر و برخی دیگر، از اردوگاه جُرف به مدینه، حرکت نکرد. (۳) دانشمندان شیعه بر آن اند که این افراد از فرمان روشن و مؤکد پیامبر (ص) به شرکت در سپاه (جیش) اسامه و حرکت به سوی شام سرباز زدند. (۴)

اخبار موجود درباره روزهای بیماری پیامبر (ص)؛ به صراحت بیانگر آن است که زنان و دیگر کسان حاضر پیرامون بستر رسول خدا (ص)، به فرمان‌های آن حضرت سر نمی‌سپردند و گاه فرمان‌های وی را بنابر منافع و اهداف خویش تفسیر و تحریف می‌کردند (۵)؛ شاید برخی از همین حاضران پیرامون بستر بر پایه برخی اغراض، اسامه را

۱- فتح الباری، ابن حجر، ج ۸، ص ۱۲۴.

۲- تاریخ طبری، ج ۳ ص ۱۸۴؛ سیره نبوی، ابن هشام، ج ۴، ص ۲۵۳.

۳- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۸۶؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱، صص ۱۵۹ - ۱۶۲.

۴- الارشاد، شیخ مفید، صص ۹۶ - ۹۸.

۵- مسند، احمد بن حنبل، ج ۱ ص ۳۵۶؛ طبری، ج ۳، صص ۱۹۲، ۱۹۳ و ۱۹۶؛ طبقات الکبری، ج ۲، صص ۲۱۷، ۲۴۲ - ۲۴۵.

ص: ۲۱۷

از اردوگاه فراخوانده و از حرکت سپاهش جلوگیری کرده باشند.

پیامبر (ص) در همین روزها می‌کوشید که سپاه اسامه را به شام روانه سازد. اما بیماری وی چنان شدت یافت که هنگام دریافتن بانگ بلال برای ادای نماز، توانایی برخاستن و حضور در مسجد و برگزاری نماز نداشت. پس بر آن شد تا برای اقامه نماز، کسی به جای خویش بفرستد. درباره چگونگی برپایی این نماز، کسی که به امامت آن تعیین گردید و شمار نمازهایی که بدون حضور پیامبر برگزار شد، اختلاف است و خبرهای گوناگونی وجود دارد. (۱)

بیشتر این اخبار که سندشان به عایشه می‌رسد، بر این دلالت می‌کنند که پیامبر (ص) فرمود: «کسی با مردم نماز بگذارد». (۲) در روایتی نیز از ابن عباس چنین آمده است که پیامبر (ص) در روز شدت یافتن بیماری اش فرمود: «کسی پیش علی فرستید و او را فراخوانید». عایشه پیشنهاد کرد که کسی پیش ابوبکر فرستند و حفصه گفت که کسی نزد عمر فرستند و همه پیش پیامبر (ص) گرد آمدند. پس پیامبر فرمود: «بروید، اگر به شما نیاز داشته باشم، شما را فرامی‌خوانم». (۳)

برخی از علمای اهل سنت برای برجسته‌تر کردن ماجرای امامت ابوبکر به جای پیامبر (ص) در نماز، آن را از ادله مهم شایسته‌تر بودن ابوبکر از امیرمؤمنان در خلافت دانسته و حتی گفته‌اند که پیامبر (ص) نیز در آن نماز به ابوبکر اقتدا کرد. (۴) این سخن مبالغه آمیز حتی بر برخی از بزرگان اهل سنت گران آمده و دانشمندی مانند «ابوالفرج عبدالرحمان بن جوزی»، مفسر و فقیه بزرگ حنبلی را واداشته است که کتابی به نام «آفه

- ۱- طبقات الکبری، ج ۲، صص ۲۱۵-۲۲۴؛ ج ۳، صص ۱۷۸-۱۸۱؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۹۷؛ ثقات، ابن حبان، ج ۲، ص ۱۳۲.
- ۲- سنن، ابوداود، ج ۴، ص ۲۱۵.
- ۳- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۹۶؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۳۳؛ الارشاد، ص ۹۹.
- ۴- آفه اصحاب الحدیث، ابن جوزی، صص ۴۹ و ۵۰؛ ثقات، ج ۲، ص ۱۳۲.

ص: ۲۱۸

اصحاب الحدیث» در رد چنین ادعاهایی بنویسد.

علمای شیعه نیز، داستان نماز ابوبکر را در روزهای بیماری پیامبر (ص) به چند دلیل نامعتبر می دانند:

الف) احادیث منقول از عایشه کمابیش به این موضوع می پردازند، اما به هر روی این خبرها به تواتر نمی رسد و درباره هیچ چیزی بدان ها نمی توان احتجاج کرد. از سوی دیگر، شاید عایشه در این روایت — به گفته عمر، در رد شهادت علی در قصه فدک — به سود خویش سخن گفته باشد.

ب) به اجماع سیره نویسان و مورخان (۱)، ابوبکر، بنا به فرمان پیامبر (ص)، می بایست در آن روزها در اردوگاه جرف و در سپاه اسامه باشد، نه در مدینه. از این روی، اگر نمازی با مردم در مدینه گزارده باشد، به فرمان پیامبر (ص) نبوده است. قرینه های زیر این مطلب را تأیید می کنند:

یک - در روایتی آمده است که پیامبر به فراخواندن علی فرمان داد، اما کسی از او فرمان نپذیرفت و به جای علی، ابوبکر، عمر و عباس حاضر شدند. (۲)

دو - در برخی منابع تاریخی آمده است که پیامبر پس از آگاه شدن از وقت نماز، فرمود: «کسی با مردم نماز گزارد» و عمر به نماز ایستاد. (۳)

سه - پیامبر به رغم ناتوانی و به یاری دو تن (علی و فضل بن عباس) به مسجد آمد و نماز گزارد. (۴)

بنابراین، اقامه نماز به امامت ابوبکر نادرست است و از ساخته ها و پرداخته های

۱- طبقات الکبری، ج ۲، صص ۱۸۹ و ۱۹۰؛ تاریخ طبری، ج ۳، صص ۱۸۴ و ۱۸۶؛ الکامل، ج ۲، ص ۳۳۴؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱، صص ۱۵۹ و ۱۶۰؛ ارشاد، ص ۹۸.

۲- مسند احمد، ج ۱، ص ۳۵۶؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۹۶.

۳- سنن ابوداود، ج ۴، ص ۲۱۵؛ اختصاص، شیخ مفید، ص ۹۷.

۴- طبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۷۹؛ ثقات، ج ۲، ص ۱۳۱؛ اختصاص، ص ۹۸.

ص: ۲۱۹

کسانی است که انگیزه سیاسی داشتند. به فرض پذیرفتن صحت روایات درباره نماز ابوبکر در روزهای بیماری پیامبر، این روایات به مسئله خلافت ربطی ندارد و تقدم ابوبکر در خلافت را ثابت نمی‌کند؛ زیرا پیش از این، پیامبر بارها دیگر صحابه چون «ابوعبیده جراح»، «عمرو بن عاص»، «خالد بن ولید»، «اسامه بن زید»، «علی (ع) و حتی ابوبکر را مأمور کرده بود که با مردم نماز گزارند.

(۱)

۱- آفة اصحاب الحدیث، ص ۲۸.

ص: ۲۲۰

۳. چرا انصار در ماجرای سقیفه ابتدا با انتخاب ابوبکر مخالفت، ولی سرانجام با او بیعت کردند؟

تنها رییس «اوسیان» در سقیفه با ابوبکر بیعت کرد؛ زیرا اوسیان معتقد بودند که اگر «خزرجیان» فرمان روایی را به دست گیرند، این کار فضیلتی برای آنان به شمار می رود و بهره ای از فرمان روایی برایشان نمی گذارند. از این رو، رهبر آنان برخاست و با ابوبکر بیعت کرد و یک نفر هم از خزرجیان به نام «بشیر بن سعد»، پسرعموی «سعد بن عباد» که روابط تیره ای با وی داشت، با ابوبکر بیعت کرد. (۱) بنابراین، نمی توان گفت که همه انصار بیعت کردند.

برخی می گویند که سقیفه، زمینه را برای اجرای دموکراسی فراهم کرده بود و حاضران در آن مجلس، با آرامش و انگیزه کامل و بدون کوچک ترین درگیری، توانستند ابوبکر را برای خلافت برگزینند. اما از میان مهاجران بیش از سه نفر در سقیفه نبود: ابوبکر، عمر و ابو عبیده جراح.

«طبری» می نویسد: مهاجران، آماده تجهیز رسول خدا (ص) و غسل دادن و کفن کردن او بودند که انصار در سقیفه بنی ساعده همچون حزبی واحد، جلسه برپا کردند تا در نبود مهاجران، خلیفه را برگزینند. آنان به گفت و گو سرگرم بودند که ناگهان دو نفر از مخالفان سعد بن عباد (نامزد انصار برای خلافت) به نام های «معن بن عدی» و «عویم بن ساعده» (۲) از راه رسیدند و به ابوبکر گفتند: «نطفه فتنه در حال انعقاد است! انصار در سقیفه بنی ساعده گرد آمده اند تا با سعد بیعت کنند».

۱- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۵۸.

۲- العقد الفرید، ج ۴، صص ۲۵۷ و ۲۵۸؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۶۶.

ص: ۲۲۱

ابوبکر بدون اینکه مهاجران حاضر را خبر کند، به تندی همراه با عمر و ابوعبیده از جا برخاست و خود را به سقیفه رساند و آیین غسل و کفن و نماز و دفن جسد پیامبر (ص) به دست فراموشی سپرده شد. آنان به سقیفه رفتند و سعد بن عبادہ را سرگرم سخنرانی دیدند. سعد در خطابه اش چنین می گفت:

ای گروه انصار! شما پیش از دیگران به آیین اسلام گرویدید. از این رو، برای شما فضیلتی هست که دیگران از آن برخوردار نیستند. برخیزید و کارها را به دست گیرید.

ابوبکر گفت: «خداوند محمد (ص) را برای پیامبری به سوی مردم فرستاد و مهاجران نخستین ایمان آوردند گان به او بودند». سپس با سخنان خود دو قبیله انصار را بر ضد یکدیگر برانگیخت و گفت:

اگر خلافت و فرمان روایی را خزرجیان به دست گیرند، اوسیان از آنان کمتر نیستند و اگر اوسیان گردن به سوی آنان دراز کنند، خزرجیان دست کمی از آنان ندارند. از این دو قبیله خون هایی ریخته شده است و افرادی کشته شده اند.

هنگامی که سخنان ابوبکر به پایان رسید، «حباب بن منذر»، صحابی بدری از انصار برخاست و گفت: «ای انصار! برخیزید و کار خلافت را به دست گیرید. مخالفان شما در سرزمین شما و زیر سایه شما، زندگی می کنند و هرگز جرئت ندارند که با شما مخالفت کنند». سپس شمشیر خود را برکشید و رو به ابوبکر گفت: «به خدا سوگند! کسی که سخن مرا رد کند، بینی اش را با این شمشیر می کوبم که من مرد این کار و شیر بیشه هایم». عمر به او گفت: «خدا تو را بکشد!» او در پاسخ عمر گفت: «بلکه خدا تو را بکشد». در این هنگام بر سرش ریختند و شمشیر را از دستش گرفتند.

عمر به تندی به پیشنهاد حباب بن منذر پاسخ گفت: «هرگز عرب زیر بار خلافت شما نمی رود و شما را برای این کار نمی پذیرد؛ زیرا پیامبر (ص) از انصار نبود». سکوت مجلس را فراگرفت، ناگهان کسی از خزرج به نام «بشیر بن سعد»، پسر عموی «سعد بن عبادہ»

ص: ۲۲۲

که به او حسد می ورزید، برای شکستن سکوت، گفت: «پیامبر از قریش است و خویشاوندان پیامبر از ما برای فرمان روایی شایسته ترند» .

ابوبکر از این فرصت استفاده کرد و گامی به پیش نهاد و گفت: «با یکی از این دو نفر، عمر یا ابوعبیده، بیعت کنید». این پیشنهاد جدی نبود، بلکه زمینه ای بود برای اینکه آن دو از ابوبکر نام برند. بنابراین، هر دو نفر با وی بیعت کردند. ابوبکر بدون اینکه دوباره نام آنان را بیاورد، دستش را برای بیعت دراز کرد. سپس «بشیر بن سعد» که از این رویداد خوشحال شد، با ابوبکر بیعت کرد.

«حباب بن منذر بدری انصاری» گفت: «تو فرزند عاق خزرج و نمک شناس و حسودی!» ریس اوسیان که از عقب نشینی خزرجیان خوشحال شده بود، با برخی از اعضای قبیله اش به گفت و گو پرداخت. آنان گفتند: «اگر خزرجیان گوی خلافت را برابیند، از امتیازی برخوردار می شوند؛ پس چه بهتر که با ابوبکر بیعت کنیم» .

پس از بیعت ریس اوسیان، افراد با یکدیگر در گیر و گلاویز شدند و «سعد بن عباد» که بیمار بود، زیر دست و پایشان رفت و نزدیک بود که کشته شود.

عمر فریاد زد: «سعد را بکشید! خدا او را بکشد. او منافق و فتنه گر است» . «قیس» ، فرزند سعد از این جسارت عمر سخت برآشفته و ریش او را گرفت و گفت: «به خدا سوگند! اگر یک مو از سر پدرم کم شود، دندانان برای نمی گذارم» .

مهاجران حاضر در سقیفه، همین بیعت را کافی دانستند و از سقیفه بیرون آمدند و به سوی مسجد رفتند و اندک اندک از افراد بیعت می گرفتند. اما به رغم این پیروزی، مشکلی دیگر، یعنی اجتماع هجده نفر از بنی هاشم در خانه فاطمه که جز به بیعت با علی دست نمی گشادند، فراروی آنان بود. از این رو، برای بیرون راندن این گروه از خانه و شکستن تحصّی نشان، به خانه وحی یورش بردند و نباستی ها روی داد و در تاریخ ثبت شد. (۱)

۱- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۵۶؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۳۷؛ عقد الفرید، ج ۲، ص ۲۴۹ .

ص: ۲۲۳

از این گزارش نکته های زیر را می توان فهمید:

الف) مصالح اسلام و مسلمانان در سقیفه مطرح نبود، بلکه هر گروهی برای مصالح و منافع خود تلاش می کرد و می خواست شتر خلافت را بر در خانه خود بخواباند. انصار به خدمات خود به پیامبر و مهاجران به انتسابشان با او فخر می فروختند، اما از خواست خدا و رسول و مصالح اسلام سخن نمی رفت؛

ب) تنها چهار نفر در سقیفه با ابوبکر بیعت کردند: دو تن از مهاجران (عمر و ابوعبیده) و دو نفر از انصار (بشیر بن سعد از خزرج و اسید بن خضیر، رییس اوسیان). نام دیگران برده نمی شد؛ زیرا رأی شیخ قبیله، جانشین رأی همه بود؛

ج) این بیعت در فضای ناآرام صورت پذیرفت و گرفتن بیعت با تهدید و ارباب فراوان همراه بود.

سرانجام بیعتی تحقق یافت که از پس آن سعد بن عباد، رییس خزرجیان، به دست جنیان در بیابان کشته شد و «قتیل الجن» لقب گرفت! طبری از عمر بن خطاب درباره ماجرای سقیفه چنین نقل می کند:

«کانت فلتة کفلات الجاهلیة» (۱)؛ «کاری نسنجیده، همانند کارهای دوران جاهلیت بود».

حتی خود عمر بن خطاب بعدها چنین تصریح کرد:

«کانت بیعة ابی بکر فلتة، وقی الله شرّها. . .» (۲)؛ «بیعت ابی بکر کاری نسنجیده بود. خدا شرّ آن را از ما دور گرداند».

۱- صحیح بخاری، ج ۸، ص ۲۵؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۵۹؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۵۵؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۵؛ فتح الباری، ج ۱۲، ص ۱۲۹؛ عمده القاری، ج ۱۷، ص ۶۲؛ مصنف صنعانی، ج ۵، ص ۴۴۵؛ المعیار و الموازنه، ص ۳۸؛ المصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۶۱۶؛ سنن الکبری، ج ۴، ص ۲۷۳؛ صحیح ابن حبان، ج ۲، ص ۱۴۸؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۱۲؛ المواقف، ج ۳، ص ۶۰۰.

۲- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۶..

۴. موضع امام علی (ع) در برابر انتخاب ابوبکر برای خلافت چه بوده است؟

«ابن قتیبه» از علمای برجسته اهل سنت در «الامامه و السیاسه» پس از بیان ماجرای وفات پیامبر اعظم و گردآمدن کسانی در سقیفه، موضع اهل بیت (ع) را در برابر انتخاب شدن ابوبکر برای خلافت، چنین باز می گوید: فرزندان هاشم هنگام بیعت انصار، گرد علی بن ابی طالب (ع) بودند. زبیر بن عوام نیز با آنان بود. چون مادر زبیر، صفیه دختر عبدالمطلب بود، وی نیز از این روی خود را از فرزندان هاشم به شمار می آورد. علی همواره می گفت: «زبیر با ما بود تا اینکه پسرانش بزرگ شدند. آنان وی را از ما دور کردند».

علی و عباس و خاندان بنی هاشم و زبیر از بیعت خودداری کردند و به خانه های خود رفتند. عمر با گروهی از جمله «اسید بن حضیر» و «سلمه بن اسلم» به سوی آنان رفتند و به آنان گفتند: «بیایید و با ابوبکر بیعت کنید». ولی همگی آنان از این کار خودداری کردند. زبیر بن عوام با شمشیر بیرون آمد. عمر فرمان داد تا زبیر را گرفتند. سلمه بن اسلم به سوی زبیر رفت و شمشیر او را گرفت و به دیوار زد. پس از این واقعه زبیر بیعت کرد و پس از مدتی بنی هاشم نیز با ابوبکر بیعت کردند. علی را نزد ابوبکر آوردند و علی گفت: «من بنده خدایم و برادر رسول خدا (ص)». به علی گفتند: «با ابوبکر بیعت کن».

علی گفت:

من از شما بدین کار سزاوارترم. با شما بیعت نمی کنم و شما باید با من بیعت کنید. شما خلافت را از انصار گرفتید. با آنان به این طریق احتجاج

ص: ۲۲۵

کردید که شما از نزدیکان پیامبر (ص) هستید. درحالی که شما کار خلافت را از ما اهل بیت غصب کردید. آیا شما به انصار نگفتید که به محمد (ص) نزدیک ترید و انصار نیز کار خلافت را به شما تسلیم کردند؟! من نیز با شما همان طور که با انصار احتجاج کردید، احتجاج می کنم. ما به رسول خدا (ص) در مرگ و زندگی او از شما سزاوارتریم. اگر ایمان دارید، رعایت انصاف را در حق ما به جا آورید و در غیر این صورت، شما در ستم افتاده اید و خود به خوبی می دانید.

عمر به علی (ع) گفت: «تا وقتی که بیعت نکنی، رهایت نمی کنیم». علی (ع) در پاسخ عمر گفت: «شیر را بدوش که بخشی از آن، از آن تو خواهد بود. کار را برای ابوبکر محکم گیر که فردا آن را به تو بر می گرداند». علی (ع) در ادامه سخنان خود گفت: «عمر! سوگند یاد می کنم سخن تو را نمی پذیرم و با او بیعت نمی کنم». ابوبکر به علی گفت: «اگر بیعت نکنی تو را مجبور نمی کنم».

«ابوعبیده» به علی (ع) گفت:

پسر عمو! تو کم سن و سال هستی و آنان بزرگان قوم تواند. تو تجربه آنان را نداری، به اندازه آنان نیز کارها را نمی شناسی. ابوبکر در کار خلافت از تو نیرومندتر است و کارها را همه جانبه در نظر می گیرد. بنابراین، کار خلافت را به او بسپار؛ زیرا اگر تو زنده بمانی و عمری یابی، برای کار خلافت خلق شده ای و سزاوار در دست گرفتن کار خلافت هستی. تو با ویژگی هایی همچون دانش و آگاهی و فهم و نیز سابقه در دین اسلام و دامادی پیامبر (ص) بر همه آنان برتری.

علی (ع) گفت:

ای گروه مهاجران! خدا را در نظر آورید. خلافت و زمام داری محمد (ص) را از خانه او خارج نکنید و در خانه های خود جای ندهید. اهل و خاندان او را از

مقامشان باز ندارید. ای مهاجران! سوگند به خدا! ما سزاوارترین مردم نسبت به کار خلافتیم. ما اهل بیت هستیم. خواننده کتاب خدا که آن را از روی فهم و بینش می خواند، از خاندان ماست. ما آگاه به سنت رسول خدا (ص)، آشنا به کار مردم، بازدارنده مردم از بدی، قسمت کننده بیت المال به طور مساوی در میان مردم هستیم. پس پیروی هوای نفس نکنید تا گمراه نشوید که در این صورت از حق فاصله بیشتری می گیرید.

«بشیر بن سعد انصاری» در پاسخ حضرت علی (ع) گفت: «اگر این سخنان را که اکنون می شنویم قبلاً از تو شنیده بودیم، حتی دو نفر نیز با تو به مخالفت بر نمی خاستند».

علی (ع)، شبانه فاطمه دختر پیامبر (ص) را بر چهارپایی سوار می کرد و به مجالس انصار می رفت و از آنان کمک و یاری می خواست. انصار در پاسخ می گفتند: «دختر پیامبر (ص)، بیعت ما با این مرد به پایان رسیده است. اگر همسر تو قبل از ابوبکر نزد ما می آمد، ما با ابوبکر بیعت نمی کردیم».

علی (ع) در پاسخ آنان می گفت: «آیا شما می خواستید من پیامبر (ص) را که رحلت کرده بود، رها می کردم و برای به دست آوردن خلافت به جنگ و ستیز می پرداختم؟» فاطمه (س) به انصار گفت: «ابوالحسن آنچه سزاوار بود، انجام داد و شما نیز کاری کردید که خداوند آن را حساب خواهد کرد».

عمر به در خانه علی (ع) آمد و از آنان خواست تا بیرون بیایند و با ابوبکر بیعت کنند، ولی آنان از این کار خودداری کردند. عمر درخواست هیزم کرد و گفت: «سوگند به کسی که جان عمر در دست اوست بیرون آید. وگرنه خانه و اهلش را به آتش خواهم کشید». به عمر گفته شد: «ای ابو حفص! فاطمه در آن خانه است». عمر گفت: «حتی اگر فاطمه نیز در خانه باشد».

آنانی که در خانه علی (ع) بودند، همگی بیرون آمدند و بیعت کردند، مگر

ص: ۲۲۷

علی. این چنین گفته شده است که علی سوگند یاد کرده بود از خانه بیرون نیاید و عبا بر دوش نیندازد تا وقتی که قرآن را گردآوری کند. فاطمه جلوی در ایستاد و گفت:

هیچ مردمی همچون شما دیدارشان برای من بد و نفرت انگیز نیست. جنازه رسول خدا (ص) را بر روی دست های ما تنها گذاشتید و کار خلافت را میان خود قطعه قطعه کردید و در این باره از ما جویا نشدید و حق را به ما باز نگردانید.

عمر نزد ابوبکر آمد و گفت: «آیا از این فرد متخلف بیعت نمی گیری؟» ابوبکر به قنفذ که آزادشده وی بود، گفت: «برو و علی را نزد ما بیاور». قنفذ نزد علی آمد و گفت: «خلیفه رسول خدا (ص) تو را می خواند». علی گفت: «چقدر زود بر پیامبر (ص) دروغ روا داشتید». قنفذ برگشت و موضوع را به آگاهی ابوبکر رساند. ابوبکر پس از شنیدن سخنان علی، گریه ای طولانی کرد. عمر بار دوم گفت: «به کسی که از بیعت با تو خودداری کرده است، فرصت مده».

ابوبکر بار دیگر به قنفذ گفت: «نزد علی برو به او بگو، امیرالمؤمنین تو را به بیعت با خود فرامی خواند». قنفذ نزد علی (ع) آمد و وی را از سخنان ابوبکر آگاه گرداند.

علی در پاسخ وی گفت: «سبحان الله! چیزی را ادعا کرده است که از آن او نیست». قنفذ برگشت و سخنان علی را به آگاهی ابوبکر رسانید. وی نیز بار دیگر گریه ای طولانی کرد. عمر برخاست و گروهی نیز با وی آمدند، تا اینکه به در خانه فاطمه (س) رسیدند. فاطمه وقتی آگاه شد چه کسانی پشت در هستند، با صدای بلند چنین گفت: «پدر! رسول خدا (ص)! چه چیزهایی که پس از تو، از فرزند خطاب و ابوقحافه دیدم».

مردم وقتی صدا و گریه فاطمه را شنیدند، گریه کنان برگشتند. نزدیک بود قلب های آنان پاره و جگر آنان تکه تکه شود، اما عمر و عده ای باقی ماندند. آنان علی را از خانه

ص: ۲۲۸

بیرون آوردند و وی را نزد ابوبکر بردند.

به علی گفتند: «بیعت کن». علی گفت: «اگر بیعت نکنم، چه می کنید؟» در پاسخ وی گفتند: «در این صورت سوگند به خدا! گردن تو را خواهیم زد». علی (ع) گفت: «در این صورت بنده خدا و برادر رسول خدا (ص) را می کشید». عمر گفت: «بنده خدا را می کشیم، ولی برادر رسول خدا (ص) را هرگز».

ابوبکر ساکت بود و سخنی نمی گفت. کسی در آن میان گفت: «آیا او را فرمان نمی دهی که با تو بیعت کند». ابوبکر گفت: «تا زمانی که فاطمه در کنار اوست او را مجبور بر این کار نمی کنم». علی کنار قبر رسول خدا (ص) آمد و در حالی که فریاد می کشید و گریه می کرد، چنین می گفت: «برادر! این مردم مرا ضعیف و کوچک نگه داشته اند و نزدیک بود مرا بکشند».

عمر به ابوبکر گفت: «بیا تا نزد فاطمه برویم! ما او را به خشم آورده ایم». آن دو آمدند و از فاطمه اجازه داخل شدن به خانه را خواستند. فاطمه به آن دو اجازه نداد. آن دو نزد علی رفتند و با او سخن گفتند. علی آنان را نزد فاطمه آورد. وقتی که نشستند، فاطمه صورتش را به سوی دیوار گرفت. سلام کردند، ولی فاطمه پاسخ سلام آنان را نداد.

ابوبکر آغاز به سخن کرد و گفت:

محبوبه رسول خدا (ص)! سوگند به خدا! نزدیکان رسول خدا (ص) نزد من از نزدیکان خود، عزیزترند. تو از عایشه نزد من محبوب تر هستی. من دوست می داشتم روزی که پدرت رحلت کرد من به جای او از دنیا می رفتم. آیا می اندیشی من فضل و برتری تو را نمی شناسم و در عین حال تو را از میراث رسول خدا (ص) محروم می کنم؟ ما از رسول خدا (ص) شنیدیم که می گفت: «ما ارث نمی گذاریم، آنچه از ما باقی می ماند صدقه است».

فاطمه گفت: «اگر به شما نشان دهم و حدیثی را از پیامبر (ص) برای شما نقل کنم، آیا

ص: ۲۲۹

آن را می‌شناسید و به آن عمل می‌کنید».

آن دو گفتند: «آری». فاطمه گفت:

شما را به خدا سوگند! آیا شما دو نفر از رسول خدا (ص) نشنیدید که می‌گفت: «خشنودی من در خشنودی فاطمه است. خشم من در خشم فاطمه است. هر کس فاطمه دخترم را دوست بدارد، گویی مرا دوست داشته است. هر کس فاطمه را خشنود کند، مرا خشنود کرده است و هر کس فاطمه را به خشم آورد مرا به خشم آورده است».

گفتند: «آری! از رسول خدا (ص) شنیده ایم». فاطمه گفت:

من نزد خدا و فرشتگان او گواهی می‌دهم شما دو نفر مرا به خشم آورده اید و مرا خشنود نکرده اید و هر گاه که پیامبر (ص) را دیدار کنم نزد او از شما دو نفر شکایت خواهم کرد.

ابوبکر گفت: «من به خدا پناه می‌برم از خشم پیامبر (ص) و از خشم تو».

ابوبکر درحالی که می‌نالید شروع به گریه کرد، تا جایی که نزدیک بود قالب تهی کند. فاطمه (س) گفت: «سوگند به خدا! در هر نمازی که به پا دارم، از خدا علیه تو یاری می‌خواهم».

ابوبکر گریه کنان خارج شد. مردم، گرد ابوبکر جمع شدند و وی به آنان گفت: «... مرا تنها رها کنید؛ زیرا من از این گروه نیستم. مرا نیازی به بیعت شما نیست. بیعتتان را از من بازگیرید». مردم به ابوبکر گفتند: «جانشین رسول خدا (ص)! کار خلافت برقرار نمی‌ماند و اگر خلافت برقرار نماند، دین خدا نیز باقی نخواهد ماند». ابوبکر در پاسخ مردم گفت:

سوگند به خدا! اگر این چنین نبود و از سستی و مندرس شدن این ریسمان نمی‌ترسیدم، شبی را به روز نمی‌رساندم که بیعت یک مسلمان بر گردنم باشد و دلیل آن نیز سخنانی است که از فاطمه شنیده‌ام.

ص: ۲۳۰

علی (ع) تا زمانی که فاطمه زنده بود با ابوبکر بیعت نکرد. فاطمه (۱) پس از پدرش رسول خدا (ص) فقط ۷۵ شب زنده بود. (۲)

۱- علامه اقبال لاهوری، درقصیده ای درباره جایگاه و منزلت حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا (س) چنین می گوید: بانوی آن تاجداری هل اتی مرتضی مشکل گشا شیر خدا پادشاه کلبه ای ایوان او یک حسام و یک زره سامان او مادر آن مرکز پرگار عشق مادر آن کاروان سالار عشق نوری و هم آتشی فرمان برش گم رضایش در رضای شوهرش آن ادب پرورده صبر و رضا آسیا گردان و لب قرآن سیرا گریه‌های او ز بالین بی نیاز گوهر افشاندی به دامان نماز اشک او برجید جبریل از زمین همچو شبنم ریخت بر عرش برین رشته آیین حق زنجیر پاست پاس فرمان جناب مصطفی است ورنه گرد تربتش گردیدمی سجده‌ها بر خاک او پاشیدمی

۲- الامامه و السیاسه، ج ۱، صص ۱۲ و ۳۰؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۳؛ عقد الفرید ابن عبدربه، ج ۴، ص ۸۷؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۶ .

۵. آیا فاطمه زهرا (س) فدک را ارث خود می دانست؟

فدک سرزمینی آباد و حاصل خیز در نزدیکی خیبر (کمابیش ۱۴۰ کیلومتری مدینه) بود. «یوشع بن نون»، از سران فدک، آن سرزمین را به پیامبر (ص) تسلیم کرد و ساکنان آنجا متعهد شدند که نیمی از حاصل آن را هر سال به پیامبر (ص) واگذارند و از آن پس زیر پرچم اسلام زندگی کنند.

سرزمین هایی که در اسلام با نبرد و جنگ گرفته می شوند، از آن همه مسلمانان، و اداره آن به دست حاکم شرع است. اما سرزمین هایی که بدون هجوم نظامی و اعزام نیرو به دست مسلمانان می افتد، از آن خود پیامبر (ص) و امام پس از اوست.

از این رو، پیامبر (ص) فدک را به دختر خود حضرت زهرا (س) بخشید. محدثان شیعه و گروهی از دانشمندان اهل سنت نوشته اند: «هنگامی که آیه وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ؛ «حق خویشاوندان را بپرداز» (اسراء: ۲۶) نازل شد، پیامبر (ص) دخترش فاطمه (س) را خواست و فدک را به وی واگذار» (۱).

عامه و خاصه می نویسند که چون این آیه نازل شد، پیامبر (ص) سرزمین فدک را به فاطمه (س) بخشید. پس از درگذشت پیامبر، بر پایه اغراض سیاسی، دختر پیامبر را از ملک خود محروم و کارگزارانش را از آنجا بیرون کردند.

امیرالمؤمنین (ع) در نامه ای به «عثمان بن حنیف» در این باره چنین مینویسد: «آری از آنچه آسمان بر آن سایه افکنده فدک در دست ما بود. مردمی بر آن بخل ورزیدند و مردمی دیگر سخاوتمندانه از آن دیده پوشیدند و بهترین داور خداست... (۲).

۱- مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۱۱؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۶۸.

۲- نهج البلاغه، نامه ۴۵.

ص: ۲۳۲

از این سخن می توان دانست که فدک از زمان پیامبر در دست فاطمه (س) و علی (ع) بود.

افزون بر این، هنگامی که ابوبکر فدک را گرفت، به فاطمه (س) گفت: «شاهد بیاور که مالک فدکی». او علی (ع)، «ام ایمن» و «رباح» را نزد خلیفه آورد. اما خلیفه گواهی آنان را نپذیرفت و فاطمه (س) سوگند یاد کرد که دیگر با ابوبکر سخن نگوید. (۱)

سپس ابوبکر به حدیث مجعولی استناد کرد و گفت: از پیامبر شنیدم که فرمود:

«نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ»؛ «ما گروه پیامبران ارث برده نمی شویم [ارث به جا نمی گذاریم].»

حضرت فاطمه (س) فرمود که این حدیث با قرآن مخالف است؛ زیرا قرآن مجید از قول زکریای پیامبر می گوید:

فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا * يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ (مریم: ۶۵)

[پروردگارا!] تو از نزد خود جانشینی به من ببخش که وارث من و وارث دودمان یعقوب باشد.

از این آیه می توان فهمید که زکریا از خودش ارث می گذارد.

«یعقوبی» نقل می کند که فاطمه (س)، دختر پیامبر خدا (ص) نزد ابوبکر آمد و میراث خود را از پدرش خواستار شد. اما ابوبکر به او گفت: پیامبر خدا گفته است:

«إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ، مَا تَرَكَنَا صَدَقَةً»؛ «ما گروه پیامبران ارث برده نمی شویم، آنچه به جای می گذاریم، صدقه است.»

پس گفت:

أَفِي اللَّهِ أَنْ تَرِثَ أَبَاكَ وَلَا أَرِثَ أَبِي، أَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: الْمَرْءُ يَحْفَظُ فِي وُلْدِهِ؟ (۲)

۱- انساب الاشراف، ج ۱۰، ص ۷۹؛ تاریخ اسلام، ج ۱، ص ۵۹۱؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۹؛ فتوح البلدان، بلاذری، ص ۴۶.

۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲.

ص: ۲۳۳

آیا حکم خداست که تو از پدرت میراث بری و من از پدرم میراث نبرم، آیا پیامبر خدا نگفته است که حق مرد درباره فرزندانش رعایت می‌شود؟

پس ابوبکر گریست.

حضرت فاطمه (س) از خطا و لغزش، معصوم و از مصداق‌های آیه تطهیر بود (۱) و از این رو، امکان نداشت که در فهم آیه و سنت پیامبر اشتباه کند یا چیزی غیر واقعی به پیامبر نسبت بدهد.

بنابراین، چه فدک ملک شخصی پیامبر بوده و بعد از فوت ایشان به حضرت زهرا (س) رسیده و چه پیامبر در زمان حیاتش آن را به ایشان بخشیده باشد، به هر روی از آن زهرا (س) بوده است.

۱- جامع البیان، ج ۸، ص ۲۲؛ احکام القرآن، جصاص، ج ۳، ص ۴۷۱؛ تفسیر ثعلبی، ج ۹، ص ۳۵؛ الصواعق المحرقة، ص ۲۴۳؛ اسباب النزول، واحدی، ص ۲۳۹؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۶.

۶. چرا امام علی (ع) در برابر ستم خلفا بر فاطمه (س) از ایشان دفاع نکرد و با خلفا همکاری کرد؟

جریان رفتار ناپسند خلفا با حضرت زهرا (س)، در کتاب‌ها و منابع حدیثی و تاریخی (۱) اهل سنت ذکر شده است؛ چون آتش زدن در خانه حضرت زهرا (س) یا دستکم تهدید به آتش زدن در خانهاش به انگیزه گرفتن بیعت، همچنین خطبه‌های آن حضرت در مسجد پیامبر (ص) و گواهی ایشان بر خلافت حضرت علی و سخنانشان با مهاجر و انصار، این رویدادها را تأیید می‌کند.

برای تبیین بیشتر این موضوع، گزارش واقعه فدک را از «صحیح بخاری»، یکی از منابع شش گانه اهل سنت نقل می‌کنیم و داوری در این باره را به خواننده گرامی واگذار می‌کنیم:

أَنَّ فَاطِمَةَ (س) بِنْتُ النَّبِيِّ (ص) أُرْسِلَتْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ تَسْأَلُهُ مِيرَاثَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِالْمَدِينَةِ وَفَدَكَ وَمَا بَقِيَ مِنْ خُمْسِ خَيْبَرَ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ: لَا نَوْرَثُ مَا تَرَكَنا صَدَقَةً. إِنَّمَا يَأْكُلُ آلُ مُحَمَّدٍ (ص) فِي هَذَا الْمَالِ وَأَنَا وَاللَّهِ لَا أُغَيِّرُ شَيْئاً مِنْ صِدَقَةِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) عَنْ حَالِهَا الَّتِي كَانَ عَلَيْهَا فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَلَا عَمَلَنْ فِيهَا بِمَا عَمَلَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ (ص)». فَأَبَى أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَدْفَعَ إِلَى فَاطِمَةَ مِنْهَا شَيْئاً فَوَجِدَتْ فَاطِمَةُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ فَهَجَرَتْهُ فَلَمْ تُكَلِّمْهُ حَتَّى تُوَفِّيَتْ وَعَاشَتْ بَعْدَ النَّبِيِّ (ص)

۱- عالمان اهل سنت نیز وقوع این رویدادها را می‌پذیرند. اما درباره آنها راه توجیه را در پیش می‌گیرند. البته با توجه به روایات معتبر نقل شده از پیامبر درباره شأن و منزلت حضرت زهرا، مانند «فاطمه بضعه منی فمن اغضبها اغضبني»؛ «فاطمه پاره تن من است هر کس او را خشمناک نماید مرا خشمگین کرده است»، به هیچ روی توجیهی درباره آزار آن حضرت پذیرفته نیست..

ص: ۲۳۵

سِتَّةَ اشْهُرٍ. فَلَمَّا تُوفِّيتْ دَفَنَهَا زَوْجَهَا عَلِيًّا لَيْلًا وَلَمْ يُؤْذَنْ بِهَا أَبَابَكْرٍ وَصَلَّى عَلَيْهَا. . . (۱)

حضرت فاطمه (س)، دختر پیامبر (ص) پیش ابوبکر رفت و از او میراثش را از پیامبر درخواست نمود (ارث از فئ مدینه، فدک و یک پنجم خیر). ابوبکر در جواب گفت: «پیامبر فرموده است ما چیزی را به ارث نمی گذاریم، آنچه از ما باقی بماند صدقه است. به خدا سوگند تغییر نمی دهم چیزی از صدقه رسول خدا را آنگونه که در زمان پیامبر بوده است و عمل می کنم همان گونه که پیامبر در مورد آن عمل نموده بود». پس ابوبکر از واگذار نمودن آن به فاطمه (س) امتناع کرد. سپس حضرت فاطمه (س) از او دوری و قهر نمود و با او سخن نگفت تا اینکه از دنیا رفت. آن حضرت بعد از پیامبر شش ماه زندگی کرد. هنگامی که وفات نمود، همسرش حضرت علی (ع) او را شبانه دفن نمود و بر او نماز خواند و به ابوبکر اجازه شرکت نداد.

موضوع تهدید زهرا (س) به آتش زدن خانهاش در صورت بیعت نکردن اهل خانه، از رویدادهای تاریخی به شمار میرود که افزون بر منابع شیعی در بسیاری از منابع تاریخی اهل سنت نیز آمده است. (۲)

حضرت علی (ع) در برابر این رخداد صبر کردند و با آن همه شجاعتشان شمشیر نکشیدند؛ زیرا به رغم این پندار که تنها راه رسیدن به حق، در همه جا استفاده از شمشیر و زور است و تنها با توسل به نیروی قهرآمیز حق را می توان ستاند، سیره پیامبر گرامی اسلام (ص) نشان می دهد که آن بزرگواران هرگز با توسل به زور به دنبال اجرای رسالت خود و تبلیغ دین نبودند و حتی در بسیاری از زمان ها برای دست یابی به مصالح مهم تر،

۱- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۵۲.

۲- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۳؛ عقد الفرید، ج ۴، ص ۸۷؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۶؛ الامامه و السیاسة، ج ۱، ص ۱۲.

ص: ۲۳۶

ستم ها را بر خود و پیروانشان تحمل می کردند.

حضرت علی (ع) نیز با آگاهی از آسیبهای قیام او برای جامعه اسلامی، از برخورد مسلحانه خودداری کرد تا اصل اسلام محفوظ بماند و برای کسانی که با سخنان امام علی (ع) آشنایی دارند، به خوبی روشن است که امام در نهج البلاغه گاهی به حق غضب شده خویش نظر داشته است. اما زمانی که مصالح اسلام و جامعه اسلامی به میان می آید به وحدت دعوت می کند. آن حضرت خطاب به ابوموسی اشعری می فرماید:

وَلَيْسَ رَجُلٌ، فَاعْلَمَ، أَحْرَصَ عَلَى جَمَاعِهِ أُمِّهِ مُحَمَّدٍ (ص) أَلْفَيْهَا مِنِّي أَبْتَغِي بِذَلِكَ حُسْنَ الثَّوَابِ وَ كَرَمَ الْمَأْتَبِ. (۱)

پس بدان در امت اسلام، هیچ کس همانند من وجود ندارد که به وحدت امت محمد و به انس گرفتن آنان به همدیگر از من دلسوزتر باشد. من در این کار پاداش نیک و سرانجام شایسته را از خدا می طلبم.

یا می فرماید:

وَاللَّهِ لَا أُسَلِّمَنَّ مَا سَلِمَتْ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ وَلَمْ يَكُنْ فِيهَا جُورٌ إِلَّا عَلَيَّ خَاصَّةً. (۲)

سوگند به خدا به آنچه انجام داده اید گردن می نهم، تا هنگامی که اوضاع مسلمانان رو به راه باشد و از هم نپاشد و جز من به دیگری ستم نشود.

امام علی (ع) به خوبی می دانست که هرگونه اقدامی در آن موقعیت به جنگ داخلی بین مسلمانان منجر می شود و نتیجه این کار شکست مسلمانان را در برابر دشمنان داخلی و خارجی که در کمین نشسته و برای نابودی اسلام لحظه شماری می کردند، همراه دارد. از این رو با توجه به خطرات مختلف و گوناگونی که مسلمانان را تهدید می کرد، منافقان داخلی، از یک سو و دشمنان خارجی مانند یهود و روم از سوی دیگر

۱- نهج البلاغه، نامه ۷۸.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۷۴.

ص: ۲۳۷

که تهدید جدی برای مسلمانان به حساب می‌آمد، حضرت از قیام به حق خود بازایستاد.

بنابراین اگر امام علی (ع) در برابر ظلم‌هایی که بر خود آن حضرت و اهل بیت (ع) شد، تحمل و صبر نمود، به این معنا نیست که حقانیت جریان حاکم را ثابت نمایند یا اینکه بر امام علی (ع) و حضرت زهرا (س) اقدام ظالمانه از طرف خلفا صورت نگرفته باشد. بلکه امام به خاطر مصالح بالاتر و مهم‌تر از اقدام مسلحانه خودداری نمود.

ص: ۲۳۸

۷. آیا امام علی (ع) در زمان خلافت ابوبکر در جنگ با مرتدان شرکت کرد؟ آیا مادر محمد بن حنفیه از طائفه بنی حنفیه در این جنگها بهره او شد؟

علی (ع) پس از رحلت پیامبر بزرگ اسلام (ص)، به دلیل برخی رخدادها از صحنه سیاسی امت اسلامی کنار رفت و تا پایان خلافت خلفای سه گانه (۲۵ سال)، خار در چشم و استخوان در گلو داشت (۱) و سکوت کرد. آن حضرت در این سال ها از تلاش باز نایستاد و به آموزش معارف اسلامی پرداخت، اما ذوالفقارش در نیام بود و در هیچ نبردی شرکت نکرد.

«مسعودی» در «مروج الذهب» می نویسد: «هنگامی که فرماندهی سپاه برای حمله به ایران به ایشان پیشنهاد شد، او امتناع کرد و از آن اکراه داشت:

فَأَبَى عَلِيٌّ ذَلِكَ وَكَرِهَهُ» . (۲)

نمود گزارش تاریخی از شرکت آن حضرت در جنگ های دوران خلفا، خود بهترین دلیل بر این سخن است. درباره مادر «محمد بن حنفیه» سه دیدگاه وجود دارد:

الف) او «خوله» دختر «جعفر بن قیس» و سهم ابوبکر بود که وی او را به امام علی (ع) داد؛

ب) رسول خدا (ص)، امیرمؤمنان (ع) را برای جهاد به یمن فرستاد و آن حضرت بر بخشی از کنیزان دست یافت که «خوله» در میان آنان بود و سهم آن حضرت شد؛

ج) «ابن ابی الحدید» میگوید:

بنی اسد در دوران خلافت ابی بکر بر «بنی حنفیه» یورش بردند و «خوله» را اسیر

۱- نهج البلاغه، خطبه ۳؛ مروج الذهب، مسعودی، ج ۲، ص ۳۱۸.

۲- مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۱۸.

ص: ۲۳۹

کردند و به مدینه آوردند و علی (ع) او را خرید. هنگامی که این خبر به خویشان او رسید، به مدینه آمدند و علی (ع) آنان را شناخت و از مظلومیتشان آگاه شد، خوله را آزاد و آن گاه با وی ازدواج کرد. (۱)

از امام باقر (ع) پرسیدند: «جد بزرگوارتان، امامت شیخین را نپذیرفت. اما چرا با اسیری از اسیران آنان به نام خوله ازدواج کرد؟» امام فرمود: «من پاسخ شما را نمی گویم. این موضوع را از جابر بن عبدالله انصاری پرسید که در آن واقعه حاضر بوده است».

آنان نزد «جابر» رفتند و او گفت:

من گمان می کردم که میمیرم و کسی این حقیقت را از من نمیبرد. بشنوید و فراگیرید! اسیران را حاضر کردند و «خوله حنفیه» وارد شد و به مردم نگریست. آن گاه به سوی قبر رسول خدا (ص) رفت و نالید و آه کشید و با صدای بلند گریست و گفت: «سلام من بر تو ای رسول خدا و بر اهل بیت تو. این امت تو ما را مانند اهل نوبه و دیلم اسیر کردند. ما گناهی جز این نداشتیم که دوستان اهل بیت تو بودیم. هنگامی که بر سر ما ریختند، گفتیم: چرا ما را اسیر میکنید؟ ما که شهادتین میگوییم. گفتند: زکات نداده اید. گفتیم: مردان ما زکات ندادند، زنان چه تقصیر دارند؟ آنان ساکت شدند؛ گویی که سنگ در دهان داشتند». (۲)

به دلیل دیدگاه های گوناگون تاریخی در این زمینه، نمی توان به واقعیت تاریخی آن پی برد.

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱، صص ۲۴۳ و ۲۴۶؛ بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۸۴؛ تنقیح المقال، ج ۲؛ قاموس الرجال، ج ۹، ص ۲۴۶.

۲- خرایج و الجرائح، قطب راوندی، صص ۹۰ - ۹۲؛ بحارالانوار، ج ۴۲، صص ۸۲ و ۸۵.

۸. آیا هنگامی که عمر به بیت المقدس رفت، امام علی (ع) را جانشین خود کرد؟

این مطلب را «ابن کثیر» در «البدایه و النهایه» (۱) از «سیف بن عمر» نقل می کند که از جاعلان حدیث و دروغگویان تاریخ است و به هیچ روی به روایت او نمی توان اعتنا کرد و همه نویسندگان علم رجال او را تضعیف کرده‌اند. سیف، واضع «احادیث منکر» و به زندقه بودن متهم است. او از پیش خود اصحابی خیالی مانند «عبدالله بن سبأ» را می ساخت و برای متهم کردن شیعیان، روایات آنان را به شیعه نسبت می داد.

«ابن حجر عسقلانی» در «تهذیب التهذیب»، او را «وضاع حدیث» می خواند، احادیثش را «منکر» می شمارد و وی را به زندقه بودن متهم می کند. (۲) وی شخصیت «عبدالله بن سبأ» یهودی را ساخت تا شیعیان را بدنام کند.

«حلبی»، از برخی محققان نقل می کند که او به زندقه بودن و جعل حدیث متهم است. (۳) «ذهبی» درباره او می نویسد: «از مجهولان مانند هشام بن عروه و عبیدالله بن عمرو و... حدیث نقل می کرده است و برخی از مورخان او را متروک و به زندقه متهم دانسته و احادیث او را منکر شمرده اند».

بنابراین، جریان رفتن عمر به بیت المقدس و جانشینی امام علی (ع) از سوی او بی اعتبار است و با آن نمی توان ثابت کرد که روابط دوستانه بین امیرالمؤمنین (ع) و عمر برقرار بوده است.

۱- البدایه و النهایه، ج ۷ ص ۶۴.

۲- تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج ۴، ص ۵۰۴؛ الاصابه، ج ۵، ص ۲۴۲؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۱۱، ص ۱۴۲.

۳- الکشف الحثیث عن رمی بوضع الحدیث، صص ۲۰۴ و ۲۰۵.

ص: ۲۴۱

۹. آیا ازدواج امکلثوم، دختر امام علی (ع)، با عمر صحت دارد؟**اشاره**

مورخان و سیره‌نویسان در خصوص ازدواج ام کلثوم، دختر امام علی (ع) با عمر، اختلاف نظر دارند. برخی بر این باورند که ام کلثوم با عمر ازدواج نکرد. «شیخ مفید» بر این عقیده است که خبر وارد شده در تزویج ام کلثوم ثابت نیست؛ زیرا در سلسله سند آن، «زبیر بن بکار» است که موثق نیست و به خاطر دشمنی با علی (ع)، این حدیث صادر شده است. (۱)

اگر از نظر تاریخی چنین ازدواجی صورت گرفته باشد، چنان که اهل سنت بر آن اصرار دارند، به لحاظ عقلانی و محتوای روایات، تحقق این ازدواج درخور تأمل و از جهات ذیل، دور از ذهن است. (۲)

الف) افسانه‌ها و زشتی‌های خبر

درباره این ازدواج و مقدمات آن، در کتاب‌های اهل سنت مطالبی نقل شده است که بسیار زشت و زننده و دور از شأن یک مسلمان با ایمان است؛ نمونه‌هایی از آن را بیان می‌کنیم:

یک - «ابن عبدالبر» در «استیعاب» نقل می‌کند:

عمر به علی (ع) گفت: «ام کلثوم را به همسری من دریاور که من می‌خواهم با این پیوند، به کرامتی که احدی به آن نرسیده است، دست یابم!»

۱- المسائل السرویه، شیخ مفید، ص ۸۸.

۲- بحارالانوار، ج ۴۲، صص ۱۰۹ - ۱۰۷.

ص: ۲۴۲

علی (ع) فرمود: «من او را به نزد تو می فرستم. . . .». علی (ع) ام کلثوم را همراه با پارچه ای نزد عمر فرستاد و فرمود: «از طرف من به او بگو: این پارچه ای است که به تو گفته بودم».

ام کلثوم نیز پیام علی (ع) را به عمر رساند. عمر گفت: «به پدرت بگو، من پسندیدم و راضی شدم، خدا از تو راضی باشد». آن گاه عمر دست بر ساق ام کلثوم نهاد و آن را برهنه کرد! ام کلثوم گفت: «چه می کنی؟! اگر تو خلیفه نبودی، بینی ات را می شکستم». آن گاه نزد پدر برگشت و گفت: «مرا نزد پیرمرد بدی فرستادی». (۱)

دو - در نقل دیگری از «ابن حجر عسقلانی» آمده است: «ام کلثوم ناراحت شد و خطاب به عمر گفت: اگر تو خلیفه نبودی به چشمت ضربه ای می زدم! [آن را کور می کردم]». (۲)

سه - «خطیب بغدادی» زشت تر از این را در کتاب خود نقل کرده، می نویسد:

در پی درخواست عمر، علی (ع) دخترش را آرایش کرد و او را سوی عمر روانه کرد. وقتی که عمر او را دید، برخاست و ساق پایش را گرفت و گفت: «به پدرت بگو من پسندیدم (سه بار تکرار کرد)». وقتی دختر به نزد پدر آمد، گفت: «عمر مرا به سوی خود خواند و هنگامی که برخاستم، ساق پایم را گرفت و گفت: از جانب من به پدرت بگو من پسندیدم!» (۳)

راستی این نقل ها چقدر ناخوشایند است که پدری چون علی (ع) دخترش را بدین صورت نزد بیگانه ای بفرستد و پس از آنکه دختر، برخورد زشت او را نقل می کند، پدر نیز عکس العملی انجام ندهد!

۱- الاستیعاب، ابن عبدالبر، ج ۴، ص ۱۹۵۵.

۲- الاصابه، ابن حجر عسقلانی، ج ۸، ص ۴۶۵.

۳- تاریخ بغداد، احمد بن علی ابوبکر خطیب بغدادی، ج ۶، ص ۱۸۰.

ص: ۲۴۳

کسانی که چنین چیزهایی را می‌گویند، آیا توجه دارند که این رفتار خلیفه دوم به عدالت وی صدمه می‌زند و آنچه را در باب «عدالت صحابه!» می‌گویند، خدشه دار می‌کند؟

«سبط بن جوزی» از دیدن این سخنان بسیار برآشفته شده، می‌نویسد: «به خدا سوگند این کار قبیح است. حتی اگر آن دختر، کنیزکی هم بود، چنین کاری جایز نبود [چه برسد که او حره بود].»

سپس می‌افزاید: «به اجماع مسلمانان، لمس زن اجنبی جایز نیست؛ پس چگونه آن را به عمر نسبت می‌دهند». (۱)

روشن است که چنین نقل‌هایی را نه شیعیان می‌پذیرند و نه عالمان منصف و حق‌جوی اهل سنت. ولی گروهی در تاریخ دست برده‌اند و برای صدمه زدن به چهره قدسی امیرمؤمنان علی (ع) به این نوع گفته‌های رکیک روی آورده‌اند و درباره این ازدواج، افسانه‌ها گفته‌اند!

ب) سن ام کلثوم به هنگام ازدواج

همان‌گونه که گفته شد، «یعقوبی» و «طبری»، سال ازدواج ام کلثوم را با عمر، هفدهم هجری دانسته‌اند. (۲) در آن سال، ام کلثوم کمتر از نه سال داشت. آیا پذیرفتنی است که علی (ع) دختر هشت ساله خود را - با رضایت، به نکاح پیرمردی ۵۷ ساله، با فاصله سنی حدود ۵۰ سال، درآورد؟!

در برخی از کتاب‌های تاریخی نیز نقل شده است که علی (ع) پس از درخواست

۱- تذکره الخواص، سبط بن جوزی، ص ۳۲۱.

۲- «ابن سعد» نیز در «طبقات» می‌نویسد: «تزوجها عمر بن الخطاب و هی جاریه لم تبلغ»؛ «عمر با ام کلثوم ازدواج کرد، درحالی که هنوز ام کلثوم به سن بلوغ نرسیده بود»؛ طبقات الکبری، ج ۸، ص ۳۳۸. ابن جوزی نیز می‌نویسد: «عمر در حالی با ام کلثوم ازدواج کرد که وی به سن بلوغ نرسیده بود»؛ المنتظم، ج ۴، ص ۲۳۷.

ص: ۲۴۴

عمر گفت: «إِنَّهَا صَبِيْهَةٌ» (۱)؛ «او کودک است». آیا با این حال می توان باور کرد که علی (ع) به این ازدواج (۲) راضی شده باشد؟

ج) تندخویی عمر

تندخویی عمر زبازرد عام و خاص بود و در کتاب های اهل سنت به این ویژگی اشاره شده است؛ مثلاً هنگامی که به خلافت رسید، به نقل از «ابن سعد» در «طبقات» اولین سخنی که بر روی منبر گفت، این بود:

اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ شَدِيْدٌ [عَلِيْظٌ] فَلَيْتِيْ وَاِنِّىْ ضَعِيْفٌ فَقَوْنِيْ وَاِنِّىْ بَخِيْلٌ فَسَخِّنِيْ. (۳)

خدایا! من تندخویم، پس مرا نرم و ملایم قرار ده و من ضعیفم، پس مرا قوی ساز و من بخیلیم، پس مرا سخی گردان.

ولی از روایات اهل سنت، به دست می آید که این حالت، همچنان در او باقی ماند؛ زیرا از تاریخ استفاده می شود که به همین دلیل، برخی از زنان، همسر وی نمی شدند.

«طبری» نقل می کند که عمر، ام کلثوم، دختر ابوبکر را از عایشه خواستگاری کرد، درحالی که او کوچک بود. عایشه ماجرا را با خواهرش ام کلثوم در میان گذاشت. ام کلثوم گفت: «من نیازی به او ندارم!» عایشه گفت: «نسبت به خلیفه بی میلی؟» پاسخ داد:

نَعَمْ، اِنَّهٗ خَشِيْنُ الْعَيْشِ، شَدِيْدٌ عَلٰى النِّسَاءِ. (۴)

آری، زیرا او در زندگی سخت گیر است و نسبت به زنان نیز با خشونت برخورد می کند.

۱- طبقات الکبری، ج ۸، ص ۳۳۹.

۲- هرچند فاصله سنی پیامبر (ص) با برخی از همسرانش نیز زیاد بود، ولی می دانیم آنها با افتخار به همسری پیامبر اکرم (ص) درمی آمدند و گاه پیشنهاد ازدواج، از طرف خود آنان مطرح می شد و این مسئله، با ازدواج مورد بحث - که علی ۷ با آن موافق نبود و عمر با اصرار از ام کلثوم خواستگاری کرد - تفاوت دارد.

۳- طبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۰۸.

۴- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۹۹؛ الکامل فی التاریخ، ابوالحسن علی بن ابوالکرم محمد (ابن اثیر)، ج ۳، ص ۵۴.

ص: ۲۴۵

مشاهده می کنیم که حتی دختر کوچکی مانند ام کلثوم، فرزند ابوبکر نیز از خشونت وی باخبر بود.

مطابق نقل دیگر، ام کلثوم دختر ابوبکر، به خواهرش عایشه گفت: «تو می خواهی من به ازدواج کسی در آیم که تندی و سخت گیری او را در زندگی می دانی؟!» سپس گفت:

وَاللَّهِ لَئِنْ فَعَلْتِ لِأَخْرَجَنَّ إِلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَلَا أَصِيحَنَّ بِهِ. (۱)

به خدا سوگند! اگر چنین کنی، کنار قبر پیامبر خدا می روم و در آنجا فریاد می زنم.

همچنین مطابق نقل «بلاذری»، «طبری» و «ابن اثیر»، هنگامی که «یزید بن ابوسفیان» از دنیا رفت، عمر از همسرش، «ام ابان»، دختر عتبه، خواستگاری کرد. وی پذیرفت و گفت:

لَأَنَّهُ يَدْخُلُ عَائِشًا وَيَخْرُجُ عَائِشًا، يَغْلُقُ أَبْوَابَهُ، وَيَقِلُّ خَيْرَهُ. (۲)

او عبوس و خشمگین وارد منزل می شود و عبوس و عصبانی خارج می شود. در خانه را می بندد و خیرش اندک است.

بنابراین، چگونه می شود امام علی (ع) با رضایت خاطر، دخترش را به او داده باشد؟

د انگیزه این ازدواج

«ابن حجر» در کتاب خود می نویسد:

هنگامی که عمر، ام کلثوم را از علی (ع) خواستگاری کرد، آن حضرت فرمود: «من دخترانم را برای فرزندان [برادرم] جعفر نگه داشته ام». عمر اصرار کرد و گفت: «او را به ازدواج من در آور که هیچ مردی مانند من از او مراقبت نخواهد کرد». علی (ع) نیز پذیرفت و عمر، نزد مهاجران آمد و گفت: «به من تبریک

۱- الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۰۷.

۲- انساب الاشراف، بلاذری، ج ۹، ص ۳۶۸؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۰۰.

ص: ۲۴۶

بگویند! گفتند: «چرا؟» گفت: به خاطر تزویج با دختر علی (ع)؛ زیرا پیامبر (ص) فرمود:

«كُلُّ نَسَبٍ وَ سَبَبٍ سَيَقْطَعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا نَسَبِيَّ وَ سَبَبِيَّ»؛ «هر نسب و سببی در روز قیامت قطع خواهد شد، مگر نسبت و خویشاوندی با من». لذا خواستم با این ازدواج از این موهبت بهره مند شوم. (۱)

«ابن اثیر» این عبارت را آورده است که عمر گفت: «من پیش از این با آن حضرت [به خاطر آنکه پدرزن او بودم] نسبت پیدا کردم و اکنون دوست داشتم داماد این خاندان شوم». (۲)

مطابق نقل یعقوبی، عمر علت این درخواست را به خود علی (ع) نیز گفت. (۳)

بیان این انگیزه از سوی خلیفه دوم بعید است و تصور نمی‌شود که چنین انگیزه‌ای، وی را وادار به خواستگاری ام‌کلثوم کند؛ زیرا مطابق نقل «بلاذری» در «انساب الاشراف»: هنگامی که علی (ع) حاضر نشد با ابوبکر بیعت کند، عمر به سوی خانه آن حضرت حرکت کرد، درحالی که فتیله‌ای آتشین در دست داشت. فاطمه را نزدیک در خانه دید؛ فاطمه (س) وقتی عمر را با آتش دید، فرمود: «

يَا بَنَ الْخَطَّابِ! أَتُرَاكَ مُحْرَقًا عَلَيَّ يَا بَنِيَّ»؛ «ای پسر خطاب! تو می‌خواهی در خانه مرا بسوزانی؟! عمر با صراحت گفت: «آری!» (۴)

دانشمند معروف اهل سنت «ابن قتیبه دینوری» می‌نویسد:

عمر دستور داد هیزم بیاورند و آنها که در منزل فاطمه اجتماع کرده بودند را تهدید کرد که از خانه بیرون بیایند و بیعت کنند، و گرنه خانه را آتش می‌زنم. به او گفته شد:

«يَا أَبَا حَفْصٍ! إِنَّ فِيهَا فَاطِمَةَ، فَقَالَ: وَإِنْ» (۵)؛ «ای اباحفص! [کنیه عمر] فاطمه داخل این خانه است! گفت: هر چند فاطمه آنجا باشد»

۱- الاصابه، ج ۸، ص ۴۶۷. همچنین ر. ک: الاستيعاب، ج ۴، ص ۱۹۵۵.

۲- اسدالغابه، ابوالحسن علی بن ابوالکرم محمد (ابن اثیر)، ج ۶، ص ۳۸۷.

۳- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۹.

۴- ر. ک: انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۶. ابن عبدربه شبیه همین ماجرا را آورده است.

۵- الامامه والسياسه، ج ۱، ص ۳۰.

ص: ۲۴۷

«طبری» نیز حمله به خانه علی (ع) و تهدید به سوزاندن خانه را آورده است. (۱)

آیا آزدردن فاطمه و بی احترامی به آن حضرت، با ازدواج با دخترش، به انگیزه نجات اخروی سازگار است؟! آن هم آزدردن کسی که آزار و رنجش او، آزار رسول خدا (ص) است: »

فَاطِمَةُ بَضَعَتْ مِنِّي يُؤْذِنِي مَا آذَاهَا . (۲)

بنابراین، به فرض که ازدواجی هم صورت گرفته باشد، به یقین نمی تواند جهت انتساب به خاندان پیامبر (ص) روز رستاخیز باشد؛ بلکه انگیزه های دیگری داشته است!

ه) بررسی اسناد این خبر در کتاب های اهل سنت و امامیه

کتاب های اهل سنت، به طور گسترده و به گونه های مختلف، این ماجرا را نقل کرده اند که بخش هایی از آن گذشت. برخی از محققان، اسناد حدیث را بررسی کرده و روشن ساخته اند که اسناد همه آنها - طبق معیارهای خود اهل سنت نیز - ضعیف است. (۳)

در «صحیح بخاری» نیز به این ماجرا اشاره ای شده است. (۴) بسیاری از عالمان اهل سنت، همه آنچه در این کتاب آمده است را صحیح می دانند، ولی در سند این حدیث در صحیح بخاری، «ابن شهاب زُهری» واقع شده است. او هر چند از نظر علمای رجال اهل سنت توثیق شده است، ولی از نقل های تاریخی برمی آید که با بنی امیه و دشمنان اهل بیت (ع) همکاری نزدیک داشته و احتمال جعل در خبر وی وجود دارد. (۵) از این رو، ماجرای این ازدواج در صحیح مسلم - با آنکه پس از صحیح بخاری نوشته شده - نیامده است.

علاوه بر آنکه صحیح بخاری، به علت اینکه حدیث متواتر غدیر را در کتاب خود

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۲.

۲- المسند، احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۵؛ صحیح بخاری، ج ۶، ص ۱۵۸.

۳- ر. ک: ازدواج ام کلثوم با عمر، سیدعلی حسینی میلانی.

۴- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۲۲۲.

۵- www.Valiasr.com مقاله بررسی شبهه ازدواج عمر با ام کلثوم، نوشته سید محمد حسینی قزوینی. .

ص: ۲۴۸

نیاورده و حدیث متواتر ثقلین را از قلم انداخته (با آنکه دیگر کتب صحاح آورده اند) مورد انتقاد اندیشمندان منصف و صاحب نظران غیر متعصب است.

(و) تهدیدها و ضرورت ها

با صرف نظر از تأملاتی که درباره جزئیات این ماجرا ذکر شد، اگر اصل ازدواج هم پذیرفته شود، بر وجود رابطه نیکو میان امیرمؤمنان علی (ع) و خلیفه دوم دلالت نمی کند. روایاتی که از شیعه و سنی نقل شده است، نشان می دهد که خلیفه دوم، به سبب موقعیت خود در جایگاه خلافت مسلمانان از تهدید استفاده می کرد (که شرح آن خواهد آمد) و می دانست طرف او مردی است که برای هدف مهم تر، یعنی حفظ اصل اسلام و میراث نبوی (ص)، تحمل و بردباری می نماید و به درگیری و نزاع اقدام نمی کند؛ همچنان که خود آن حضرت درباره مسئله با اهمیتی همانند غضب خلافت به صبری جانکاه روی آورد؛ آنجا که می فرماید:

فَصَبْرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَدَى وَ فِي الْحَلْقِ شَجَا أَرَى تُرَائِي نَهْبًا. (۱)

صبر کردم درحالی که گویا خار در چشم و استخوان در گلوی من مانده بود و با دیدگان خود می نگریستم که میراث مرا به غارت می برند.

اکنون به سراغ تهدیدهایی می رویم که در ماجرای ازدواج ام کلثوم صورت گرفت: مطابق نقل «ابن جوزی» هنگامی که عمر ام کلثوم را از علی (ع) خواستگاری کرد، علی (ع) فرمود: «او کودک است». عمر [با ناراحتی] گفت:

إِنَّكَ وَاللَّهِ مَا بِكَ ذَلِكْ، وَلَكِنْ قَدْ عَلِمْنَا مَا بِكَ. (۲)

به خدا سوگند! اینکه می گویی عذر نیست [و بهانه است] و ما مقصود تو را می دانیم [که با ما خوب نیستی].

۱- نهج البلاغه، خطبه سوم (شقشقیه)؛ الغارات، ج ۲، ص ۷۶۸.

۲- المنتظم، ابوالفرج عبدالرحمان بن جوزی، ج ۴، ص ۲۳۸.

ص: ۲۴۹

در این تعبیرات، ناخوشایندی عمر از جواب رد علی (ع) آشکار است.

«طبرانی» در «المعجم الكبير» و «هیثمی» در «مجمع الزوائد» آورده اند که علی (ع) با عقیل، عباس و حسنین (ع) درباره درخواست خلیفه دوم مشورت کرد. آن گاه در برابر سخن عقیل فرمود:

وَاللَّهِ مَا ذَاكَ مِنْ نَصِيحَةٍ وَلَكِنْ دَرَّةٌ عُمَرُ أَخْرَجَتْهُ إِلَى مَا تَرَى. (۱)

این سخن او از سر خیرخواهی نبود، بلکه تازیانه عمر او را به آنچه می بینی واداشته است.

در منابع روایی امامیه، تهدید به صورت روشن تر بیان شده است. در روایتی که «هشام بن سالم» از امام صادق (ع) نقل می کند، آمده است:

هنگامی که عمر، ام کلثوم را از علی (ع) خواستگاری کرد، حضرت فرمود: او کودک است [و جواب رد به او داد]. عمر، عباس عمومی پیامبر را ملاقات کرد و ماجرا را برای وی بیان کرد و آن گاه عباس را این گونه تهدید کرد:

«أما والله لأعورنَّ زمرمَ ولا أدعُ لكم مكرمه إلا هيدئتها ولأقيمَنَّ عليه شاهدَيْنِ بانه سرق، ولأقطعَنَّ يمينه» ؛ «به خدا سوگند! من چاه زمزم را [که افتخار سقایت آن با توست] پر خواهم کرد و تمامی کرامتی که برای شماست از بین خواهم برد و دو شاهد برای اتهام سرقت بر ضد او (علی (ع)) اقامه می کنم و دستش را قطع خواهم کرد!»

عباس نزد علی (ع) آمد و تهدیدات عمر را بازگو کرد و از آن حضرت خواست که امر ازدواج را به عهده او بگذارد و علی (ع) نیز به دست او سپرد (۲) و عباس آن را سامان داد و ام کلثوم را به تزویج عمر درآورد. (۳)

۱- المعجم الكبير، ج ۳، صص ۴۴ و ۴۵؛ مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲۷۱.

۲- کافی، ج ۵، ص ۳۴۶.

۳- بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۹۳.

ص: ۲۵۰

بنابراین، اگر ازدواجی با شرایط خاص صورت گیرد و امامی همانند امیرمؤمنان (ع) به سبب مصلحتی مهم به این امر رضایت دهد، نه اشکالی بر آن حضرت وارد است و نه علامت موذت و دوستی است.

در مجموع، درباره ازدواج ام کلثوم با خلیفه دوم، تأملاتی وجود دارد که اصل ازدواج را مورد تردید قرار می‌دهد و با فرض صحت ماجرا، نمی‌توان آن را نشانه محبت میان امیرمؤمنان علی (ع) و خلیفه دوم دانست؛ زیرا روشن شد که این ازدواج به سبب تندخویی و تهدیدات خلیفه و خویشنداری و بردباری مولای متقیان علی (ع) برای مصلحتی مهم تر و برای جلوگیری از نزاع داخلی و تضعیف کیان اسلام صورت گرفته است. در حقیقت داستان این ازدواج، برگ دیگر از دفتر قطور مظلومیت علی (ع) است.

ص: ۲۵۱

۱۰. آیا عضویت امام علی (ع) در شورای شش نفره، نشانه علاقه عمر به امام علی (ع) نبود؟

عمر چند روز پیش از مرگش برای گزینش خلیفه پس از خود، شش نفر را برگزید و کار خلافت را به شورای آنان واگذار کرد. حضرت «علی (ع)»، «طلحه»، «زبیر»، «عبدالرحمان»، «عثمان» و «سعد بن ابی وقاص» اعضای این شورا بودند. عمر، ابوطلحه انصاری را با پنجاه نفر از انصار مأمور کرد که پشت در خانه ای که در آنجا بحث و گفت و گو می کنند، بایستد و منتظر کارشان باشد. او گفته بود که اگر پنج نفر از اعضای شورا پس از سه روز یکی را از میان خود برگزینند، گردن نفر مخالف را بزنید و اگر چهار نفر با هم توافق کردند و دو نفر مخالفت کردند، گردن دو نفر مخالف را بزنید و اگر سه نفر بر یکی توافق کردند و سه نفر بر دیگری، با کسی بیعت کنید که عبدالرحمان با وی بیعت می کند. (۱)

«متقی هندی» در «کنز العمال» از «محمد بن جبیر» و او از پدرش چنین روایت کرده است: «عمر گفت: اگر عبدالرحمان بن عوف بر کسی دست گذاشت و او را انتخاب کرد، شما نیز با وی بیعت کنید». (۲)

همچنین، «هشام بن سعد» از «زید بن اسلم» و او از پدرش نقل کرده است که عمر گفت: «اگر سه نفر یک رأی و سه نفر رأی دیگری داشته باشند، شما با گروهی بیعت کنید که عبدالرحمان در آن است و گفته او را بشنوید و از وی اطاعت کنید». (۳)

۱- طبقات الکبری، ج ۳۷، ص ۲۴۷؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۹۴؛ منتخب کنز العمال، ج ۴، ص ۴۲۹؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۱۶؛ عقد الفرید، ج ۴، ص ۹۸.

۲- کنز العمال، ج ۳، ص ۱۶۰؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۰؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۱۵.

۳- طبقات الکبری، ج ۳، ص ۴۳.

ص: ۲۵۲

سه روز از قتل خلیفه دوم گذشت و علی (ع)، عثمان، عبدالرحمان، سعد، زبیر و طلحه در خانه (۱) عایشه گرد آمدند و به شور و بحث پرداختند. عبدالرحمان گفت:

برای اینکه میان مسلمانان تفرقه نیفتد، ما با موافقت یکدیگر یکی را از خودمان به خلافت باید انتخاب کنیم. هر کس دیگری را از خود شایسته تر می داند، رأیش را بدو بسپارد و به نفع او کنار برود و من خود به خلافت طمع ندارم.

طلحه رأی خود را به عثمان سپرد و به نفع او کنار رفت. سعد نیز حق خود را به عبدالرحمان و زبیر نیز حقش را به علی داد. (۲)

«طبری» علت مخالفت نکردن سعد را با عبدالرحمان و علت مخالفت نکردن عبدالرحمان را با عثمان، پیوند خویشاوندی آنان می داند و می گوید:

فَسَيَعُدُّ لَا يُخَالِفَ ابْنَ عَمِّهِ عَعِيدَ الرَّحْمَنِ وَعَعِيدَ الرَّحْمَنِ صِيَّهُرُ عُثْمَانَ لَا يَخْتَلِفُونَ فَيُولِيهَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ عُثْمَانَ أَوْ يُولِيهَا عُثْمَانُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ. (۳)

سعد با پسر عمویش عبدالرحمان مخالفت نمی کرد و عبدالرحمان داماد عثمان بود و با هم مخالفت نمی کردند. عبدالرحمان عثمان را یا عثمان عبدالرحمان را به خلافت برمی گزید.

علی (ع) از این موضوع آگاه بود که عبدالرحمان جانب خویشاوندی را رعایت خواهد کرد و از این رو، وقتی عثمان پیشنهاد کرد ما هر دو به عبدالرحمان و کالت دهیم تا هر چه را او صلاح می داند، به نیکی سامان دهد، علی (ع) این وکالت را نپذیرفت و فرمود: «من به شرطی عبدالرحمان را به حکمیت می پذیرم که جانب خویشاوندی را با تو نادیده گیرد و رضای حق و مصلحت امت را در نظر آورد». (۴)

۱- عقد الفرید، ج ۴، ص ۹۹.

۲- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۷۹.

۳- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۹۴.

۴- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۹۵؛ عقد الفرید، ج ۳، ص ۹۹.

ص: ۲۵۳

از سوی دیگر، خلیفه مخالف را تهدید کرده بود و عثمان در پی مخالفت علی (ع) گفت: «ای علی! مخالفت جایز نیست. بر پایه وصیت خلیفه، هر کس مخالفت کند جز کشته شدن راه دیگری ندارد. تو نیز عبدالرحمان را به حکمیت برگزین».

علی (ع) به ناچار این پیشنهاد را پذیرفت. عبدالرحمان مردم را در مسجد گرد آورد تا در حضور مهاجر و انصار رأی خود را اعلام و به ظاهر مشورت کند. برخی از صحابه بزرگ مانند: «عمار یاسر» و «مقداد» جایگاه ممتاز حضرت علی (ع) و اهل بیت پیامبر (ص) را یادآوری کردند و از عبدالرحمان خواستند که علی (ع) را به خلافت برگزیند. (۱)

عبدالرحمان برای اینکه بی طرفی و بی نظری خود را نشان دهد، به سوی علی رفت و گفت:

ای علی! من هم مصلحت را در آن می بینم که امروز همه مسلمانان با تو بیعت کنند، اما تو نیز بر پایه دستور خدا و سنت پیامبر (ص) و به روش دو خلیفه پیشین حکومت کن. (۲)

علی (ع) فرمود: «من به دستور خداوند و سنت پیغمبر (ص) و روش و اجتهاد خودم که همان رضای خدا و سنت پیامبر است رفتار می کنم، نه به روش دیگران». (۳)

عبدالرحمان به سوی عثمان رفت و همان جمله را باز گفت و عثمان شرط او را پذیرفت. عبدالرحمان به عثمان دست داد و او را به خلافت برگزید (۴) و دیگر اعضای شورا به پیروی از عبدالرحمان بیعت کردند. علی (ع) خشمناک ایستاده بود. عبدالرحمان گفت: «بیعت کن، و گرنه گردنت زده خواهد شد!»

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۹۷.

۲- عقد الفرید، ج ۴، ص ۱۰۰؛ ج ۳، ص ۲۹۷؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۵۴.

۳- عقد الفرید، ج ۴، ص ۱۰۰؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۹۷.

۴- عقد الفرید، ج ۴، ص ۱۰۰؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۹۷.

ص: ۲۵۴

هنگامی که عبدالرحمان با عثمان بیعت کرد، حضرت علی (ع) فرمود:

حَبْوَتُهُ حَبْوَةٌ دَهْرٍ، لَيْسَ هَذَا أَوَّلَ يَوْمٍ تَظَاهَرْتُمْ فِيهِ عَلَيْنَا فَصَبِرْ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَيَّ مَا تَصِفُونَ وَاللَّهُ مَا وَلَّيْتَ عُثْمَانَ إِلَّا لِيُرِدَّ الْأَمْرَ إِلَيْكَ وَاللَّهُ كُلَّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ. (۱)

بخشیدی مدتی از زمان حکومت را. این اولین روزی نیست که علیه ما کار می کنید. جز صبر راه دیگری را در پیش نمی گیرم و خدا را کمک می گیرم به آنچه شما نسبت می دهید. به خدا سوگند تو عثمان را به حکومت برگزیدی مگر اینکه بعد از او حکومت به تو باز گردد و خدا هر روزی در کار جدیدی است.

بنابراین، ترکیب شورا به گونه‌ای بود که بی گمان امام علی (ع) در آن انتخاب نمی شد؛ یعنی امام در آن شورای شش نفره، دو رأی داشت: رأی خودش و پسرعمه اش زبیر بن عوام. چهار نفر دیگر همه با امام مخالف بودند و بی گمان امام علی (ع) در این وضع رأیی نداشت.

گزینه‌های این افراد از شگردهای سیاسی برای جلب کردن توجه مهاجران و انصار و پایان یافتن داستان به نفع دیگران بود؛ یعنی خلیفه میخواست شورایی برپا شود تا نتیجه شور آن را مهاجران و انصار بپذیرند. او ناچار بود که امام علی (ع) را در این شورا بگنجانند، اما به حقیقت، به امام علی (ع) خدمت نکرد. بلکه در پی رسیدن به هدف خود بود.

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۹۷؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۷؛ عقد الفرید، ج ۴، ص ۱۰۱..

ص: ۲۵۵

۱۱. آیا کمک امام علی (ع) به عثمان در ماجرای قتل وی، نشانه دوستی میان آن دو است؟

اشاره

دفاع امام از عثمان بدان معنا نیست که حضرت حکومت وی را قانونی می دانست و از این رو، از او دفاع کرد و مانع قتلش شد، بلکه این کار به دلایل زیر صورت پذیرفت:

الف) رفع اتهام

انتقادهای شدید امام از عثمان، موجب پیدایی این نگرش شده بود که ایشان مخالف عثمان است و شاید وی را بکشد. امام از این رو به دفاع از عثمان پرداخت که به قتل وی متهم نشود. البته دشمنان امام به رغم دفاع ایشان از عثمان، وی را به قتل عثمان متهم کردند و از این ابزار برای انحراف افکار عمومی بهره بردند. اگر امام به دفاع از عثمان نمی پرداخت، این اتهام بسیار نیرو می گرفت. امام کوشید تا با دفاع خود از خلیفه تا اندازه ای از انحراف افکار عمومی جلوگیری کند و از قوت این اتهام بکاهد.

معاویه در نامه ای به امام او را به قتل عثمان متهم کرد و امام (ع) در پاسخ او به رفع اتهام از خود و دلایل انتقادش از عثمان پرداخت. (۱)

ب) جلوگیری از خلیفه کشی

اگرچه امام علی خلافت عثمان را قانونی نمی دانست، از رفتن انقلابیان به خانه وی و کشتنش خشنود نبود؛ زیرا عثمان اگر هم مستحق کشته شدن بود، بر پایه قانون باید محاکمه و با او رفتار می شد. هنگامی که انقلابیان به در خانه امام آمدند و از وی

۱- نهج البلاغه، نامه ۲۸.

ص: ۲۵۶

خواستند که رهبری انقلاب را به عهده گیرد، امام آنان را از قتل عثمان بازداشت؛ زیرا قتل کسی که در جایگاه خلیفه حکومت می‌کرد، باب خلیفه کشی را در تاریخ اسلام باز می‌کرد و این کار پی آمدهایی داشت که به صلاح امت اسلامی نبود.

امام آن گاه که میانجی شد و خواسته های آنان را برای عثمان بازگفت، نگرانی اش را از کشته شدن او در مسند خلافت و باز شدن باب فتنه ای بزرگ، چنین اعلام کرد:

من تو را به خدا سوگند می‌دهم کاری نکنی که پیشوای مقتول این امت بشوی؛ زیرا این سخن گفته می‌شود که در این امت یک پیشوا کشته خواهد شد که کشته شدن او در کشت و کشتار را بر امت خواهد گشود و کار امت را مشتبه خواهد ساخت و فتنه ها را در امت بر خواهد انگیخت که حق را از باطل شناسند و در آن فتنه ها غوطه بخورند. (۱)

«شهید مطهری» در این باره می‌نویسد: «... علی (ع) با روش عثمان مخالف است. در عین حال مخالف است که باب خلیفه کشی باز شود. نمی‌خواهد خلیفه را بکشند که باب فتنه ها بر مسلمانان باز گردد». (۲)

ج) جلوگیری از فتنه

امام با دفاع کردن از عثمان در پی این بود که ماجرا بدون خون ریزی پایان یابد و برخی از فتنه ها و توطئه ها روی ندهد. امام به درستی پیش بینی می‌کرد که پس از قتل عثمان برخی از پیروان و دوستان او مانند معاویه از ابزار قتل او بهره خواهند گرفت و زمینه های فتنه های بزرگ را فراهم خواهند آورد. به گفته شهید مطهری، قتل عثمان مولود فتنه هایی بود که قرن ها دامن گیر اسلام شد و آثار آن هنوز هست. (۳)

۱- سیری در نهج البلاغه، ص ۱۷۲؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۶۴.

۲- سیری در سیره ائمه اطهار، صص ۲۴ و ۲۵.

۳- سیری در نهج البلاغه، ص ۱۷۰.

ص: ۲۵۷

جنگ های جمل، صفین و نهروان، نخستین فتنه های برآمده از قتل عثمان به شمار می روند. حضرت علی (ع) این رهبر موفق و دل سوز، با توجه به این دلایل و بر پایه وظیفه خود، برای منافع همه مسلمانان و اصل اسلام تلاش کرد؛ چنان که ۲۵ سال برای رعایت مصالح اسلامی در برابر خلفا ساکت ماند و حتی با آنان در برخی از مسائل همکاری کرد.

ص: ۲۵۸

۱۲. چرا امام علی (ع) در ابتدا از پذیرفتن خلافت خودداری کرد و فرمود: «دَعُونِي وَ التَّمَسُّوا غَيْرِي»؛ «مرا رها کنید و کسی دیگر جز من بجوید»؟

۱۲. چرا امام علی (ع) در ابتدا از پذیرفتن خلافت خودداری کرد و فرمود: «دَعُونِي وَ التَّمَسُّوا غَيْرِي» (۱)؛ «مرا رها کنید و کسی دیگر جز من بجوید»؟

«دَعُونِي وَ التَّمَسُّوا غَيْرِي»؛ «مرا رها کنید و کسی دیگر جز من بجوید»؟

جامعه اسلامی پس از رحلت رسول خدا (ص) به انحراف و تفرقه دچار شد. در این میان، برخی از مسلمانان به رغم رأی و نظر روشن پیامبر (ص) درباره جانشین خود، به گزینش فرد دیگری دست زدند و به سفارشها و تأکیدهای ایشان در این باره توجه نکردند. پیامبر اسلام (ص) ویژگیهای خلیفه را برشمرده، به دستور پروردگار خلیفه پس از خود را تعیین کردند. اما افسوس که برخی از مسلمانان دستور خداوند را زیر پا گذاشتند و بر اساس نظر خود فردی دیگر را انتخاب و جامعه را از حق واقعیاش محروم کردند. نتیجه این انحراف در جامعه اسلامی، روی کار آمدن افرادی مانند ولید بود که در حال مستی نماز صبح را چهار رکعت گزارد (۲) و تصرف بی حساب و کتاب در بیتالمال مسلمانان، از دیگر پیامدهای این گزینش بود.

مردم پس از قتل عثمان در چنین وضعی نزد اسوه تقوا و عدالت، یعنی علی (ع) رفتند. اما ایشان به این دلیل که زمینهای برای پذیرش عدالت در جامعه نبود، خلافت را نپذیرفت. آن حضرت میدانست که مردم در چنین اوضاع، عدالت او را تاب نمی آورند و در برابر ایشان می ایستند. سخنان علی (ع) در اینباره به خوبی وضع جامعه آن روز را آشکار می کند:

مرا بگذارید و دیگری را به خلافت بردارید؛ زیرا کاری که ما را در پیش است رنگ و روهای آن از اندازه بیش است. دل ها بر آن نیاید و خردها آن را

۱- بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۷.

۲- حبيب السیر، غیاثالدین، ج ۱، ص ۴۹۸.

ص: ۲۵۹

نپذیرد. افق‌ها را ابرهای تیره آشوب فرا گرفته و شیوه‌های درست از میان رفته و شاهراه راستی تغییر یافته و بدانید اگر من دعوت شما را بپذیرم، طبق آنچه خود می‌دانم، رفتار خواهم نمود. (۱)

حضرت در خطبه ای دیگر فرمود:

مردم همانند شتران تشنه ای که به آب نزدیک شده و ساریان رهایشان کرده و عقال (پای بند) از آنها گرفته، بر من هجوم آوردند و به یکدیگر پهلو می‌زدند، فشار می‌آوردند چنان که گمان کردم مرا خواهند کشت یا بعضی به وسیله بعضی دیگر می‌میرند و پایمال می‌گردند. پس از بیعت عمومی مردم مسئله جنگ با معاویه را ارزیابی کردم، همه جهات آن را سنجیدم تا آنکه مانع خواب من شد. دیدم چاره ای جز یکی از این دو را ندارم: یا با آنان مبارزه کنم یا آنچه را که محمد (ص) آورده انکار نمایم؛ پس به این نتیجه رسیدم که تن به جنگ دادن آسان تر از تن به کیفر پروردگار دادن است و از دست دادن دنیا آسان تر از رها کردن آخرت است. (۲)

همچنین فرمود:

سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید! اگر حضور فراوان بیعت کنندگان نبود و یاران، حجت را بر من تمام نمی‌کردند و اگر خداوند از علما عهد و پیمان نگرفته بود که در برابر شکم بارگی ستمگران و گرسنگی مظلومان سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، رهایش می‌ساختم و آخر خلافت را با کاسه اول آن سیراب می‌کردم. آن گاه می‌دیدید که دنیای شما نزد من از آب بینی بزغاله ای بی ارزش تر است. (۳)

۱- نهج البلاغه، خطبه ۹۲.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۵۴.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۳.

ص: ۲۶۰

این سخنان امام روشن می‌سازد که وضع عمومی جامعه آن روزگار برای اجرای عدالت آماده نبود و ایشان به همین علت برای نشستن بر جایگاه حکومت انگیزه‌های نداشتند. اما به هر روی مردم گرد آمدند و بر ایشان برای قبول خلافت فشار آوردند و چون حجت را بر علی (ع) تمام کردند، آن حضرت سرانجام خلافت را پذیرفتند.

البته رویدادهای دوران خلافت امام علی (ع) ، بر آگاهی ژرف و پیشینی درست ایشان درباره وضع جامعه آن روز دلالت میکند؛ زیرا مردم بیعت خود را با آن حضرت شکستند و تا هنگام شهادتش با او دشمنی کردند.

ص: ۲۶۱

۱۳. چرا امام علی (ع) در نامه اش به معاویه برای خلافت خود تنها به بیعت افراد با ابوبکر و عمر استدلال کرد و از ماجرای غدیر سخن نگفت؟

امام علی (ع) در آن نامه به «جدال احسن» با دشمن پرداخت؛ یعنی الزام خصم به چیزی که به آن معتقد است و خود را بدان ملزم میدانند. بر پایه عقیده معاویه درباره خلفای پیشین، اجتماع و اجماع مسلمانان بر خلافت یک نفر در مدینه، دیگر مسلمانان را به پیروی از او وامی داشت. حضرت استدلال می‌کنند که بنا بر همین نگرش پذیرفته نزد شما (معاویه)، مسلمانان با من بیعت کرده‌اند و از این رو، باید به اطاعت در آیی و از فرمان حکومت مرکزی سرنیچی. قرآن کریم می‌فرماید: **أُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ** (نحل: ۱۲۵)

با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت نما و با آنها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن! پروردگارت، از هر کسی بهتر می‌داند چه کسی از راه او گمراه شده است و او هدایت یافتگان را بهتر می‌شناسد.

خدای سبحان در این آیه مبارکه سه روش را برای استدلال در برابر دشمن به مسلمانان می‌آموزد:

الف) برهان و دلیل علمی؛

ب) پند و اندرز و نصیحت؛

ج) جدل؛ یعنی استدلال کردن با مسلمات پذیرفته او.

بنابراین، امیر مؤمنان (ع) با دشمن لجوج خود، به شیوه سوم سخن می‌گوید و لحن

ص: ۲۶۲

سخن گفتنش بر این دلالت می کند که راه جدال و محکوم کردن او را با منطق خود، در پیش گرفته است: «آنان که با آن سه نفر بیعت کرده اند، با من نیز بیعت کرده اند؛ پس چه شد که بیعتشان را با آن سه نفر پذیرفتی و درباره من آن را نپذیرفتی؟»

امام در نامه دیگری می نویسد:

برادرت، یزید امیر ابوبکر در شام بود و به بیعت عمر در مدینه گردن نهاد. تو امیر عمر بودی و به بیعت عثمان در مدینه سر سپردی. اکنون نیز به بیعت با من باید گردن نهی؛ زیرا همه آنها یکسانند.

امام با بیعت مهاجر و انصار و پس از اصرار فراوان آنان، زمام خلافت را به دست گرفت و چون معاویه را فرد صالحی نمی دانست، او را از استانداری شام عزل کرد. به امام گفتند: «شما مهلت دهید تا بر کارهای کشور مسلط شوید، آن گاه او را عزل کنید». فرمود: «به خدا سوگند! یک روز هم نمی توانم او را در این مسند بپذیرم». بنابراین، معاویه دنیاطلب، سر به شورش نهاد و خون خواهی عثمان را بهانه و علی (ع) را به دست داشتن در کشتن او متهم کرد. امیرمؤمنان (ع) در این هنگام آن نامه را نوشت و فرمود: چرا سر به شورش نهاده ای؟ دو چیز را می توانی دلیل این شورش بدانی:

۱. خلافت من نامشروع است، درحالی که با خلافت پیشینیان از نظر کم و کیف یکسان است؛ یعنی بیعت کنندگان با آن سه نفر، با من نیز بیعت کردند.

۲. دست داشتن من در قتل عثمان که اگر از عقلت پرسسی و هوا و هوس را کنار نهی، مرا بی گناه ترین فرد در کشتن عثمان می یابی.

بنابراین، امام در پی بیان مسئله ای کلامی و عقیدتی نیست، بلکه به دنبال از میان بردن عذر انسان شورشگری است که می خواهد اوضاع را به هم بریزد و امام می خواهد او را با منطق از مرکب شر پایین بیاورد؛ چنان که با طلحه و زبیر و خوارج کرد تا بتواند از جنگ و خون ریزی جلوگیری کند.

ص: ۲۶۳

بنابراین، امام (ع) در برابر کسانی که به امامت منصوبش ایمان نداشتند و بهانه جویی می کردند، به روش پذیرفته بیعت نزد آنان استدلال می کرد تا زمینه نافرمانی از وی برچیده شود. او به معاویه و همانندان وی گوشزد می کرد، چنان که خلافت خلفای سه گانه را مشروع می دانید، خلافت مرا باید بپذیرید و در برابر آن تسلیم شوید. بلکه خلافت او مشروع تر بود؛ زیرا بیعت با وی گسترده تر و از روی رضایت و رغبت عمومی صورت پذیرفت.

بنابراین، استدلال به بیعت با نصب امام به فرمان خدا و پیامبر (ص) و تأکیدی بودن بیعت، به هیچ روی ناسازگار نیست.

امام (ع) در جایی به حدیث ثقلین اشاره می کند: (۱)

مردم! کجا می روید؟ چرا از حق منحرف می شوید؟ پرچم های حق برافراشته و نشانه های آن آشکار است. با اینکه چراغ های هدایت روشنگر راهنم، چون گمراهان به کجا می روید؟ چرا سرگردانید؟ درحالی که عترت پیامبر شما میان شماست. آنها زمام داران حق و یقین اند، پیشوایان دین و زبان های راستی و راست گویانند. پس باید در بهترین منازل قرآن جایشان دهید و همانند تشنگانی که به سوی آب شتابانند، به سویشان هجوم ببرید. ای مردم! این حقیقت را از خاتم پیامبران بیاموزید که فرمود: «هر که از ما می میرد، در حقیقت نمرده است و چیزی از ما کهنه نمی شود». پس آنچه را نمی دانید، نگوئید؛ زیرا بسیاری از حقایق در اموری است که ناآگاهانه انکار می کنید. (۲)

ایشان در جایی دیگر به موضوع وصیت و وراثت استدلال می فرماید:

۱- از نصوصی است که درباره امامت به آن استشهد می کنند.

۲- «فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ وَ أَنَّى تُؤْفَكُونَ وَالْأَعْلَامُ قَائِمَةٌ وَالْآيَاتُ وَاضِحَةٌ وَالْمَنَارُ مَنْصُوبَةٌ فَأَيْنَ يَأْتُهُ بِكُمْ وَ كَيْفَ تَعْمَهُونَ وَ بَيْنَكُمْ عِزَّةٌ نَبِيَّكُمْ وَ هُمْ أَرْزَمُ الْحَقِّ وَ أَعْلَامُ الدِّينِ وَ أَلْسِنَةُ الصِّدْقِ فَأَنْزَلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ وَ رُدُّوهُمْ وَرُودَ الْهِيمِ الْعِطَاشِ أَيُّهَا النَّاسُ خُذُواهَا عَنْ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ (ص) إِنَّهُ يَمُوتُ مَنْ مَرَاتَ مِنَّا وَ لَيْسَ بِمَيِّتٍ وَ يَبْلَى مَنْ بَلَى مِنَّا وَ لَيْسَ بِبَالٍ فَلَا تَقُولُوا بِمَا لَا تَعْرِفُونَ فَإِنَّ أَكْثَرَ الْحَقِّ فِيَمَا تُنكَرُونَ». نهج البلاغه، خطبه ۶۰.

ص: ۲۶۴

کسی را با خاندان رسالت نمی شود مقایسه کرد و آنان که پرورده نعمت هدایت اهل بیت پیامبرند، با آنان برابر نخواهند بود. عترت پیامبر (ص) اساس دین و ستون های استوار یقین می باشند. شتاب کننده، باید به آنان بازگردد و عقب مانده باید به آنان بپیوندد؛ زیرا ویژگی های حق ولایت به آنها اختصاص دارد و وصیت پیامبر (ص) نسبت به خلافت مسلمانان و میراث رسالت، به آنها تعلق دارد. هم اکنون [که خلافت را به من سپردید] حق به اهل آن بازگشت و دوباره به جایگاهی که از آن دور مانده بود، بازگردانده شد. (۱)

۱- «... وَ لَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوِلَايَةِ وَ فِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَ الْوَرَاثَةُ...». نهج البلاغه، خطبه ۲.

ص: ۲۶۵

۱۴. امام علی (ع) پس از رسیدن به خلافت با بدعت‌ها و انحراف‌های جامعه چگونه برخورد کرد؟

مهم‌ترین مشکل فراروی امام پس از رسیدن به خلافت، انحرافات دینی و بدعت‌هایی بود که در زمان خلفا به وجود آمده بود. امام در عهدنامه‌هاش به مالک با اشاره به انتخاب افراد صالح، درباره دنیاداری دین داران چنین فرموده است:

فَإِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ أَسِيرًا فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ يُعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَىٰ وَتُطَلَّبُ بِهِ الدُّنْيَا. (۱)

همانا این دین در دست بدکاران اسیر گشته بود که با نام دین به هواپرستی پرداخته و دنیای خود را به دست می‌آوردند.

اکنون به شماری از این بدعت‌ها اشاره می‌شود:

الف) برخی از صحابه و خلفا، با وجود قرآن و سنت و تنها بر پایه «مصلحت‌گرایی» به تشریح احکام دست می‌زدند. «ابوجعفر نقیب» از اهل سنت معتدل، در این باره می‌گوید:

صحابه به طور متحد و یکپارچه، بسیاری از نصوص (کلمات رسول خدا (ص)) را ترک کردند و این به دلیل مصلحتی بود که در ترک آنها تشخیص می‌دادند؛ نظیر سهم «ذوی القربی» و سهم «مؤلفه قلوبهم». (۲)

امام علی (ع) در خطبه‌ها به شکل گسترده به مخالفت با این نظر پرداخته و از تعهد خود به سنت نبوی سخن گفته است. آن حضرت با اشاره به عرضه شدن نظرهای

۱- نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، صص ۸۲ - ۹۰.

ص: ۲۶۶

گونگون و متعارض می فرماید:

... در صورتی که خدایشان یکی پیامبرشان یکی و کتابشان یکی است. آیا خدای سبحان آنها را به اختلاف امر فرمود که اطاعت کردند؟ یا آنها را از اختلاف پرهیز داد و معصیت خدا نمودند؟ آیا خدای سبحان دین ناقصی فرستاد و در تکمیل آن از آنها استمداد کرده است؟ آیا آنها شرکای خدایند که هرچه می خواهند در احکام دین بگویند و خدا رضایت دهد؟ آیا خدای سبحان دین کاملی فرستاد، پس پیامبر (ص) در ابلاغ آن کوتاهی ورزید؟ در حالی که خدای سبحان می فرماید: «ما در قرآن چیزی را فروگذار نکردیم». (۱)

امام (ع) در خطبه دیگری از لغزش دسته‌های گونگون ابراز شگفتی می کند و می فرماید:

نه گام بر جای گام پیامبر (ص) می نهند و نه از رفتار جانشین او پیروی می کنند... به شبهات عمل می کنند و در گرداب شهوات غوطه ورنند. نیکی در نظرشان همان است که می پندارند و زشتی‌ها همان است که آنها منکرند. در حل مشکلات به خود پناه می برند و در مبهمات تنها به رأی خود تکیه می کنند. گویا هر کدام امام و رهبر خویش می باشند که به دستگیره‌های مطمئن و اسباب محکمی که خود باور دارند، چنگ می زنند. (۲)

عمر و خلیفه سوم برای خود این حق را قائل بودند که در برخی از کارها به تشریح ویژه پردازند و سنت را کنار بگذارند. برای نمونه، عثمان برخلاف سنت پیامبر و حتی خلفای پیش از خود، نمازش را در منا تمام خواند. مسلمانان به تدریج رفتار خلفا را سنت شرعی تخلف ناپذیر شمردند و از آنان پیروی کردند. خود عمر هنگام مرگش گفت: معین نکردن جانشین، سنت [پیامبر] است و معین کردن جانشین هم سنت

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۸.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۸۸.

ص: ۲۶۷

[ابوبکر]. (۱) بنا بر این، عمل ابوبکر نیز از دید او «سنت» شمرده می‌شده است.

ب) یکی از نمونه‌های روشن برخورد امام با این بدعت‌ها، جلوگیری او از نماز «تراویح» بود. عمر این نماز را «بدعت خوب» می‌خواند. هنگامی که امام در «کوفه» بود، کسانی نزد آن حضرت آمدند و از او خواستند که برای نماز تراویح آنان در ماه رمضان امامی معین کند. حضرت آنان را از این کار نهی فرمود. اما شب هنگام فریاد «

وارمضاناه» یا «

وا عمرا» بلند شد. «حارث اعور» نزد امام آمد و گفت: «مردم به ضجه افتاده و از سخن شما خشمگین شده‌اند». امام فرمود: «رهاشان کن تا هر کاری می‌خواهند بکنند و هر کس را که می‌خواهند به امامت جماعت برگزینند». (۲)

این نقل نشان دهنده این است که امام با چه قومی سر و کار داشته و آنان تا چه اندازه از او پیروی می‌کرده‌اند.

ج) امام در اذان خود نیز جمله «

حی علی خیر العمل» را می‌گنجاند. در حالی که این جمله را عمر حذف کرد (۳) و اذان ناقصی میان اهل سنت بر جای ماند. «ابن رشد اندلسی» خبر اذان علی (ع) را با جمله «

حی علی خیر العمل» آورده و برخی از فقهای اهل سنت آوردن آن را در اذان اجازه داده‌اند. (۴)

د) یکی از انحرافات مهمی که انحراف‌های دیگری به دنبال آورد، جلوگیری از نقل و کتابت حدیث بود. «رشید رضا» گفته است: «این کار که به دلیل بی‌اعتنایی به سنت

۱- طبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۴۲.

۲- مستطرفات السرائر، ابن ادریس حلی، ص ۱۴۶؛ بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۳۸؛ وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۱۹۳؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۷۵، به نقل از همان.

۳- بنا بر روایتی ابن عباس می‌گوید: خلیفه دوم به این دلیل به حذف «حی علی خیر العمل» فرمان داد که مبادا مردم جهاد را رها کنند و بگویند نماز بهترین اعمال است. پس چرا آن را ترک کنیم و به جهاد روی بیاوریم؛ یعنی برای اینکه مسلمانان دچار چنین سستی و رخوتی در جهاد نشوند، خلیفه ثانی از گفتن «حی علی خیر العمل» نهی کرد. تشیع در تسنن، ص ۲۲۰.

۴- المحلی، ج ۳، ص ۱۶۰.

ص: ۲۶۸

صورت پذیرفت، آسیب جبران ناپذیری به فرهنگ اسلامی رساند» (۱).

امام در برابر سیاست عدم کتابت حدیث ایستاد و بر بالای منبر اعلام فرمود: «کسانی که می‌خواهند علم را بنویسند، کاغذ و قلمی فراهم آورند!» «حارث اعور» ابزار نوشتن را فراهم کرد و آنچه را حضرت نقل می‌کرد، او می‌نوشت. (۲) امام حسن (ع) نیز به فرزندانش توصیه می‌فرمود که حدیث پیامبر (ص) را بنویسند. (۳)

بنابراین، امام در دوره کوتاه حکومتش با بدعت‌های گوناگونی در جامعه اسلامی مواجه بود، اما به دلیل جنگ‌ها و مشکلاتی که فرارویش پدید می‌آوردند، در زدودن همه آنها توفیق نیافت.

۱- المنار، رشید رضا، ج ۶، ص ۲۸۸.

۲- تقیید العلم، ص ۹۰؛ ربیع الابرار، زمخشری، ج ۳، صص ۲۲۶ و ۲۲۹؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۳۵۷.

۳- ترجمه امام حسن، ابن سعد، ص ۱۵۶.

۱۵. آیا فواجه نصیرالدین در سقوط خلافت بغداد نقش داشته است؟

برخی متعصبان برای بدنام کردن شیعه، فواجه نصیرالدین طوسی را در سقوط خلافت بغداد دخیل می‌دانند درحالی که نویسندگان کتاب‌های تاریخی اهل سنت که وقایع آن زمان را بررسی کرده‌اند، فواجه نصیرالدین طوسی را در وقایع فتح بغداد بی‌تأثیر می‌دانند:

الف) «علامه ابن فوطی حنبلی بغدادی»، مورخ اهل سنت که «ذهبی» درباره اش می‌گوید: «

العالم البار متفنن المحدث، المفید، مورخ الآفاق، مفخر اهل العراق»، در ماجرای سقوط بغداد چهارده سال داشت و اسیر شد. وی در کتابش، واقعه فتح بغداد را می‌نویسد و به هیچ‌روی از فواجه نصیر در آن برهه یاد نمی‌کند. (۱)

ب) «ابن طقطقی» که حوادث بغداد را با یک واسطه نقل می‌کند، تنها یک بار نام فواجه را به دلیل واسطه بودنش در ملاقات «ابن علقمی» به میان می‌آورد و از فواجه و ترغیب او برای حمله مغول سخن نمی‌گوید. (۲)

ج) «ابی الفداء» در کتابش به تفصیل شیوه حمله «هلاکو» را به بغداد باز می‌گوید. اما از فواجه نصیرالدین طوسی یاد نمی‌کند. (۳)

د) «ذهبی» که از شاگردان «ابن تیمیه» بوده و «منهاج السنه» را با نام «منهاج الاعتدال» تلخیص کرده است، با استادش در این باره موافق نیست و در کتابش پس از ذکر

۱- الحوادث الجامعه و التجارب فی المائه السابعه، ابن فوطی بغدادی، ص ۱۵۷.

۲- الفخری فی الآداب السلطانیه و الدول الاسلامیه، محمد بن علی بن طباطبا المعروف بابن الطقطقا، ص ۲۳۵.

۳- المختصر فی اخبار البشر، عمادالدین اسماعیل ابی الفداء، ج ۳، ص ۱۹۳.

ص: ۲۷۰

حوادث بغداد، از خواجه سخن نمی گوید. (۱)

ه) «صلاح الدین صفدی» که نزدیک به چهل سال پس از واقعه بغداد به دنیا آمده است، پس از ذکر واقعه بغداد از خواجه نام نمی برد. (۲)

و) «جلال الدین سیوطی» در کتابش در گزارش این واقعه از خواجه یاد نمی کند. (۳)

ز) «ابن خلدون» درباره خواجه می گوید: «

وكان للمسلمين نفع». (۴)

ح) «عمادالدین ابی الفداء» می گوید: «حقیقت این سخن رایج را که خواجه نصیر طوسی هلاکو را به کشتن خلیفه واداشت، خدا می داند. اما از دید من از شخص عاقل و فاضل چنین کاری سر نمی زند». (۵)

ط) «محمد بن علی بن طباطبا» در کتابش (که در سال ۷۰۱ ه. ق، یعنی ۴۵ سال پس از فتح بغداد نوشته) می گوید:

حق مطلب این است که هر دولتی در هر زمان با پیدایی علل داخلی و خارجی از میان می رود و سقوط خلافت خاندان بنی عباس نیز تابع همین اصل کلی است. علل خارجی سقوط خلافت عباسی این بود که مغولان قوت گرفتند و به کشورگشایی پرداختند و از این رو، در پی فتح بغداد بودند.

علت داخلی فتح بغداد هم ضعف حکومت عباسی بود. بنابراین، سستی عزم و ضعف اراده خلیفه و ظلم و جور پسرش و نفاق امیران و سران لشکر چنین پی آمدی داشت. (۶)

«ابن کثیر» در این باره مینویسد:

۱- العبر فی خبر من غیر، ذهبی، ج ۳، ص ۲۷۷.

۲- الوافی بالوفیات، صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی، ج ۱، ص ۱۷۹.

۳- تاریخ الخلفاء، جلال الدین سیوطی، ص ۴۶۵.

۴- تاریخ ابن خلدون، عبدالرحمان بن خلدون، ج ۳، ص ۶۶۲.

۵- البدایه و النهایه، ج ۱۳، ص ۲۳۴.

۶- الفخری فی الآداب السلطانیه و الدول الاسلامیه، ص ۲۳۶.

ص: ۲۷۱

سربازان مهاجم مغول، دارالخلافه بغداد را محاصره کردند و پیوسته به سوی ساکنان آن تیر می انداختند. حتی تیری به یکی از کنیزان خلیفه خورد که به رقص در برابر وی سرگرم بود و او را کشت. خلیفه آن کنیز را بسیار دوست می داشت و هنگامی که کنیز در گذشت، خلیفه سخت برآشف و فریاد کشید. (۱)

بنابراین، خواجه نصیرالدین طوسی در پیدایی این رویداد به هیچ روی نقشی نداشت و خود هلاکو پس از فتح قلعه های اسماعیلیان به فتح بغداد فرمان داد.

افزون بر این، شخصیت های بزرگ و دانشمندان دیگری جز خواجه، با مغولان ملازم و طرف مشورت آنان بودند؛ چنان که «خواجه رشیدالدین فضل الله»، نوه «ریس الدوله همدانی» می گوید:

هنگامی که هلاکو به سوی بغداد شتافت، سیف الدین بتیکچی سنی، مدبر مملکت و خواجه نصیرالدین و صاحب سعید علاءالدین عظامک (نویسنده تاریخ جهانگشای جوینی) در خدمت مغول بودند. (۲)

خواجه نصیر شیعه بود و دیگران از رجال اهل سنت شمرده می شدند و خلیفه را امیرالمؤمنین می دانستند.

بنابراین، اگر مشاوران هلاکو تا این اندازه در وی تأثیر می گذاردند و می توانستند او را از حمله به بغداد باز دارند، چرا گناه این کار بر گردن خواجه افتاده است؟ «سیف الدین» در فتح بغداد وزیر هلاکو بود.

همچنین، ماجرای کشته شدن «شرف الدین محمد»، برادر بزرگ «سید علی بن طاووس» و بسیاری از علما و سادات و شیعیان، بهترین دلیل بر نقش نداشتن خواجه در فتح بغداد است؛ زیرا مغولان در این واقعه قبرهای قریش را ویران کردند و حرم

۱- البدایه و النهایه، ج ۱۳، ص ۲۰۰.

۲- جامع التواریخ، رشیدالدین فضل الله، ج ۲، ص ۷۰۷.

ص: ۲۷۲

کاظمین (ع) را سوزاندند و هیچ نیرویی مانع آنان نشد.

آیا اگر فواجه نصیر در آن واقعه حضور یا نقش داشت، از کشته شدن شیعیان جلوگیری نمی کرد؟

یکی از علل حمله مغول به بغداد نفوذ عیسویان در لشکر مغول است. دولت های مسیحی پس از شکستشان در برابر «صلاح الدین ایوبی» در جنگ های صلیبی، با قوم وحشی مغول طرح دوستی ریختند و درصدد برآمدند با کمک آنها شکست خود را جبران کنند و انتقام خود را از مسلمانان بگیرند. از این رو، می توان گفت زن هلاکو که مسیحی بود و سفارش برادرش به فتح بغداد و وجود سردار مسیحی در سپاه مغول، عوامل مؤثر در فتح بغداد بوده اند.

مسیحیان در حقیقت برای منحرف کردن فکر مسلمانان، پای فواجه نصیر، بزرگ ترین دانشمند عهد تاریک مغول و یگانه پناهگاه مسلمانان آن روز را به این واقعه مهم تاریخی کشیدند و بدین شیوه میان شیعه و سنی اختلاف انداختند یا بر اختلافشان افزودند و از این ماجرا سود بردند. (۱)

۱- مفاخر اسلام، ج ۴، ص ۱۰۷.

ص: ۲۷۳

فصل هشتم: فرق و مذاهب

اشاره

ص: ۲۷۵

۱. فرقه قادیانی عقیده به نبوت احمد قادیانی دارند؛ فرق شیعه با آنان در چیست با آنکه ویژگی های انبیا را برای امامان خود قائل اند

«قادیانیه» معتقد به پیامبری وی بودند و این با ختم نبوت ناسازگار است؛ اما شیعه امامیه هیچ گاه مقام نبوت را برای ائمه (ع) ادعا نمی کند، بلکه بر پایه آیات قرآن و روایات، امام را دارای مقام عصمت و علم و جانشین پیامبر خاتم (ص) می داند. قرآن درباره جایگاه امامت چنین می فرماید:

وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (بقره: ۱۲۴)

هنگامی که پروردگار ابراهیم، او را با دستوراتی آزمود و او به طور کامل از عهدهه آنها برآمد، خداوند به او فرمود: «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم». ابراهیم گفت: «از دودمان من [نیز امامانی قرار بده]». خداوند فرمود: «پیمان من به ستمکاران نمی رسد [مگر آنها که شایسته اند]».

بنابراین، مقام امامتی که به ابراهیم پس از نبوت و پس از پیروزی اش در همه آزمون ها بخشیده شد، برتر از مقام نبوت و رسالت بود. امامت معانی گوناگونی دارد:

ص: ۲۷۶

الف) ریاست و زعامت در کارهای دنیای مردم (دیدگاه اهل سنت)؛

ب) ریاست در کارهای دین و دنیا (نظر برخی دیگر از اهل سنت)؛

ج) اجرای برنامه های دینی؛ یعنی حکومت به معنای گسترده آن، اجرای حدود و احکام خدا و عدالت اجتماعی و پرورش نفوس در ظاهر و باطن.

امامت بر پایه دیدگاه سوم از مقام رسالت و نبوت بالا-تر است؛ زیرا نبوت و رسالت تنها اخبار از سوی خدا و ابلاغ فرمان او و بشارت و انذار است، ولی امامت افزون بر همه اینها اجرای احکام و تربیت ظاهری و باطنی نفوس را در برمی گیرد. البته برخی از پیامبران همچون ابراهیم و پیامبر اسلام (ص) دارای مقام امامت نیز بوده اند.

مقام امامت در حقیقت، مقام تحقق بخشیدن به هدف های مذهب و هدایت به معنای ایصال به مطلوب است نه تنها «ارائه طریق». همچنین، امامت «هدایت تکوینی»، یعنی تأثیر باطنی و نفوذ روحانی امام را در مردم و هدایت معنوی آنان را فرا می گیرد. به عبارت دیگر همان گونه که خورشید با پرتو زندگی بخش خود، گیاهان را پرورش می دهد و به موجودات زنده، جان و حیات می بخشد؛ امام نیز در حیات معنوی انسان ها چنین تأثیر می گذارد.

خداوند متعال می فرماید:

هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا (احزاب: ۴۳)

او کسی است که به شما درود و رحمت می فرستد و فرشتگان او [نیز برای شما تقاضای رحمت می کنند] تا شما را از تاریکی های [جهل و شرک و گناه] به سوی نور [ایمان و علم و تقوا] خارج سازد؛ او نسبت به مؤمنان همواره مهربان بوده است.

بنابراین آیه، رحمت های خاص خداوند و کمک های غیبی فرشتگان، می تواند مؤمنان را از تاریکی ها به نور رهبری کند. این موضوع درباره امام نیز صادق است و

ص: ۲۷۷

نیروی باطنی امام و پیامبران بزرگی که از مقام امامت برخوردار بودند و جانشینانشان، در تربیت افراد مستعد و آماده و بیرون بردن آنان از ظلمت جهل و گمراهی به سوی نور هدایت، بسیار تاثیر گذارده است.

بی گمان، مقصود از امامت در این آیه معنای سوم خواهد بود؛ زیرا مفهوم هدایت بر پایه آیات فراوانی از قرآن در مفهوم امامت نهفته است:

وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَا صَبَرُوا وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يُوْقِنُونَ (سجده: ۲۴)

و از آنان پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می کردند؛ چون شکیبایی نمودند و به آیات ما یقین داشتند.

این هدایت به معنای ارائه طریق (نشان دادن راه) نیست؛ زیرا ابراهیم پیش از این، از مقام نبوت و رسالت و هدایت بدین معنا برخوردار بود و مقام امامت پس از گذشتن از آزمون های مشکل و پیمودن مراحل یقین و شجاعت و استقامت به وی بخشیده شد. این مقام با مقام هدایت به معنای بشارت و ابلاغ و انذار متفاوت است.

پس هدایت موجود در مفهوم امامت چیزی جز «ایصال به مطلوب» و «تحقق بخشیدن روح مذهب» و تربیت انسان های آماده نیست.

در حدیثی از امام صادق (ع) به این حقیقت کمابیش اشاره شده است:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا وَ إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ نَبِيًّا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ رَسُولًا وَ إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ خَلِيلًا وَ إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ خَلِيلًا قَبْلَ أَنْ يَجْعَلَهُ إِمَامًا فَلَمَّا جَمَعَ لَهُ الْأَشْيَاءَ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ فَمِنْ عِظْمِهَا فِي عَيْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ قَالَ لَا يَكُونُ السَّفِيهَ إِمَامَ التَّقِي. (۱)

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۷۵؛ بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۰۵.

ص: ۲۷۸

خداوند ابراهیم را بنده خاص خود قرار داد، پیش از آنکه پیامبرش قرار دهد و خداوند او را به عنوان نبی انتخاب کرد، پیش از آنکه او را رسول خود سازد و او را رسول خود انتخاب کرد، پیش از آنکه او را خلیل خود برگزیند و او را خلیل خود قرار داد، پیش از آنکه او را امام قرار دهد. هنگامی که همه این مقامات را جمع کرد، فرمود: «من تو را امام مردم قرار دادم». این مقام به قدری در نظر ابراهیم بزرگ جلوه کرد که عرض نمود: «خداوندا! از دودمان من نیز امامانی انتخاب کن!» فرمود: «پیمان من به ستمکاران آنها نمی رسد...»؛ یعنی شخص سفیه هرگز امام افراد با تقوا نخواهد شد.

ازاین رو، بنابر عقیده شیعه، امامان جانشین رسول خداوند و وظایفی همچون وی دارند و این عقیده هیچ منافاتی با آموزه های قرآن و سنت ندارد تا سبب کفر شود.

۲. دیدگاه شیعیان دوازده امامی درباره «زیدیه» چیست؟

زیدیه، فرقه‌ای است که پس از امام سجاده (ع) پدید آمد. پیروان این فرقه، زید فرزند امام سجاده (ع) را امام و دیگر ائمه را تنها پیشوایان علم و معرفت می‌دانند.

زید، فرزند امام سجاده (ع) در نیمه قرن‌های اول و دوم هجری می‌زیست و در برابر هشام بن عبدالملک، حاکم اموی قیام کرد و به شهادت رسید. امامان معصوم و دانشمندان امامیه، زید را به دلیل داشتن دانش، تقوا و شجاعت می‌ستایند و مدعی امامت نمی‌دانند. بلکه می‌گویند زید تنها به انگیزه امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح کارها و واگذاری حکومت به ائمه قیام کرد. از این رو، خود زید را شیعه امامی می‌توان دانست.

فرقه‌هایی از زیدیه، خلافت ابوبکر و عمر را مشروع می‌دانند و دلیلشان جواز خلافت مفضول با وجود افضل است. اما این اعتقاد را به زید نمی‌توان نسبت داد و جملاتی که از زید در برخی از «کُتب فرقی» نقل شده است، تنها بر تفاوت دو خلیفه با بنی‌امیه دلالت می‌کند. بنابراین روایات صحیح را درباره امامی بودن زید نمی‌توان رد کرد. پس از زید، دانشمندانی به تنظیم عقاید و احکام او پرداختند و مذهب زیدیه را پدید آوردند. به عقیده زیدیه پیامبر تنها به امامت سه امام نخست تصریح کرده است و پس از امام سوم کسی میان امامان معصوم شرایط امامت که مبارزه با ستمگران است را ندارد. از این رو، زیدیان به امامت امام سجاده (ع) و امامان بعدی باور ندارند؛ زیرا به جهاد علنی پرداختند و به جای او زید و یحیی بن زید و محمد بن عبدالله (نفس زکیه) و شماری دیگر را امام می‌دانند که به جهاد پرداختند.

ص: ۲۸۰

یکی از تفاوت های زیدیه با امامیه این است که زیدیه شرط امام بودن را مبارزه مسلحانه او می دانند. (۱) شیعه امامیه، زیدیه را یکی از مذاهب اسلامی می شمرد که با دیگر مذاهب اسلامی به ویژه تشیع در بسیاری از چیزها مشترک است. «شیخ مفید» در «اوائل المقالات» میگوید: «تنها دو گروه شایستگی نام شیعه را دارند: امامیه و زیدیه». (۲)

۱- آشنایی با فرق اسلامی، رضا برنجکار، ص ۹۳.

۲- اوائل المقالات، شیخ مفید، ص ۴.

۳. چرا شیعه به فرقه‌های فراوان و گوناگون منشعب شده است؟

یکی از پدیده‌های تاریخی و اجتماعی که پیروان ادیان مختلف با آن مواجه بودند و نمی‌توان آن را انکار کرد، انشعاب و تفرق در عقاید اساسی یا مسایل فرعی است. این انشعاب تا زمانی که به نزاع نیانجامد، پذیرفتنی است. انشعاب در همه ادیان به ویژه چهار دین آسمانی کلیمی، مسیحی، مجوسی و اسلام و حتی در مذاهب آنها وجود دارد.

از این رو، «مذهب اهل سنت» از دیدگاه کلامی به فرقه‌ها و گروه‌های بسیاری مانند «معتزله»، «اشاعره»، «ماتریدیه»، «سلفیه» (۱)، «دیوبندیه» و «برلویه» و از دیدگاه فقهی

۱- معتزله: دو گروه را در فرهنگ اسلامی «معتزله» می‌خوانند؛ دسته‌ای معتزله سیاسی و دسته دیگر معتزله کلامی اند. درباره وجه تسمیه معتزله کلامی، سخن‌هایی گفته‌اند که معروف‌ترین آنها کناره‌گیری و اصل بن عطا از حسن بصری یا امت اسلامی به دلیل اختلافش درباره مسئله «ایمان و کفر مرتکب کبیره» است. چهار نظریه از واصل بن عطا نقل کرده‌اند: الف) اثبات رتبه‌ای میان ایمان و کفر؛ ب) نفی صفات از خداوند متعال به انگیزه پرهیز از تعدد قدما؛ ج) اثبات اختیار انسان؛ د) میان علی ۷ و مخالفانش حق از باطل معین نیست. مکتب اعتزال در بصره پدید آمد، اما پس از مدتی در بغداد نیز کارش را دنبال کرد و از این رو، مدرسه‌های معتزله بصره و بغداد پدید آمدند و هر یک بزرگانی از معتزله در خود پروراندند. عقل در اندیشه معتزله، در کشف و استنباط عقاید دین و اثبات و دفاع از آنها بسیار تأثیرگذار است. اصول اعتقادی معتزله چنین‌اند: منزله بین المنزلتین، توحید، عدل، وعد و وعید و امر به معروف و نهی از منکر (الفرق بین الفرق، بغدادی، ص ۱۱۸؛ الملل و النحل، ج ۱، ص ۴۸) اشاعره: فرقه‌های از اهل سنت که به دنبال روش افراطی معتزله در استفاده از عقل و روش تفریطی اهل حدیث در سرکوب عقل در آستانه سده چهارم هجری برای تعدیل این دو روی کرد، به وسیله ابوالحسن اشعری پا به میدان گذارد. ماتریدیه: بنیان‌گذار ماتریدیه، ابومنصور ماتریدی است. او در فقه پیرو ابوحنیفه بود و تفاوت او با اشعری از همین سرچشمه می‌گیرد؛ زیرا ابوحنیفه برخلاف شافعی و دیگران در عقاید از عقل کمک می‌گرفت. چنان‌که اشعری در میانه اهل حدیث و معتزله قرار دارد، ماتریدی را می‌توان در حد میانی اشعری و معتزله دانست. تفاوت‌های اشعری با ماتریدی: الف) اشعری منکر حسن و قبح عقلی بود. اما ماتریدی آن را می‌پذیرفت؛ ب) ماتریدی برخلاف اشعری، «تکلیف مالایطاق» را نمی‌پذیرفت؛ ج) ماتریدی همچون اشعری انسان را کاسب عمل می‌دانست. اما کاسب ماتریدی به معنای ایجاد اراده از سوی انسان، نه مقارنت اراده با فعل خارجی بود؛ د) ماتریدی رؤیت خدا را ممکن می‌دانست؛ اما به خلاف اشعری در این زمینه دلیل عقلی عرضه نمی‌کرد و دلایل نقلی را بسنده می‌دانست. او در بحث استوای خدا بر عرش نیز چنین دیدگاهی داشت. هرچند عقاید پیش‌گفته ماتریدی با باورهای اشعری ناسازگار و به معتزله نزدیک است، در آرای دیگری مانند کلام الهی با اشعری سازگاری دارد. سلفیه: واژه سلف معمولاً درباره صحابه، تابعین و محدثان قرن دوم و سوم هجری قمری به کار می‌رود. وهابیان با استفاده از کلمه سلف ادعا می‌کنند که پیرو روش و عقاید سلف هستند، اما این ادعا با گزارش‌های تاریخی سازگار نیست. البته جریان‌های دیگر نیز در شبه‌قاره و شمال آفریقا خودشان را سلفی می‌دانند. .

به «مالکی»، «حنبلی»، «شافعی»، «حنفی»، «ظاهری» و...، منشعب شده است.

در دوران حضرت امیرالمؤمنین، حسن بن علی و حسین بن علی (ع) در تشیع انشعابی رخ نداد. اما پس از شهادت امام سوم، بیشتر شیعیان امامت حضرت علی بن الحسین، امام سجاد (ع) را پذیرفتند و اندکی از آنان که به «کیسانیه» معروف شدند، پسر سوم علی (ع)، «محمد بن حنفیه» را امام دانستند و معتقد شدند که او پیشوای چهارم و همان مهدی موعود است که در کوه «رضوی» غایب شده و روزی ظاهر خواهد گشت. پس از شهادت امام سجاد (ع) بیشتر شیعیان امامت فرزندش، امام محمد باقر (ع) را پذیرفتند و اندکی از آنان به زید شهید، پسر دیگر امام سجاد گرویدند و «زیدیه» نام گرفتند.

پس از شهادت امام محمد باقر (ع)، شیعیان وی به فرزندش امام جعفر صادق (ع) ایمان آوردند و پس از شهادت آن حضرت، بیشترشان فرزند او، امام موسی کاظم (ع) را امام هفتم دانستند و شماری از آنان، اسماعیل، پسر بزرگ امام ششم که هنگام حیات پدر بزرگوارش در گذشته بود را امام دانستند و «اسماعیلیه» نامیده شدند. برخی از آنان

ص: ۲۸۳

نیز پسر دیگر امام صادق (ع)، عبدالله افطح و گروهی دیگر فرزند دیگرش، محمد را به امامت برگزیدند و شمار دیگری در خود آن حضرت توقف کردند و او را آخرین امام پنداشتند.

پس از شهادت امام موسی کاظم (ع) بیشتر شیعیان فرزندش امام رضا (ع) را امام هشتم دانستند و برخی از آنان در امام هفتم توقف کردند و به «واقفیه» معروف شدند.

پس از امام هشتم تا امام دوازدهم که نزد بیشتر شیعیان «مهدی موعود» است، انشعاب مهمی رخ نداد و رویدادهای پیش آمده در شکل انشعاب‌ها بیش از چند روز ماندگار نبود و خود به خود منحل شدند؛ مانند اینکه «جعفر»، فرزند امام دهم، پس از رحلت برادرش (امام یازدهم) دعوی امامت کرد و گروهی به وی گرویدند. اما پس از چند روزی پراکنده شدند و «جعفر» نیز دعوی خود را دنبال نکرد. همچنین اختلاف‌های دیگری میان رجال شیعه در مسائل علمی، کلامی و فقهی وجود دارد که آنها را انشعاب مذهبی نباید شمرد. این فرقه‌ها که منشعب شده و در برابر اکثریت شیعه قرار گرفته‌اند، در اندک زمانی منقرض شدند و تنها «زیدیه» و «اسماعیلیه» باقی مانده‌اند و اکنون گروهی از آنها در مناطق گوناگون، مانند «یمن»، «هند» و «لبنان» زندگی می‌کنند. از این رو، امروزه تنها از این دو طایفه و شیعیان دوازده امامی یاد می‌شود. گرچه برخی از نویسندگان متعصب، فرقه‌های منحرف فراوانی مانند «غلات»، «باییت»، «بهائیت» و... را از تشیع به شمار آورده‌اند. حقیقت این است که این گروه‌ها با اسلام و تشیع هیچ ارتباطی ندارند، بلکه بر اثر عوامل ویژه‌ای پدید آمده‌اند.

۴. فرقه های بابی و بهائی چه ارتباطی با مذهب شیعه دارند؟

بهائیت منشعب از بابیت یا دنباله آن است. مؤسس بابیت، «علی محمد باب» بود که به کمک استعمار روس برای ایجاد تفرقه میان مسلمانان آن را پدید آورد و مشکلات فراوانی در جامعه اسلامی به وجود آورد. وی نخست ادعا کرد که بابِ امام زمان (عج) است (۱) و پس از مدت کوتاهی به صراحت گفت: «من همان قائم موعودی ام که هزار سال است منتظر اوید». (۲) سپس در کتاب «بیان» دوره اسلام و قرآن را با ظهور خود پایان یافته خواند و گفت:

در هر زمان خداوند - جَلَّ وَعَزَّ - کتاب و حجتی از برای خلق مقدر فرموده و میفرماید و در سنه ۱۲۷۰ از بعثت محمد رسول الله، کتاب را بیان و حجت را ذات حروف سبع (علی محمد که دارای هفت حرف است) قرار داد. (۳)

وی از این ادعاها نیز فراتر رفت و ادعای الوهیت کرد؛ یعنی در «لوح هیکل الدین»، خود را «

ذات الله و کینونته» خواند. (۴)

از روزی که وی به کمک استعمارگران چنین ادعاها را مطرح کرد، علمای شیعه به شدت با وی مخالفت و نشست های مناظره گوناگونی در «شیراز»، «اصفهان» و «تبریز» برگزار کردند. «علی محمد باب» در همه آنها منکوب و محکوم شد. او چند بار توبه کرد، اما دست از ادعاهای واهی اش برنداشت تا اینکه در «تبریز» محاکمه و

۱- احسن القصص، ص ۷.

۲- مطالع الانوار (تلخیص تاریخ نبیل زرنندی)، ص ۳۲۰.

۳- بیان عربی، علی محمد باب، ص ۳.

۴- لوح هیکل الدین، علی محمد باب، ص ۵.

ص: ۲۸۵

تیرباران شد. (۱)

پس از او یکی از پیروانش به نام «حسین علی بها» به پشتیبانی امپراتور روس و با استفاده از گفتار علی محمد باب به اصطلاح ادعای

«من یظهره الله»؛ یعنی دعوی نبوت کرد و گفت که کتاب «اقدس» را خدا به او وحی کرده است. او نیز مانند علی محمد باب، ادعای خدایی کرد. (۲)

«حسین علی بها»، «ایران» و سپس «عراق» را ترک کرد و راهی «فلسطین» شد و در آنجا کارهایش را پی گرفت و مشکلات اجتماعی فراوانی در جامعه اسلامی به وجود آورد که یکی از آنها، پیدایی بهائیان در این کشورهاست. برخی از نویسندگان ناآگاه و متعصب، این فرقه را به شیعه منتسب میدانند. اما فرقه بابیت و بهائیت هیچ ارتباطی به اسلام و شیعه ندارد و بهائیان نیز به صراحت خودشان را پیروان دین جدید و دارای عقاید و اعمال ویژه میدانند.

«بها» و «عبدالباها» در «عکاء» خود را صوفی سنی می خواندند و در نماز جمعه و جماعات شرکت و به روش اهل سنت رفتار می کردند. هنگامی که از آنان می پرسیدند به چه دلیل ایران را ترک کرده‌اید، در پاسخ می‌گفتند: «چون مذهب سنی را برگزیده ایم و در ایران در تعقیب و فشاریم!»

بنابراین، بابیت و بهائیت هیچ ارتباطی به اسلام و مکتب اهل بیت ندارند؛ چنان که فرقه «قادیانیه»، یعنی پیروان غلام احمد قادیانی که با دسیسه استعمار انگلیس ادعای نبوت کرد، گرچه از میان اهل سنت سر برآورد، پیوند با آنان ندارد.

۱- ماجرای باب و بهاء، ص ۹۹.

۲- ماجرای باب و بهاء، ص ۱۵۱.

۵. نقش شیعه در مبارزه با دشمنان اسلام

یکی از تهمت‌های وهابیت علیه شیعه آن است که شیعیان با یهودیان و نصارا همکاری کرده‌اند. هیچ‌گاه شیعیان با یهودیان و نصارا همراه نبوده، بلکه در طول تاریخ اسلام از سرزمین اسلامی در برابر دشمنان دفاع کرده‌اند. آنان پیرو علی بن ابی طالب اند و او ریشه یهود را در «جزیره العرب» خشکاند و در خبیر را به فرمان الهی از جای در آورد و قلعه یهودیان را گشود و شکست قطعی آنان را از مسلمانان در تاریخ رقم زد. (۱)

برای نمونه، سردار بزرگ اسلام، «ابوالحسن علی»، ملقب به «سیف الدوله»، پس از استوار کردن قدرتش در «حلب»، همه توان نظامی خود را بر ضد «روم شرقی» به کار بست و رومیان را تا مدتی، از تجاوز و دست اندازی به سرزمین‌های اسلامی بازداشت. او با تاختن پیاپی بر کرانه‌های امپراتوری روم، بارها در قلمرو رومیان پا نهاد و تا «مرعش» تاخت. اما کوشش‌هایش به فتح آن سامان نینجامید. گفته‌اند که سیف الدوله، چهل بار با رومیان جنگید و هنگامی که از دنیا رفت، از غباری که در جنگ‌ها بر او نشسته بود، خشت کوچکی به اندازه کف دست ساختند و در لحد، چهره‌اش را بر آن گذاردند. (۲)

محفل سیف الدوله، محل اجتماع اندیشه‌ورزانی چون «ابونصر فارابی» (۲۶۰-۳۳۹ ه. ق)، «ابوالفرج اصفهانی» (۲۸۴-۳۵۶ ه. ق)، «ابن نباته»، «ابوالطیب متنبی» (۳۰۳-۳۵۴ ه. ق) و قهرمان بزرگ این دفتر، «ابوفراس حمدانی» بود. حمدانی در وصف «سیف الدوله» گفته است:

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱۴۷؛ تاریخ مختصر الدول، ص ۱۲۶؛ شرف النبی، ص ۳۵۰؛ الکامل، ج ۷، ص ۲۵۷.

۲- الکامل، ج ۸، صص ۲۱۵ - ۲۲۹؛ النجوم الظاهره، ج ۳، ص ۳.

ص: ۲۸۷

فلا تعجبا ان السیوف کثیره

ولکن سیف الدوله الیوم واحد (۱)

سیف الدوله نیز در مدح پیشوای شجاعان و امیر مؤمنان، حضرت علی (ع) چنین سرود:

حب علی بن ابی طالب للناس مقیاس و معیار یخرج ما فی اصلهم مثلاً یخرج غش الذهب النار

دوستی علی بن ابی طالب معیار و میزان سنجش مردم است. این محبت چیزهای نهفته را در درون مردم نمایان می کند؛ چنان که آتش، ناخالصی زر را می زداید.

دوستی سیف الدوله با امام علی (ع) تنها در شعر او هویدا نیست، بلکه آن سردار شیعه برای احیای نام اهل بیت و افزایش محبت مردم به ایشان نیز تلاش کرد. برای نمونه، سکه های بزرگی زد که بر روی آنها، این کلمات حک شده بود: «

لااله الاالله، محمد رسول الله، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، فاطمه الزهرا، الحسن، الحسین، جبرئیل.»

نمونه دیگر حزب الله لبنان است. امروز جهان حماسه جاودان مردم آن سامان را در برابر دشمن تا دندان مسلح اسرائیل می بیند. آنان بدون کمترین امکانات و با نیروی ایمان و تکیه بر خداوند اسرائیل غاصب را زبون و درمانده کرده‌اند. حماسه حزب الله تاریخ نیست که احتمال صدق و کذب در آن باشد، بلکه لحظه به لحظه با رسانه‌های صوتی - تصویری به سراسر دنیا فرستاده می شود. امروز فرزندان فاتح خیر، وارثان «مرحب» و «حارث» را به سخره می گیرند. بس شگفت انگیز است که بیشتر مسلمانان در نبرد حزبالله با اسرائیل شب و روز برای پیروزی شان دعا می کردند، اما یکی از مفتیان وهابی، هم سو با یهودیان اعلام کرد که ما برای پیروزی این حزب دعا نمیکنیم!

گرچه مذاهب دیگر بر شیعیان بسیار ستم کرده اند، این باعث هم سویی شیعیان با مخالفان اسلام نشده است.

۱- اعیان الشیعه، سید محسن امین، ج ۲، ص ۵۲۲؛ یتیمه الدهر، ثعالبی، ج ۱، ص ۳۸.

ص: ۲۸۹

کتابنامه

* قرآن کریم

* نهج البلاغه.

۱. آشنایی با فرق اسلامی، رضا برنجکار، مؤسسه فرهنگی طه، ۱۳۸۵.

۲. الاتحاف بحب الاشراف، عبدالله الشبراوی الشافعی، چاپ مصر، ۱۳۱۶ه. ق.

۳. الاتقان فی علوم القرآن، جلال الدین سیوطی، اول، دارالفکر، ۱۴۱۶ه. ق.

۴. اثبات الوصیه، علی بن الحسین مسعودی، نجف، المطبعه الحیدریه، بی تا.

۵. الاحتجاج، ابومنصور احمد بن علی طبرسی، نجف اشرف، دارالنعمان للطباعه و النشر، ۱۳۸۶ه. ق.

۶. احسن القصص، علی محمد باب، تهران، انتشارات امری، بی تا.

۷. أحكام القرآن، أبوبکر أحمد بن علی الرازی الجصاص، تحقیق: محمد الصادق قمحوی، دار إحياء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۵ه. ق.

۸. احياء علوم الدين، أبو حامد محمد بن محمد غزالی، بیروت، دارالمعرفه، بی تا.

۹. اختیار معرفه الرجال، محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی، مشهد، ۱۳۴۸ه. ش.

ص: ۲۹۰

۱۰. الأدب المفرد، أبو عبدالله محمد بن إسماعيل بخاری، چاپ سوم، بیروت، دارالبشائر الإسلامیه، ۱۴۰۹هـ. ق.
۱۱. اربعین حدیث، [امام] روح الله خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ پنجم، ۱۳۷۳هـ. ش.
۱۲. ارشاد القلوب، ابی محمد حسن بن محمد دیلمی، تهران، اسلامیه، بی تا.
۱۳. الارشاد، محمد بن محمد بن النعمان العکبری (شیخ مفید)، قم، منشورات مکتبه بصیرتی.
۱۴. اسباب النزول، ابوالحسن علی بن احمد الواحدی النیشابوری، قاهره، مؤسسه الحلبي و شرکاه، ۱۳۸۸هـ. ق.
۱۵. الاستیعاب فی معرفه الأصحاب، یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر، چاپ اول، دارالجیل، بیروت، ۱۴۱۲هـ. ق.
۱۶. اسدالغابه، عزالدین ابی الحسن بن اثیر، بیروت، دارالکتب العربیه، بی تا.
۱۷. الإصابه، احمد بن علی بن حجر، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵هـ. ق.
۱۸. اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳هـ. ش.
۱۹. الاعتقادات، ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، لبنان، دارالمفید للطباعه و النشر و التوضیح، بی تا.
۲۰. اعلام الوری بأعلام الهدی، فضل بن حسن طبرسی، منشورات دارالکتب الاسلامیه، بی تا.
۲۱. الاعلام، خیرالدین زرکلی، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۰م.
۲۲. اعیان الشیعہ، سید محسن امین، بیروت، دارالتعارف، بی تا.
۲۳. الاغانی، ابوالفرج علی بن الحسین الاصفهانی، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
۲۴. آفه اصحاب الحدیث، ابن جوزی، تهران، مکتبه نینوی، بی تا.
۲۵. المصباح المنیر، احمد بن محمد الفیومی، قم، دارالهجره، ۱۴۰۵هـ. ق.
۲۶. الامالی، ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، مرکز الطباعه و النشر فی مؤسسه البعثه، ۱۴۱۷هـ. ق.
۲۷. الامام الصادق و المذاهب الاربعه، حیدر اسد، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۳۹۰هـ. ق.

ص: ۲۹۱

۲۸. الامام علی بن ابی طالب (ع) ، عبدالفتاح عبدالمقصود، ترجمه: سید محمود طالقانی، ۱۳۳۵.
۲۹. امام مهدی موعود موجود، جوادی آملی، قم، اسراء، ۱۳۸۷ه. ش.
۳۰. امامت و رهبری، مرتضی مطهری، چاپ بیست و هفتم، قم، انتشارات صدرا، ۱۳۸۱ه. ش.
۳۱. الامامه والسیاسه، ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه الدینوری، تحقیق: الزینی، مؤسسه الحلبي و شرکاه للنشر والتوزیع، بی تا.
۳۲. امتاع الاستماع، مقریزی، چاپ قاهره، بی تا، ۱۹۴۱م.
۳۳. انساب الاشراف، احمد بن یحیی بن جابر بلاذری، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۴ه. ق.
۳۴. اوائل المقالات، محمد بن محمد بن نعمان العکبری (شیخ مفید)، بیروت، دارالمفید للطباعه والنشر والتوزیع، ۱۴۱۴ه. ق.
۳۵. بامداد بشریت، محمدجواد طوسی، قم، جمکران، ۱۳۸۳ه. ش.
۳۶. بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، تهران، المكتبه الاسلامیه، ۱۳۹۵ه. ق.
۳۷. بحر الانساب، محمد بن احمد نجفی، چاپ مصر، ۱۳۵۶ه. ق.
۳۸. البدایه والنهایه، ابوالفداء اسماعیل بن کثیر الدمشقی، طبع دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۲ه. ق.
۳۹. البرهان فی تفسیر القرآن، سید هاشم بحرانی، قم، دارالکتب العلمیه، ۱۳۹۳ه. ق.
۴۰. بصائر الدرجات، محمد بن الحسن الصفار، طهران، منشورات الاعلمی، ۱۴۰۴ه. ق.
۴۱. تاریخ ابن خلدون، عبدالرحمان بن خلدون، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۴۲. تاریخ الإسلام، شمس الدین ابو عبدالله الذهبی، دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ه. ق.
۴۳. تاریخ الخلفاء، جلال الدین سیوطی، انتشارات الشریف الرضی، ۱۴۱۱ه. ق.
۴۴. تاریخ الخلفاء، عبدالرحمان بن ابی بکر السیوطی، مصر، مطبعه السعاده، ۱۳۷۱ه. ق.
۴۵. تاریخ الخمیس، حسین بن محمد دیار بکری، بیروت، مؤسسه شعبان للنشر و التوزیع، بی تا.
۴۶. تاریخ بغداد، ابوبکر احمد بن علی الخطیب البغدادی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ه. ق.

ص: ۲۹۲

۴۷. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)، حسین جاسم؛ ترجمه: سید محمدتقی آیت‌اللهی، چاپ اول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷ه. ش.
۴۸. تاریخ الطبری، ابوجعفر محمد بن جریر الطبری، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۳ه. ق.
۴۹. تاریخ مدینه المنوره، ابن شبه النمیری، قم، دارالفکر، ۱۴۱۰ه. ق.
۵۰. تاریخ مدینه دمشق، ابوالقاسم علی بن الحسن بن هبه‌الله بن عساکر، بیروت، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۵ه. ق.
۵۱. تاریخ الیعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، بیروت، دار صادر، بی تا.
۵۲. تحریر الوسیله، روح الله الموسوی الخمینی (امام خمینی)، دارالکتب العلمیه، ۱۳۹۰ه. ق.
۵۳. تدوین السنه الشریفه، محمدرضا جلالی، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۸ه. ق.
۵۴. تذکره الحفاظ، شمس الدین محمد ذهبی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۵۵. تذکره الخواص، سبط بن جوزی، چاپ نجف، بی تا.
۵۶. تفسیر الثعلبی، ابواسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم ثعلبی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ه. ق.
۵۷. تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، تهران، المکتبه العلمیه الاسلامیه، بی تا.
۵۸. تفسیر الکبیر، فخرالدین رازی، بیروت، دارالفکر، بی تا.
۵۹. تفسیر المنار، محمد رشید رضا، مصر، مکتبه القاہره، بی تا.
۶۰. تفسیر نمونه، مکارم شیرازی و همکاران، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ه. ق.
۶۱. تقیید العلم، ابوبکر احمد بن علی خطیب البغدادی، دارالنشر، دار احیاء السنه النبویه، بی تا.
۶۲. تهذیب التهذیب، ابن حجر العسقلانی، بیروت، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۰۴ه. ق.
۶۳. توحید، ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، قم، منشورات جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه فی قم المقدسه، بی تا.
۶۴. الثقات، ابن حبان، چاپ اول، مؤسسه الکتب الثقافیه، ۱۳۹۳ه. ق.

ص: ۲۹۳

۶۵. جامع البیان، محمد بن جریر طبری، دارالفکر للطباعه و النشر و التوزیع، بیروت، بی تا.
۶۶. جامع التواریخ، رشیدالدین فضل الله، چاپ اقبال، ۱۳۶۲ ه. ش.
۶۷. الجامع الصحیح سنن الترمذی، أبو عیسی محمد بن عیسی الترمذی السلمی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۶۸. الجامع الصغیر، جلال الدین سیوطی، بیروت، دارالفکر للطباعه و النشر و التوزیع، ۱۴۰۱ ه. ق.
۶۹. الجامع لاحکام القرآن، محمد بن احمد انصاری عیاشی، دار احیاء التراث، بیروت، بی تا.
۷۰. جوامع السیره، علی بن احمد بن حزم، بیروت، دارالفکر، بی تا.
۷۱. حبیب السیر، میرغیاث الدین محمد، تهران، مطبعه حیدری، بی تا.
۷۲. حلیه الأولیاء و طبقات الأصفیاء، أبو نعیم أحمد بن عبدالله الأصبهانی، چاپ چهارم، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۵ ه. ق.
۷۳. الحوادث الجامعه و التجارب النافعه فی المائه السابعه، ابن فوطی بغدادی، دارالفکر الحدیث، بیروت، ۱۴۰۷ ه. ق.
۷۴. حیاة الصحابه، کاندهلوی، قاهره، دارالنصر للطباعه، ۱۳۹۲ ه. ق.
۷۵. الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، مؤسسه الامام المهدي، قم، بی تا.
۷۶. الخصال، ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، قم، منشورات جماعه المدرسین، ۱۴۰۳ ه. ق.
۷۷. خطط، مقریزی، بی تا، بی جا.
۷۸. الدر المنثور، جلال الدین السیوطی، بیروت، دارالمعرفه للطباعه و النشر، بی تا.
۷۹. الدروس، شمس الدین محمد بن مکی عاملی (شهید اول)، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، بی تا.
۸۰. دلائل الصدق، محمدحسین مظفر، مکتبه بصیرتی، بی تا.
۸۱. ربیع الابرار و نصوص الاخبار، ابوالقاسم محمود زمخشری، چاپ اول، قم، منشورات رضی، ۱۴۱۰ ه. ق.

ص: ۲۹۴

۸۲. الرحله و الاغتراب، قاسم بن یوسف نجیبی، تونس، الدار العربیه للکتاب، بی تا.
۸۳. رساله منیع الحیاه، سید نعمت الله جزایری، چاپ بغداد، بی تا.
۸۴. روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی، أبو الفضل شهاب الدین السید محمود الآلوسی البغدادی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.
۸۵. روضه الألباب لمعرفة الأنساب، محمد بن عبدالله بن علی بن الحسین، بی تا، بی جا.
۸۶. سبائك الذهب، محمد امین بغدادی سویی، چاپ بغداد، ۱۲۸۰هـ. ق.
۸۷. سر السلسله العلویه، ابونصر البخاری، چاپ اول، انتشارات شریف الرضی، ۱۴۱۳هـ. ق.
۸۸. سفینه البحار، شیخ عباس قمی، قم، دارالاسوه، بی تا.
۸۹. السقیفه و الفدک، جوهری، چاپ دوم، بیروت، شرکه الکتبی للطباعه والنشر، ۱۴۱۳هـ. ق.
۹۰. سنن ابن ماجه، محمد بن یزید قزوینی، دارالفکر للطباعه والنشر والتوزیع، بی تا.
۹۱. السنن الصغری، أحمد بن الحسین بن علی البیهقی أبوبکر، چاپ اول، المدینه المنوره، مکتبه الدار، ۱۴۱۰هـ. ق.
۹۲. سیر أعلام النبلاء، شمس الدین الذهبی، چاپ نهم، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۳هـ. ق.
۹۳. سیره الائمه الاثنی عشر، سید هاشم معروف الحسینی، دارالقلم، بیروت، بی تا.
۹۴. السیره الحلبیه، برهان الدین الحلبی، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۰هـ. ق.
۹۵. السیره النبویه، ابوالفداء اسماعیل بن کثیر، بیروت، دارالمعرفه للطباعه و النشر و التوزیع، ۱۳۹۶هـ. ق.
۹۶. السیره النبویه، ابن هشام حمیری، مصر، مکتبه محمد علی صبیح و اولاده، ۱۳۸۳هـ. ق.
۹۷. سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، قم، نشر مؤسسه امام صادق (ع).
۹۸. سیری در سیره ائمه اطهار (ع)، مرتضی مطهری، صدرا، بی تا.
۹۹. سیری در نهج البلاغه، مرتضی مطهری، صدرا.
۱۰۰. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، چاپ اول، دار احیاء الکتب العربیه، ۱۳۷۸هـ. ق.

۱۰۱. شرح نووی صحیح مسلم، ابوزکریا یحیی بن شرف، نووی، بیروت، دارالکتب العربیه، ۱۴۰۷ ه.ق.

ص: ۲۹۵

۱۰۲. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، مؤسسه الطبع والنشر التابعه لوزاره الثقافه والإرشاد الإسلامی، مجمع إحياء الثقافه الإسلامیه، ۱۴۱۱هـ. ق.
۱۰۳. صحیح ابن حبان، محمد بن حبان، چاپ دوم، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۴هـ. ق.
۱۰۴. صحیح بخاری، محمد بن اسماعیل بخاری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱هـ. ق.
۱۰۵. صحیح مسلم، مسلم بن حجاج النیسابوری، بیروت، دارالفکر، بی تا.
۱۰۶. صلح امام حسن (ع)، سید شرف الدین، بی تا، بی جا.
۱۰۷. الصواعق المحرقة، ابن حجر هیشمی، قاهره، مکتبه القاہره، ۱۳۸۵هـ. ق.
۱۰۸. الطبقات الکبری، أبو عبدالله محمد بن سعد بن منیع البصری الزهری، بیروت، دار صادر.
۱۰۹. العبر فی خبر من غیر، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان الذهبی، کویت، مطبعه حکومته الکویت، ۱۹۸۴م.
۱۱۰. العدد القویه، رضی الدین علی بن یوسف حلّی، قم، مکتبه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۸هـ. ق.
۱۱۱. العقد الفرید، ابن عبدربه الاندلسی، بیروت، دار و مکتب الهلال، بی تا.
۱۱۲. علل الشرائع، ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، نجف، منشورات المکتبه الحیدریه، بی تا.
۱۱۳. عمدہ الطالب فی انساب آل ابی طالب، سید جمال الدین احمد بن علی الحسینی، چاپ دوم، نجف، ۱۳۸۰هـ. ق.
۱۱۴. عمدہ القاری شرح صحیح البخاری، بدرالدین محمود بن أحمد العینی، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
۱۱۵. عیون الاخبار، عمادالدین ادريس قریشی، بیروت، دارالتراث فاطمی، بی تا.
۱۱۶. غایه المرام، سید هاشم بحرانی، چاپ سنگی، بی تا.
۱۱۷. الغدیر، عبدالحسین امینی، بیروت، دارالکتب العربیه، ۱۳۹۷هـ. ق.
۱۱۸. غریب الحدیث، ابن سلام، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العربیه، ۱۳۸۴هـ. ق.
۱۱۹. الفائق فی غریب الحدیث، جارالله زمخشری، بی تا، بی جا.

ص: ۲۹۶

۱۲۰. فتح الباری شرح صحیح البخاری، أبو الفضل أحمد بن علی بن حجر العسقلانی الشافعی، تحقیق: محب الدین الخطیب بیروت، دارالمعرفه، بی تا.
۱۲۱. فتوح البلدان، أحمد بن یحیی بن جابر البلاذری، تحقیق: رضوان محمد رضوان، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۳ ه. ق.
۱۲۲. الفخری فی الآداب السلطانیه و الدول الاسلامیه، محمد بن علی بن طباطبا المعروف بابن الطقطقا، منشورات الشریف الرضی.
۱۲۳. الفخری فی انساب الطالبین، عزیزالدین اسماعیل مروزی، بی نا، بی جا، بی تا.
۱۲۴. فرائد السمطین، ابراهیم بن محمد جوینی، بیروت، ۱۳۹۸ ه. ق.
۱۲۵. الفصل فی الاهواء و الملل و النحل، بیروت، چاپ نصر و عبدالرحمان عمیره، ۱۴۰۵ ه. ق.
۱۲۶. الفصول المهمه، ابن صباغ علی بن محمد مالکی، بی تا، بی جا.
۱۲۷. فضائل القرآن، محمد بن ایوب بن ضریس، تحقیق: غزوه بدیر.
۱۲۸. الفقه علی المذاهب الاربعه، جزایری، بیروت، دارالفکر، بی تا.
۱۲۹. الفهرست، أبو الفرج محمد بن إسحاق الندیم، بیروت، دارالمعرفه، ۱۳۹۸ ه. ق.
۱۳۰. الکافی، ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی، تهران، الإسلامیه، بی تا.
۱۳۱. کامل الزیارات، جعفر بن محمد بن قولویه، مؤسسه نشر الفقاهه، اول، ۱۴۱۷ ه. ق.
۱۳۲. الکامل فی التاریخ، ابن اثیر أبو الحسن علی بن أبی الکریم الشیبانی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ه. ق.
۱۳۳. کتاب الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، چاپ اول، قم، انوار الهدی، ۱۴۲۲ ه. ق.
۱۳۴. کتاب المصاحف، حافظ ابوبکر عبدالله بن ابی داوود سجستانی.
۱۳۵. کتاب المصنف فی الأحادیث والآثار، ابوبکر عبدالله بن محمد بن أبی شیبه الکوفی، چاپ اول، الرياض، مکتبه الرشد، ۱۴۰۹ ه. ق.
۱۳۶. کتاب المواقف، عضدالدین عبدالرحمان بن أحمد الإیجی، لبنان، دارالجلیل، ۱۴۱۷ ه. ق.
۱۳۷. کتب و رسائل و فتاوی ابن تیمیه، أبو العباس أحمد عبدالحلیم بن تیمیه الحرانی، چاپ دوم، مکتبه ابن تیمیه، بی تا.

ص: ۲۹۷

۱۳۸. الكشف الحثيث عن رمى بوضع الحديث، أبوالوفا إبراهيم بن محمد بن سبط ابن العجمي الحلبي الطرابلسي، بيروت، عالم الكتب، مكتبة النهضة العربية، ۱۴۰۷هـ. ق.
۱۳۹. كشف المراد، حسن بن يوسف (علامة حلبي)، مؤسسه النشر الاسلامي، ۱۴۱۷هـ. ق.
۱۴۰. كمال الدين و تمام النعمة، ابو جعفر محمد بن علي بن بابويه (شيخ صدوق)، مؤسسه النشر الاسلامي، ۱۴۰۵هـ. ق.
۱۴۱. كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال، علاء الدين علي المتقي بن حسام الدين الهندي، بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۱۹هـ. ق.
۱۴۲. گلستان سعدی.
۱۴۳. اللباب في تهذيب الأنساب، أبو الحسن علي بن أبي الكرم الشيباني الجزري، بيروت، دار صادر، ۱۴۰۰هـ. ق.
۱۴۴. لسان العرب، محمد بن مكرم بن منظور الأفريقي المصري، چاپ اول، بيروت، دار صادر.
۱۴۵. اللهوف، سيد بن طاوس، چاپ دارالاسوه.
۱۴۶. لوح هيكل الدين، علي محمد باب، امری.
۱۴۷. المجدي في انساب الطالبين، علي بن محمد علوي، مطبعة سيدالشهداء، بی جا، ۱۴۰۹هـ. ق.
۱۴۸. مجمع البحرين، فخرالدين طريحي، مكتبة النشر الثقافة الاسلاميه، ۱۴۰۸هـ. ق.
۱۴۹. مجمع البيان، فضل بن حسن الطبرسي، بيروت، مؤسسه اعلمي للمطبوعات، ۱۴۱۵هـ. ق.
۱۵۰. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، علي بن أبي بكر الهيثمي، بيروت، دارالكتب العربية، ۱۴۰۷هـ. ق.
۱۵۱. مجموعه آثار، مرتضى مطهری، صدرا.
۱۵۲. المحاسن، احمد بن محمد برقي، تهران، دارالكتب الاسلاميه، ۱۳۷۰هـ. ش.
۱۵۳. المحلى، ابو محمد علي بن حزم، بيروت، دارالفكر، بی تا.
۱۵۴. مختصر تاريخ العرب، عفيف البعلبكي، بيروت، دارالعلم للملايين، ۱۹۶۷م.
۱۵۵. المختصر في اخبار البشر، عمادالدين اسماعيل ابى الفداء، قاهره، طبع مكتبة المتنبى، بی تا.

ص: ۲۹۸

۱۵۶. مروج الذهب، ابوالحسن علی بن الحسین مسعودی، قم، دارالهجره، ۱۴۰۴ ه. ق.
۱۵۷. المسائل السرویه، محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید)، بیروت، دارالمفید للطباعه و النشر و التوزیع، بی تا.
۱۵۸. المستدرک علی الصحیحین، أبو عبدالله محمد بن عبدالله الحاکم النیسابوری، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۱ ه. ق.
۱۵۹. مستطرفات السرائر، ابن ادیس حلی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۱ ه. ق.
۱۶۰. مسند أحمد بن حنبل، أبو عبدالله أحمد بن حنبل الشیبانی، مصر، مؤسسه قرطبه.
۱۶۱. المصنف، أبوبکر عبدالرزاق بن همام الصنعانی، چاپ دوم، بیروت، المكتبة الإسلامی، ۱۴۰۳ ه. ق.
۱۶۲. مطالع الانوار؛ (تلخیص تاریخ نبیل زرنندی)، تهران، امری، بی تا.
۱۶۳. معالم المدرستین، سید مرتضی عسکری، بیروت، مؤسسه النعمان للطباعه و النشر و التوزیع، ۱۴۱۰ ه. ق.
۱۶۴. المعجم الکبیر، أبو القاسم سلیمان بن أحمد بن ایوب الطبرانی، موصل، مکتبه الزهراء، ۱۴۰۴ ه. ق.
۱۶۵. المغازی، محمد بن عمر واقدی، بیروت، نشر عالم الکتب، بی تا.
۱۶۶. مفاتیح الاسرار و مصابیح الانوار، عبدالکریم شهرستانی، تهران، بنیاد دائره المعارف الاسلامیه، ۱۴۰۹ ه. ق.
۱۶۷. مفاخر الاسلام، علی دوانی، تهران، مرکز ثقافی، بی تا.
۱۶۸. المفردات فی غریب القرآن، أبو القاسم الحسین بن محمد راغب، لبنان، دارالمعرفه.
۱۶۹. مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، مصر، میمنه، ۱۳۱۴ ه. ق.
۱۷۰. مقتل ابومخنف، لوط بن یحیی ازدی، قم، مطبعه العلمیه، بی تا.
۱۷۱. مقتل الحسین، خوارزمی، مطبعه الزهراء، بی جا، بی تا.
۱۷۲. مقتل الحسین، عبدالرزاق مقرر، بیروت، دارالاضواء، بی تا.
۱۷۳. مکاتیب الرسول، احمدی میانجی، دارالحدیث، بی تا.

ص: ۲۹۹

۱۷۴. مکیال المکارم، میرزا محمد تقی اصفهانی، چاپ اول، بیروت، مؤسسه اعلمی للمطبوعات، ۱۴۲۱ ه. ق.

۱۷۵. الملل والنحل، محمد بن عبدالکریم بن ابی بکر أحمد الشهرستانی، تحقیق: محمد سید گیلانی، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۴ ه. ق.

۱۷۶. المنار، محمد رشید رضا، مصر، مکتبه القاهره، بی تا.

۱۷۷. مناقب آل ابی طالب، محمد بن علی بن شهر آشوب، مؤسسه علامه، بی جا، بی تا.

۱۷۸. المیزان، محمد حسین طباطبایی، قم، منشورات جماعه المدرسین.

۱۷۹. ناسخ التواریخ، محمد تقی سپهر، المکتبه الاسلامیه، تهران، بی تا.

۱۸۰. نثر الدرر، أبو منصور بن حسن، بیتا، بیجا.

۱۸۱. نورالابصار، شبلنجی شافعی، چاپ مصر، ۱۳۵۶ ه. ق.

۱۸۲. الوافی بالوفیات، صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی، طبع النشرات الاسلامیه.

۱۸۳. وسایل الشیعه، محمد بن حسن حر عاملی، قم، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۱۴ ه. ق.

۱۸۴. وصول الأخیار الی أصول الاخبار، حسین بن عبدالصمد عاملی، تهران، بی تا، ۱۳۰۹ ه. ق.

۱۸۵. وفیات الأعیان و انباء أبناء الزمان، أبو العباس شمس الدین أحمد بن محمد بن ابی بکر بن خلکان، لبنان، دارالثقافه.

۱۸۶. ینابیع الموده، سلیمان القندوزی، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بی تا.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری
۴. صرفاً ارائه محتوای علمی
۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی
۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ...
۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...
۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و ... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

